(سرزمین‌های ما در)

سفرنامه و زندگینامه هیوان تسیانگ

(زایر چینی)

برگردان: پروفیسور دکتور لعل زاد

لندن، جولای ۲۰۲۵

پیشگفتار برگردان پارسی

«سفرنامه هیوان تسیانگ» توسط ساموئیل بیل برگردان و در لندن در ۱۸۸۴، زیر عنوان «Buddhist Records of The Western World» در دو جلد نشر شده است. جلد اول شامل پیشگفتارهای در مورد سفرهای شیه فا-هیان، سونگ-یونگ و سپس هیوان تسیانگ است. افزود برآن، جلد اول سفرنامه هیوان شامل ۵ کتاب (فصل) است: در کتاب یک، ۳۴ کشور، کتاب دو، ۳ کش،ور، کتاب سه، ۸ کشور، کتاب چهار، ۱۵ کشور و کتاب پنج، ۶ کشور تشریح شده است که هیوان به آنها سفر کرده است. جلد دوم شامل کتاب‌های زیر است: کتاب شش، ۴ کشور، کتاب هفت، ۵ کشور، کتاب هشت و نه، کشور ماگادا، کتاب ده، ۱۷ کشور، کتاب یازده، ۲۳ کشور و کتاب دوازده، ۲۲ کشوری است که هیوان به آنها سفر کرده است.

اثر دیگری زیر نام «زندگینامه هیوان تسیانگ» پس از درگذشت او توسط شاگردانش (بنام‌های شامانز هووی لی و ین-تسونگ) نوشته شده است. این‌ها جریان سفر او را نیز توضیح داده اند، اما تا اندازه زیادی با سفرنامه هیوان تسیانگ تفاوت دارد. زندگینامه هیوان تسیانگ نیز توسط ساموئیل بیل زیر عنوان «The Life of Hiuen-Tsiang» برگردان و در ۱۸۸۸ در لندن به نشر رسیده است.

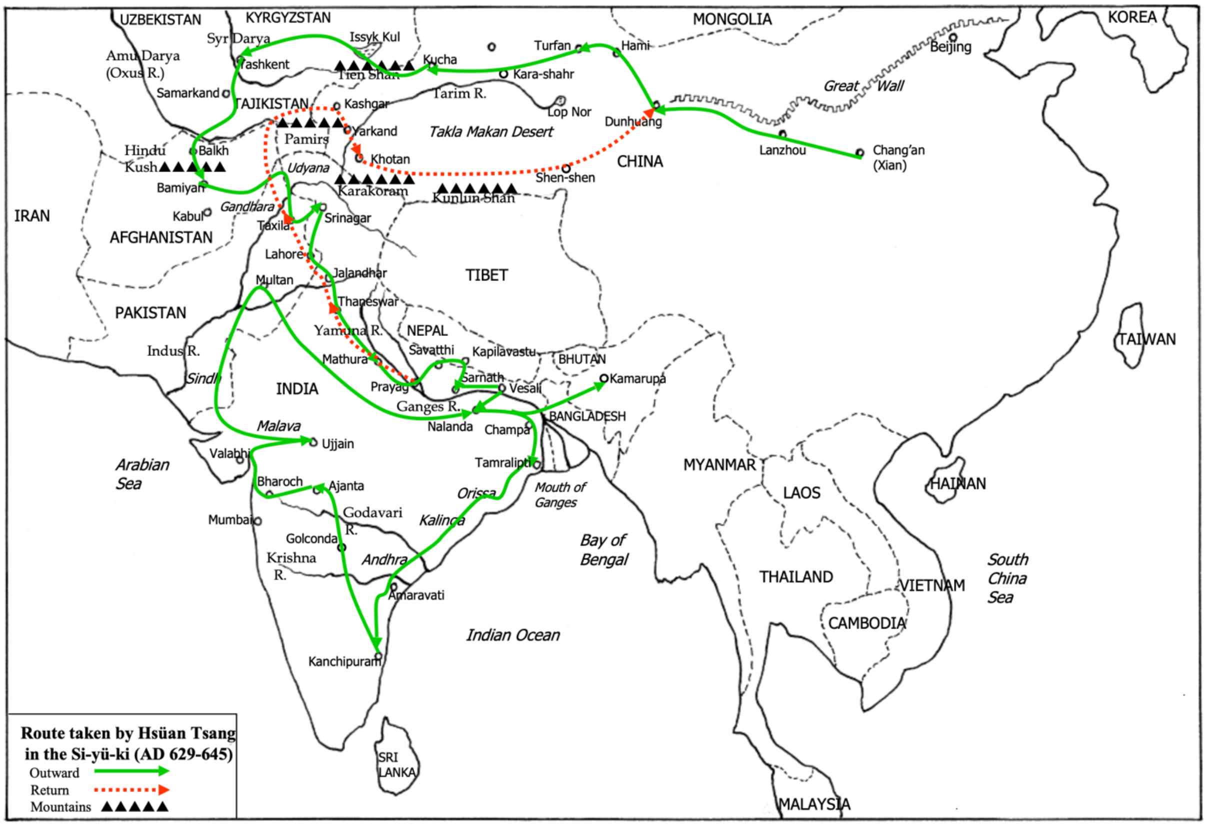
زندگینامه شامل پنج کتاب (فصل) و یک نتیجه‌گیری است. کتاب یک دربرگیرنده تولد او در کو-شی بوده و با گزارش رسیدن او در کاو-چانگ به پایان می‌رسد. کتاب دو با او-کی-ی آغاز و با کی-جو-کیو (قنوج) به پایان می‌رسد. کتاب سه، چهار و پنج دربرگیرنده باقی سفر او بوده و در نتیجه‌گیری به مسایل بازگشت او به پایتخت، آغاز ترجمه کتاب‌های سانسکریت، سکونت در معبد سی-مینگ، مرگ زایر، دفن او در پایتخت غربی و دورکردن بقایای او پرداخته است.

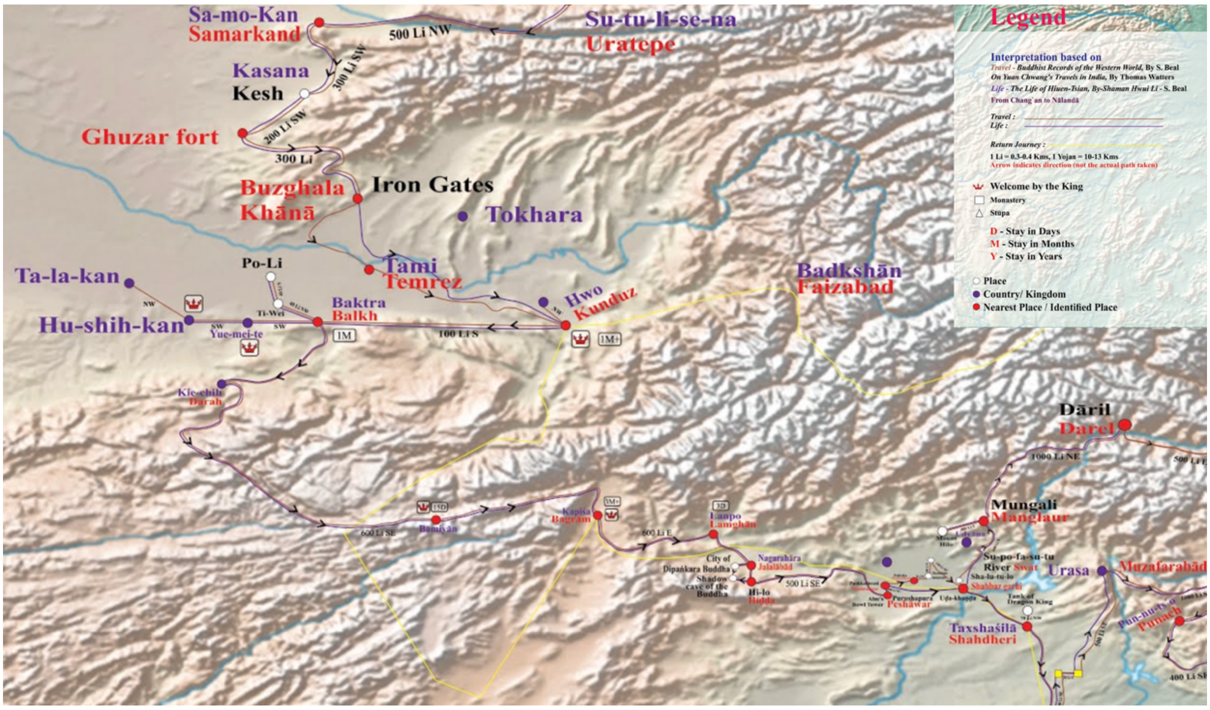
سفرنامه هیوان تسیانگ در ۶۲۹ م آغاز می‌شود، او از طریق آسیای مرکزی و با عبور از اکسوش وارد قندز (توخارا/تخارستان) شده و پس از سفر به بلخ، از راه بامیان و پروان به لغمان، ننگرهار و پشاور سفر کرده، از رود اندوس عبور نموده و چندین سال را در مناطق مختلف هند سپری می‌کند. سرانجام در ۶۴۵ بازگشت نموده، از طریق اندراب و بدخشان وارد کاشغر و چین می‌شود. درگذشت او در ۶۶۴ است!

جریان سفر او براساس «سفرنامه»اش از سمرقند تا قندز و بلخ و از بامیان، پروان، لغمان، ننگرهار تا پشاور تا اندازه‌ای زیادی روشن است؛ اما سفرهای او در هند و به‌ویژه مسیر بازگشت او کاملا مغشوش بوده و پس از عبور از هندوکش به اندراب و بدخشان روشن می‌شود. بازگشت او در «زندگینامه»اش، مسیرهای نامعلوم دیگری ذکر می‌شوند. تا حال دهها نقشه‌ی مسیر او داده شده است، اما جریان سفرهای او در هند و به‌ویژه مسیر بازگشت او در هیچ یک از آنها دقیق و مشخص نیست (نقشه‌های ۱ و ۲ دیده شوند). هردو اثر (سفرنامه و زندگینامه) باوجود این نواقص و کمبودی‌ها، یکی از کهن‌ترین و معتبرترین منابع تاریخی در مورد مردم و سرزمین‌های آنروزی ما (به‌ویژه توخارا، بلخ، بامیان، کاپیسا، لغمان، ننگرهار و گندهارا) است.

تا جایی که من جستجو کردم، بخش‌های کوچکی از «زندگینامه» هیوان در مجله آریانا و بخش‌های دیگری نیز، با نقل قول‌های نادرست، در آثار سایر تاریخ‌سازان درباری و سرکاری کشور به نشر رسیده است. به گونه مثال، حبیبی در کتاب «تاریخ افغانستان بعد از اسلام، کابل، ۱۳۷۷» واژه «او-پو-کین (اواکان)» [O-po-kin (Avakan)] از صفحه ۱۹۳ «زندگینامه» هیوان را معادل واژه «افغان» معرفی کرده است؛ اما در صفحه ۱۹۸ همین «زندگینامه» که واژه «تاجیک‌ها (تیو-چی)» [Tajiks (Tiu-chi)] وجود دارد، در هیچ جایی معرفی نشده است (یا من تاکنون ندیده ام)!

جواد چوپانیان نیز مقاله کوتاهی چهار برگی زیر عنوان «سفرنامه هیوان تسیانگ» (قسمت مربوط ایران) به پارسی نشر نموده است که شامل «زندگی و زمانه هیون تسیانگ» و «ترجمه گزارش مربوط به ایران سفرنامه هیون تسیانگ» است!





نقشه ۱. مسیر رفت و بازگشت هیوان تسیانگ (یک «لی» در برخی منابع معادل ۵۰۰ متر و در منابع دیگر ۳۰۰ – ۴۰۰ متر و یک «یوجان» معادل ۱۰ – ۱۳ کیلومتر داده شده است)

شایان ذکر است که نام‌های برخی مناطقی که در داخل قوس‌ها برای معادل چینایی آنها توسط برگردان انگلیسی یا ویرایش کننده اثر داده شده است، با مسیر جغرافیایی مناطق ما همخوانی ندارد و حدسیات آنها است. بنابرآن، به بررسی و پژوهش‌های بیشتر توسط کسانی نیاز است که از نزدیک با جغرافیای منطقه و مسیر رفت و آمدها آشنایی دارند!

بادرنظرداشت مسایل فوق تصمیم گرفتم، از «سفرنامه او»، پیشگفتار ساموئیل بیل به شمول سفرهای فاهیان، سونگ-یونگ و هیوان تسیانگ از سرزمین‌های ما (از آسیای مرکزی تا پاکستان امروزی) و از «زندگینامه او» نیز بخش‌های شامل همین سرزمین‌ها را برگردان نموده و به پیشگاه نسل جوان و علاقمندان تاریخ کشور اهدا نمایم.

لعل زاد

لندن، ۲۸ جولای ۲۰۲۵

فهرست

سفرنامه هیوان تسیانگ

زندگینامه هیوان تسیانگ

سفرنامه هیوان تسیانگ

SI-YU-KI.

BUDDHIST RECORDS

OF

THE WESTERN WORLD.

TRANSLATED FROM THE CHINESE

OF HIUEN TSIANG (A.D. 629).

Heuen Tsang

BY

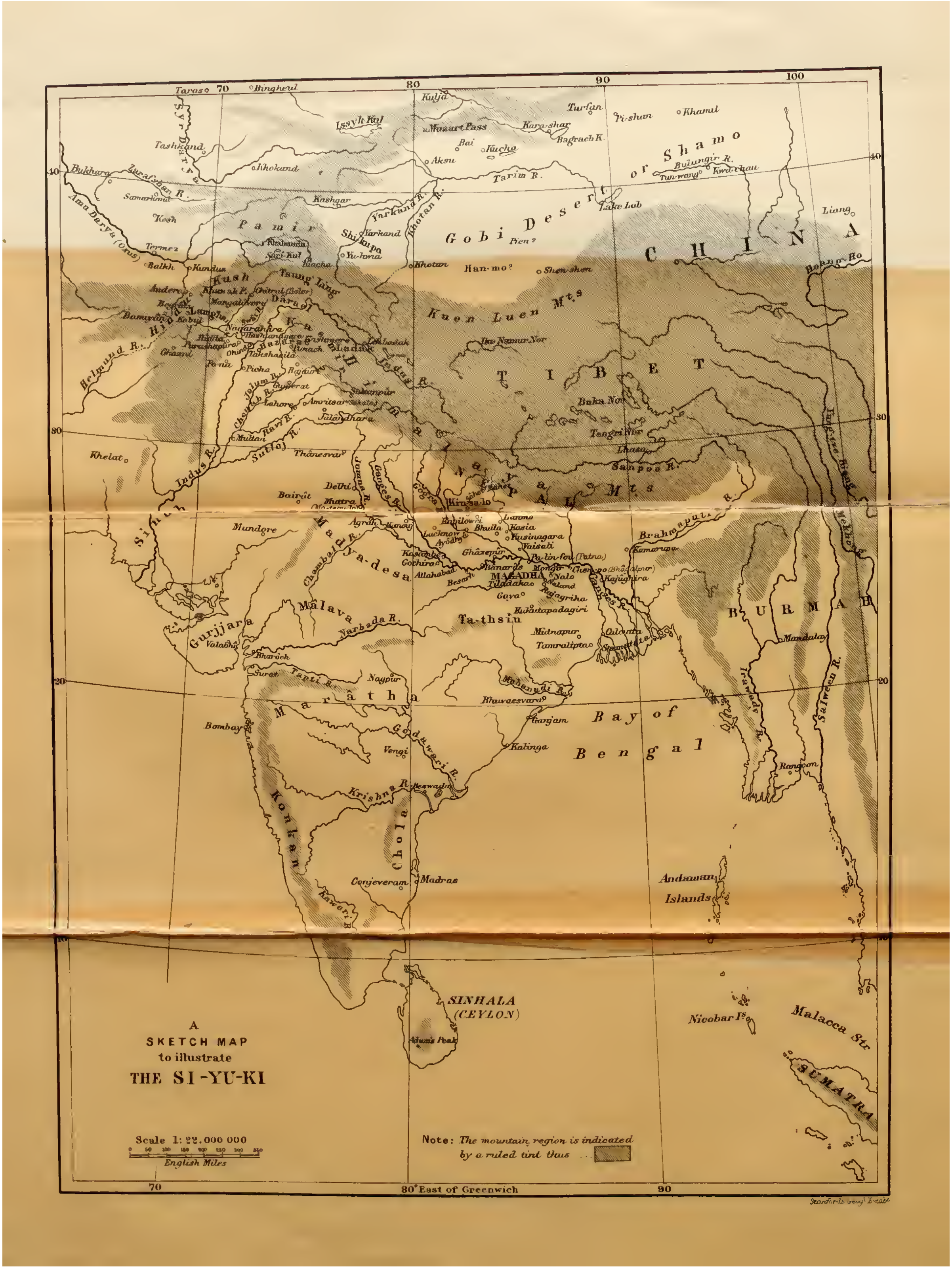
SAMUEL BEAL,

B.A. (TRIN. COL. CAMB.), R.N. (RETIRED CHAPLAIN AND N.I.), PROFESSOR OF CHINESE, UNIVERSITY COLLEGE, LONDON; RECTOR OF WARK, NORTHUMBERLAND, ETC.

IN TWO VOLUMES.

VOL. I.

LONDON:
TRÜBNER & CO., LUDGATE HILL.
1884.


A
SKETCH MAP
to illustrate
THE SI-YU-KI
Scale 1: 22.000 000
English Miles
Note: The mountain region is indicated by a ruled tint thus
80° East of Greenwich
70
80
90
100
40
30
20
10
Stanford's Geog.l Estab.t
Gobi Desert or Shamo
CHINA
Kuen Luen Mts
TIBET
Pamir
Hindu Kush
Himalaya Mts
Madya-desa
Malava
Marâtha
Konkan
Chola
Gurjjara
Sindh
BURMAH
Bay of Bengal
SINHALA
(CEYLON)
Adam's Peak
Andaman Islands
Nicobar Is
Malacca Str
SUMATRA
MAGADHA
Ta-thsin
Kin-sa-lo
Tarim R.
Indus R.
Ganges R.
Jumna R.
Sutlej R.
Narbada R.
Tapti R.
Godavari R.
Krishna R.
Kaveri R.
Mahanadi R.
Brahmaputra R.
Sanpoo R.
Irawadi R.
Salween R.
Mekong
Yang-tse Kiang
Hoang-Ho
Syr Darya
Amu Darya (Oxus)
Helmund R.
Bukhara
Samarkand
Tashkend
Khokand
Kashgar
Yarkand
Khotan
Aksu
Kucha
Kulja
Turfan
Khamil
Lake Lob
Balkh
Kabul
Ghazni
Lahore
Amritsar
Multan
Delhi
Muttra
Thanesar
Kanauj
Lucknow
Allahabad
Benares
Patna
Gaya
Calcutta
Bombay
Surat
Nagpur
Madras
Conjeveram
Rangoon
Mandalay
Lhasa
Khelat
Mundore
Bairât

پیشگفتار برگردان انگلیسی

پیشرفت‌های که در سال‌های اخیر در شناخت ما از آیین بودیزم شمالی حاصل شده، تا حد زیادی مرهون کشف متون بودایی چین است. این متون (که اکنون از طریق فهرست‌های منتشرشده به‌خوبی شناخته شده‌اند) شامل آثار ارزشمندی هستند، از جمله گزارش‌های سفر زایران بودایی چینی که در سده‌های اولیهٔ میلادی به هند سفر کرده‌اند. این گزارش‌ها، شهادت شاهدان عینی مستقل در بارهٔ وقایع نقل‌شده را در خود دارند و چون با دقت حفظ شده و در مجموعهٔ متون مقدس کشور جای گرفته‌اند، شواهد آن‌ها کاملاً قابل اعتماد است.

ذکر جزئیات تک‌تک نکات جالب این آثار ممکن نیست، زیرا آن‌ها به جغرافیا، تاریخ، آداب و دین مردم هند می‌پردازند. خواننده‌ای که صفحات پیشِ رو را مطالعه کند، مواد فراوانی برای بررسی این موضوعات خواهد یافت. اما یک ویژگی خاص، این گزارش‌ها را از دیگر آثار متمایز می‌کند و آن صداقت و شور و اشتیاق آشکار زایران است. هرگز زایرانی با این میزان فداکاری، کشور خود را ترک نکرده‌اند تا با خطرات سفر به سرزمین‌های دور و بیگانه روبرو شوند؛ هرگز شاگردانی با اشتیاقی بیشتر، مشتاق دیدار آثار مقدس آیین‌شان نبوده‌اند؛ هرگز انسان‌های با ذهنی ساده و صادق، رنج‌های چنین بزرگ از بیابان‌ها، کوه‌ها و دریاها را تحمل نکرده‌اند. اینکه چنین شجاعت، ایمان مذهبی و توان تحملی از مردمی بروز کند که ما آن‌ها را ذاتاً کُند و آهسته‌رو می‌دانیم، یعنی چینی‌ها، بسیار شگفت‌انگیز است و شاید تأملی برانگیزد.

کتاب‌های بودایی در اواخر سده اول میلادی وارد چین شدند. چینی‌ها از طریق این کتاب‌ها با تاریخ بنیان‌گذار آیین جدید آشنا شدند و با نام مکان‌های مقدسی که او با حضورش آن‌ها را متبرک کرده بود، آشنایی یافتند. با گذشت زمان و با ورود بیگانگانی از هند و نواحی اطراف به امپراتوری شرقی، برخی از نوکیشان (که نام‌شان از یاد رفته) با کنجکاوی یا

اشتیاقی صادقانه برای دیدار یادگارهای آیینی که پذیرفته بودند، خطر سفر را پذیرفتند و به نواحی غربی رفتند.

ما از آی-تسینگ [(I-Tsing) یکی از نویسندگان این گزارش‌های بودایی] که حدود سال ۶۷۰ میلادی می‌زیست، مطلع می‌شویم که پنجصد سال پیش از او، حدود بیست نفر از طریق استان سزچوان به درخت مهابودی مقدس در هند رسیدند و برای آنان و هم‌وطنان‌شان، مهاراجه‌ای به نام سری‌گوپتا معبدی ساخت. این بنا "معبد چین" نام گرفت. در زمان ای-تسینگ، این معبد ویران شده بود.

در سال ۲۹۰ میلادی، زایر چینی دیگری به نام چو سی-هینگ از ختن بازدید کرد؛ دیگری به نام فا-لینگ اندکی بعد به شمال هند رفت. بی‌تردید، افراد دیگری نیز که نام‌شان در تاریخ ثبت نشده، از آنان پیروی کرده‌اند. به‌هرحال، کشف تصادفی چند لوح سنگی با کتیبه‌های چینی در بوداگایا که بر دو عدد آن‌ها نام زایران چی-آی و هو-یون دیده می‌شود (که اولی همراه با "چند راهب دیگر" بوده)، به‌روشنی نشان می‌دهد که مکان‌های مقدس بودایی، گهگاهی توسط راهبان چینی بازدید می‌شده‌اند؛ راهبانی که نام‌شان در منابع دیگر نیامده، اما با همان روحیهٔ ایمان و اشتیاق مذهبی، خانهٔ خود را ترک کرده‌اند.

نخستین زایر چینی که نام و آثارش به‌دست ما رسیده، فا-هیان ساکیاپوترا است. او نویسندهٔ گزارش‌های است که در صفحات این مقدمه آمده‌اند. اثر او، فو-کوو-کی، نخستین بار از طریق ترجمه‌ای توسط ابیل ریموسات در اروپا شناخته شد. اما کلاپروت ادعا کرد که کتاب را در سال ۱۸۱۶ کشف کرده و او بود که پیش‌نویس ترجمهٔ ریموسات از فصل ۲۱ تا پایان کتاب را تنظیم کرد. در بارهٔ این ترجمه در این‌جا نیازی به توضیح نیست؛ در جای دیگر به آن پرداخته شده است. در این‌جا، تنها چند نکته در بارهٔ زندگی و سفرهای فا-هیان ذکر می‌شود و برای باقی مطالب، خواننده به ترجمهٔ اصلی ارجاع داده می‌شود.

شی فا-هیان (Shih Fa-Hian)، ۴۰۰ م

بر اساس رسم قدیم، راهبان گدا/درویش چینی که آیین بودا را پذیرفته بودند، هنگام ترک خانه (یعنی هنگام ورود به زندگی دینی)، نام خود را تغییر داده و لقب «ساکیاپوترا»ها (پسران یا راهبان ساکیا) را اختیار می‌کردند. بنابراین، در میان کتیبه‌های ماتورا، عنوان «ساکیا بیکشونیاکا» یا «ساکیا بیکشور» به نام‌های دینی نیکوکاران مختلف افزوده شده است. زایر فاهیان که نام اصلی‌اش «کونگ» بود، وقتی نام دینی خود را اختیار کرد، لقب «شی» یا «ساکیاپوترا» را نیز گرفت، یعنی شاگرد یا پسر ساکیا. او اهل وو-یانگ، از ناحیه پینگ-یانگ، در استان شان-سی بود.

او در سه‌سالگی خانه را ترک کرد و راهب نوآموز (سرامانیرا) شد. تاریخ اولیه زندگی‌اش در اثری به نام کو-سانگ-چوین ثبت شده که در زمان سلسله لیانگ، متعلق به خاندان سو (۵۰۲–۵۰۷ میلادی) نوشته شده است. اما تا آنجا که به موضوع ما مربوط می‌شود، فقط باید ذکر کرد که او با انگیزه دستیابی به کتاب‌های که در چین شناخته‌شده نبودند، همراه با دیگر راهبان (که برخی از آنان در منابع نام برده شده‌اند) از چانگآن در سال ۳۹۹ میلادی راهی سفر شد و پس از ۱۴ سال غیبت، به نان-کین بازگشت. در آنجا، همراه با بودابهادرا (سرامانای/راهب هندی، از خاندان بنیان‌گذار آیین بودایی)، آثار مختلفی را ترجمه کرد و تاریخ سفرهای خود را نوشت. او در سن ۸۶ سالگی درگذشت.

نقطه آغاز سفر فاهیان، شهر چانگآن در استان شین-سی بود؛ از آنجا از منطقه کوهستانی لونگ عبور کرد و به شهر مستحکم چانگ-ییه در استان کان-سو رسید؛ او در آنجا با چند راهب دیگر ملاقات کرد و همراه آنها به تون-هوانگ رفت، شهری واقع در جنوب رود بولونگیر، با عرض جغرافیایی ۳۹°۳۰ شمالی و طول جغرافیایی ۹۵° شرقی. از آنجا، همراه با چهار همراه، با راهنمایی یک مقام رسمی، از بیابان لوپ عبور کرد و به شین-شین رسید؛ محل احتمالی این منطقه در نقشه‌ای که همراه با گزارش سفر پریژیوالسکی از همان منطقه آمده، مشخص شده است؛ طبق این نقشه، در عرض جغرافیایی ۳۸° شمالی و طول جغرافیایی ۸۷° شرقی واقع شده و با چیرچین در سفرنامه مارکوپولو مطابقت دارد.

فا-هیان می‌گوید که آیین بودا در این کشور رواج داشته و حدود ۴۰۰۰ راهب در آنجا بوده‌اند.

کشور، ناهموار و خشک بود. مارکوپولو نیز می‌گوید: «تمام این استان ریگی است، اما شهرها و روستاهای زیادی دارد». این جهانگرد ونیزی فاصله شهر لوپ تا چیرچین را پنج روز راه ذکر می‌کند. احتمالاً فا-هیان خود شهر چیرچین را ندیده، بلکه پس از یک ماه اقامت در آن کشور، به سمت شمال‌غرب حرکت کرده، ظاهراً مسیر رودخانه تاریم را دنبال کرده و پس از ۱۵ روز به کشور وو-آی یا وو-کی رسید.

این کشور به نظر می‌رسد با کارشار یا کاراشار، نزدیک دریاچه تینگیز یا باگاراش مطابقت داشته باشد که همان او-کی-نی در سفرنامه هیوان تسیانگ باشد. پریژوالسکی سه روز در مسیر کارا-موتو تا کورلا سفر کرده، مسافتی حدود ۴۲ مایل؛ بنابراین، ۱۵ روز سفر فا-هیان می‌تواند از نظر زمانی با فاصله دریاچه لوپ تا کاراشار مطابقت داشته باشد. زایران در این نقطه با همراهان خود پاو-یون و دیگران که در تون-هوانگ جا گذاشته بودند، دوباره دیدار کردند. احتمالاً آنان از مسیر شمالی، یعنی از طریق کامیل یا کامول به پیدشان و تورفان سفر کرده بودند؛ زیرا می‌خوانیم، در حالی که فاهیان در کاراشار اقامت داشت، زیر حمایت یک مقام مهم، برخی از همراهانش به کاو-چانگ (تورفان) بازگشتند که نشان می‌دهد از آن مسیر آمده بودند.

فاهیان و دیگران از کاراشار، با حمایت کونگ‌سون (که به نوعی با شاهزاده تسین مرتبط بود)، به سمت جنوب‌غرب به ختن رفتند. مسیر دقیق آنان مشخص نیست؛ اما احتمالاً مسیر رودخانه‌های تاریم و ختن را دنبال کردند. در مسیر، هیچ سکونتگاه یا مردمی نبود و دشواری‌های سفر و عبور از رودخانه‌ها «فراتر از حد تصور» بود. پس از یک ماه و پنج روز، به ختن رسیدند. این کشور با لی-یول در نوشته‌های تبتی مطابقت دارد.

دلایلی برای ارتباط این «سرزمین لی» با لیچ‌هاویس ویسالی وجود دارد. چسوما کوروسی می‌گوید که «نویسندگان تبتی نخستین پادشاه خود (حدود ۲۵۰ پیش از میلاد) را از

لیتسابیس یا لیچاویس می‌دانند». شاهزاده یا فرمانروای اصلی لیچهویس «شیر بزرگ» یا «شیر نجیب» نامیده می‌شد. این احتمالاً توضیحی است برای ماها-لی، که اسپنس هاردی آن را «نام پادشاه لیچاویس» ذکر کرده است. بنابراین، ختن سرزمین مردم شیر (سیم‌ها) خواهد بود. چه این فرض درست باشد یا نه، وضعیت متمدن مردم و شور دینی آنان نشان‌دهنده ارتباط نزدیک با هند و احتمالاً با باکتریا است.

نام معبد بزرگ، در یک یا دو مایلی غرب شهر، بنام ناوا-سانگهاراما یا «معبد جدید» سلطنتی است که همان نام معبدی در جنوب‌غرب بلخ است که هیوان تسیانگ آن را توصیف کرده و معرفی «ویسراوانا به عنوان نگهبان این صومعه، و ارتباط او با ختن و اینکه پادشاهان آن کشور از نسل او بودند، نشان‌دهنده رابطه‌ای است، اگر نه از نظر نژاد، دست‌کم از نظر تعامل میان دو کشور.

فاهیان و برخی دیگر (زیرا زایران در این زمان برای مدتی از هم جدا شده بودند) پس از مشاهده مراسم ارابه‌گردانی در ختن، به مدت ۲۵ روز به سمت کشور تسو-هو پیش رفتند، که طبق گفته کلاپروت، با منطقه ینگی-حصار مطابقت دارد که از آنجا مسیر کاروانی مستقیم به سمت جنوب، به منطقه کوهستانی تسونگ-لینگ وجود دارد. آنان از این مسیر، به مدت چهار روز به ایستگاهی به نام یو-هویی یا یو-فای رسیدند؛ در آنجا روزه مذهبی خود را نگه داشتند و پس از آن، با سفر ۲۵ روزه، به کشور کیه-شا رسیدند. نمی‌توانم درک کنم که چگونه می‌توان این دو مکان اخیر را با لاداخ یکی دانست. یو-هویی چهار روز در جنوب تسو-هو است؛ و ۲۵ روز پس از آن، زایران به کشور کیه-شا در مرکز کوه‌های تسونگ-لینگ رسیدند.

از سوی دیگر، نمی‌توان این پادشاهی کیه-شا (نمادهای آن کاملاً متفاوت از نمادهای است که هیوان تسیانگ برای کاشغر استفاده کرده) با کوسایو در نوشته‌های بطلمیوس، خاسا در مانو و خاساکا در ویشنو پورانا یکی دانست. به نظر می‌رسد این‌ها با کوشی‌ها در کتاب مقدس مرتبط باشند.

با پیشروی یکماهه در امتداد رشته‌کوه تسونگ-لینگ به سمت هند، زایران به کشور کوچک تو-لی رسیدند، یعنی دره دارایل در کشور درد. این وادی در سمت راست یا غربی ساحل اندوس قرار دارد که با رود داریل آبیاری می‌شود. با پیشروی به‌سمت جنوب‌غرب، به‌مدت پانزده روز، آنان به رود اندوس (یا احتمالاً رود سوات) رسیدند. با عبور از آن، وارد پادشاهی اودیانه شدند که در آن آیین بودا در وضعیت شکوفا و نیرومندی بود.

در بارهٔ این کشور و سنت‌های آن، اسناد فراوانی در گزارش‌های هیوان تسیانگ (کتاب سوم، صفحه ۱۱۹) وجود دارد. بنابراین، در این نقطه می‌توان سفر فا-هیان را ترک کرد؛ سفرهای بعدی او را می‌توان از جزئیاتی که در نوشته‌های خودش آمده، دنبال کرد و خواننده را به آن گزارش‌ها ارجاع می‌دهیم.

سونگ یون (Sung Yun)، ۵۱۸ م

این زایر اهل تون-هوانگ بود، منطقه‌ای که گاهی به آن تبت کوچک گفته می‌شود، با عرض جغرافیایی حدود ۳۹°۳۰ شمالی و طول جغرافیایی ۹۵° شرقی. به نظر می‌رسد او در حومهٔ شهر لو-یانگ (هونان-فو)، در محله‌ای به‌نام وان-آی زندگی می‌کرد. در سال ۵۱۸ میلادی، توسط ملکهٔ دودمان وی شمالی، همراه با هویی سانگ، راهبی از معبد شونگ-لی در لو-یانگ، به کشورهای غربی فرستاده شد تا کتاب‌های بودایی را جستجو کند. آنان در مجموع ۱۷۰ جلد یا مجموعه‌ای از متون مربوط به آیین تحول بزرگ را با خود بازگرداندند.

به‌نظر می‌رسد آنان مسیر جنوبی از تون-هوانگ به ختن را پیمودند و سپس همان مسیر فا-هیان و همراهش را از میان کوه‌های تسونگ-لینگ دنبال کردند.

در آن زمان، یه-تا (ایفتالیت‌ها) بر سرزمین قدیمی یویه-چی تسلط یافته و به‌تازگی گندهارا را فتح کرده بودند. گفته شده که آنان شهرهای دیواردار نداشتند، اما با استفاده از ارتش دایمی سیار نظم را برقرار می‌کردند. لباس‌شان از نمد یا چرم بود، خط نوشتاری نداشتند

و از حرکات اجرام آسمانی بی‌خبر بودند. از همه‌سو روشن است که یه-تاها گروهی خشنی از ترک‌ها بودند که به دنبال هیونگ-نوها حرکت کرده بودند؛ آنان در واقع همان ایفتالیت‌ها یا هون‌های سفید بودند که در نوشته‌های بیزانسی آمده‌اند.

«در آغاز سده ششم میلادی، قدرت آنان تا هند غربی گسترش یافته بود و کازماس از پادشاه‌شان به‌نام گولاس یاد می‌کند که با هزار فیل جنگی و سپاه عظیم سواره‌نظام بر آن نواحی سلطه داشت».

سونگ-یون همچنین از پادشاهی که ایفتالیت‌ها بر گندهارا گمارده بودند نام می‌برد. او از دودمان لای-لیه بود، یا مردی از قوم لای-لیه که شاید بتوان آن را به لارا بازگرداند. طبق گفتهٔ هیوان-تسیانگ، مردم لارای شمالی به والابهی و مردم لارای جنوبی به مالاوه تعلق داشتند. یکی از شاهزادگان همین دودمان لارا بود که ایفتالیت‌ها بر گندهارا گمارده بودند. شاید همان گولاسی که کازماس از او یاد کرده، همان کسی باشد که زایران چینی با او دیدار کرده‌اند. در هر صورت، او با ۷۰۰ فیل جنگی بر مردم سلطه داشت و بی‌تردید فرمانروای خشن و ستمگر بود.

طبق گزارش سونگ-یون، ایفتالیت‌ها بیش از چهل کشور را فتح کرده یا از آنان خراج دریافت می‌کردند، از تیه-لو در جنوب تا لای-لیه در شمال، از شرق تا ختن و از غرب تا پارس. نمادهای تیه-لو احتمالاً به تیرابهوکتی اشاره دارند که همان تیرهوت امروزی، سرزمین قدیمی وریجی‌ها است. خود وریجی‌ها احتمالاً مهاجمان سکایی بودند که قدرت‌شان تا مرزهای رود گنگ‌ها در پتنه پیش رفت، اما در آن‌جا توسط آجاتاساترو متوقف شدند. آنها بعدها به سمت شمال‌شرق، به کوه‌های مرزی نپال رانده شدند. ایفتالیت‌ها نیز قدرت‌شان را تا آن‌جا گسترش دادند و تا شمال به لای-لیه یعنی مالاوه رسیدند. چون این فتوحات دو نسل پیش از زمان سونگ-یون رخ داده بود، می‌توان زمان تهاجم ایفتالیت‌ها به هند را حدود ۴۶۰ میلادی دانست.

گزارش‌های سونگ-یون در بارهٔ کشور اودیانه از نظر جزئیات و افسانه‌های تاریخی با گزارش‌های هیوان تسیانگ برابری می‌کند. جالب آن‌که صحنهٔ تاریخی «شاه بخشنده»، ویسنتارا که در گزارش هیوان تسیانگ و در پی‌لو سونگ-یون آمده، در همین منطقهٔ دورافتاده قرار گرفته است. داستان ویسنتارا جاتاکا در زمان فا-هیان در سیلون شناخته‌شده بود؛ بخشی از نقوش برجستهٔ آماراواتی و سانچی را تشکیل می‌دهد و هنوز هم یکی از محبوب‌ترین داستان‌ها در میان مغول‌ها است.

چگونه محل وقوع این داستان در اودیانه قرار گرفته؟ برخی گزارش‌های مبهم در بارهٔ جانشینی پادشاهان ماوریا یا موریا از میان جوانان ساکیا که به این منطقه گریخته بودند، شاید اندکی روشنگری کند. بوداییان معتقدند که آشوکا از همان خاندان بودا بود، زیرا از نسل چاندراگوپتا بود که فرزند ملکهٔ یکی از پادشاهان موریاناگارا بود. این موریاناگارا شهری بود که توسط جوانان ساکیا که از کاپیلاواستو گریخته بودند، بنیان نهاده شد؛ بنابراین، هر افسانهٔ قدیمی مرتبط با خاندان ساکیا احتمالاً به‌واسطهٔ نفوذ مستقیم یا غیرمستقیم آشوکا، یا به‌سبب محبوبیت او به‌عنوان پادشاه بودایی، به اودیانه نسبت داده شده است.

در هر صورت، تاریخ اودیانه با تاریخ خاندان ساکیا درآمیخته است و خود بودا نیز اوتاراسینا را یکی از خویشاوندان خود معرفی می‌کند. بنابراین، می‌توان فرض کرد که این داستان‌ها واقعاً از ارتباط‌های محلی یا خانوادگی مرتبط با اودیانه برخاسته‌اند و از آن‌جا به افسانه‌های دیگر کشورها راه یافته‌اند.

از این‌رو، در روایت‌های جنوبی، از فیلی که باران آسمانی می‌آورد یاد کرده، که علت تبعید ویسنتارا بود؛ اما در روایت‌های شمالی، این ظاهراً با طاوسی (مایورا) که آب از سنگ بیرون می‌آورد، یکی دانسته شده است.

اما نیازی نیست این موضوع را در این‌جا بیشتر دنبال کنیم؛ کافی‌ست بدانیم که بسیاری از داستان‌های موجود در افسانه‌های شمالی، به‌نوعی در این منطقهٔ دل‌انگیز اودیانه جای

گرفته‌اند. سونگ-یون، پس از رسیدن به پشاور و ناگارهارا، در سال ۵۲۱ میلادی به چین بازگشت.

هیوان تسیانگ (Hiuen Tsiang)، ۶۲۹ م

این زایر برجسته در سال ۶۰۳ میلادی در چین-لیو، واقع در استان هو-نان، نزدیک شهر مرکزی آن، به دنیا آمد. او کوچک‌ترینِ چهار برادر بود. در کودکی، توسط برادر دومش، چانگ-تسی، به پایتخت شرقی، لویانگ برده شد. برادرش راهبی از معبد تسینگ-تو بود و هیوان تسیانگ در همین جامعه، در سن سیزده‌سالگی به مقام راهب رسید.

به‌سبب آشوب‌های که در پایان سلسلهٔ سویی رخ داد، زایر همراه با برادرش به شهر شینگ-تو، پایتخت استان سزچوان، پناه برد و در آن‌جا، در سن بیست سالگی، به‌گونه کامل به‌عنوان بیکشو (راهب) منصوب شد.

او پس از مدتی، سفرهای در استان‌های مختلف آغاز کرد تا بهترین آموزگار ممکن را بیابد و سرانجام به چانگان رسید. در آن‌جا، با یادآوری سفرهای فا-هیان و چی-یین، تصمیم گرفت به سرزمین‌های غربی برود تا از حکیمان در بارهٔ مسایلی که ذهنش را مشغول کرده بود، پرسجو کند. در آن زمان، ۲۶ ساله بود.

او از چانگان، همراه با راهبی از تسینگ-چاو در استان کان-سو، سفر خود را آغاز کرد و پس از رسیدن به آن شهر، مدتی در آن‌جا اقامت کرد. سپس به لان-چاو، شهر مرکزی استان کان-سو رفت. پس از آن، به همراه محافظی از سوی مقام قضایی، به لیانگ-چاو، یکی از فرمانداری‌های کان-سو در آن‌سوی رودخانه پیش رفت. این شهر، مرکز تجاری بازرگانان از تبت و کشورهای شرق کوه‌های تسونگ-لینگ بود؛ هیوان تسنگ در آن‌جا، کتاب‌های مقدس بودایی را برای آنان شرح داد و هدف خود را برای سفر به سرزمین برهمنان جهت جستجوی قانون بودا آشکار کرد. آنان نیز وسایل لازم برای سفرش را به‌وفور فراهم کردند؛ او با وجود مخالفت فرماندار شهر، با همدستی دو راهب توانست

به‌سمت غرب، تا شهر کوا-چاو، حدود ده مایل در جنوب رود هولو برود که احتمالاً همان بولونگیر است.

از آن‌جا، همراه با جوانی که داوطلب شده بود راهنمایش باشد، شبانه از رود عبور کرد و پس از گریز از خیانت راهنما، به‌تنهایی به اولین برج دیدبانی رسید. پنج برج دیدبانی، با فاصلهٔ ۱۰۰ لی از یکدیگر، به‌سمت کشور آی-گو (کامول) امتداد داشتند. نیازی نیست شرح دهیم که چگونه زایر توانست نگهبانان برج اول و چهارم را متقاعد کند تا اجازهٔ عبور دهد؛ و هم نیازی نیست به دعاهای پرشور او به کوان-یین و ذکر بی‌وقفهٔ نام این الهه اشاره کنیم. همین‌قدر کافی‌ست بدانیم که او سرانجام به مرزهای آی-گو رسید و در آن‌جا توقف کرد.

از آن‌جا، توسط شاهزادهٔ کاو-چانگ (تورفان) فراخوانده شد؛ کسی که پس از تلاش بی‌ثمر برای نگهداشتن او در قلمرو خود، او را به او-کی-نی (کاراشار) فرستاد و از آن‌جا، هیوان تسیانگ به کوچیه رفت. در ادامهٔ روایت، او از سرزمین کوچیه به بالوکا یا بای در منطقهٔ آق‌سو می‌رود؛ سپس در مسیر شمالی، از کوه‌های یخی (موزارت) عبور می‌کند و به دشت‌های پرآب اطراف دریاچهٔ تسینگ (ایسیک-کول) می‌رسد؛ سپس در امتداد درهٔ حاصلخیز رود سو-ییه (چو یا چویی) به شهر تاراس می‌رود و از آن‌جا به نوجکند و تاشکند.

نیازی نیست مسیر زایر را فراتر از این دنبال کنیم، زیرا جزئیات آن در ترجمهٔ بعدی و یادداشت‌های مربوطه به‌خوبی شرح داده شده‌اند.

هیوان تسیانگ پس از سفرهایش در هند، از طریق پامیر و مناطق کاشغر و ختن به چین بازگشت. او از سال ۶۲۹ میلادی از چین دور بود و در سال ۶۴۵ میلادی بازگشت. او با خود مواد زیر را آورد:

۱. پنجصد اثر جسمانی از تاتهاگاتا (بودا)؛

۲. یک مجسمه طلایی از بودا بر پایه‌ای شفاف؛

۳. مجسمه‌ای از چوب صندل از بودا بر پایه‌ای شفاف؛ این مجسمه نسخه‌ای از مجسمه‌ای بود که اودایانا، پادشاه کایوسامبی ساخته بود؛

۴. مجسمه‌ای مشابه از چوب صندل، نسخه‌ای از مجسمه‌ای که پس از نزول بودا از آسمان ترایاستریمساس ساخته شده بود؛

۵. مجسمه‌ای نقره‌ای از بودا بر پایه‌ای شفاف؛

۶. مجسمه‌ای طلایی دیگر از بودا بر پایه‌ای شفاف؛

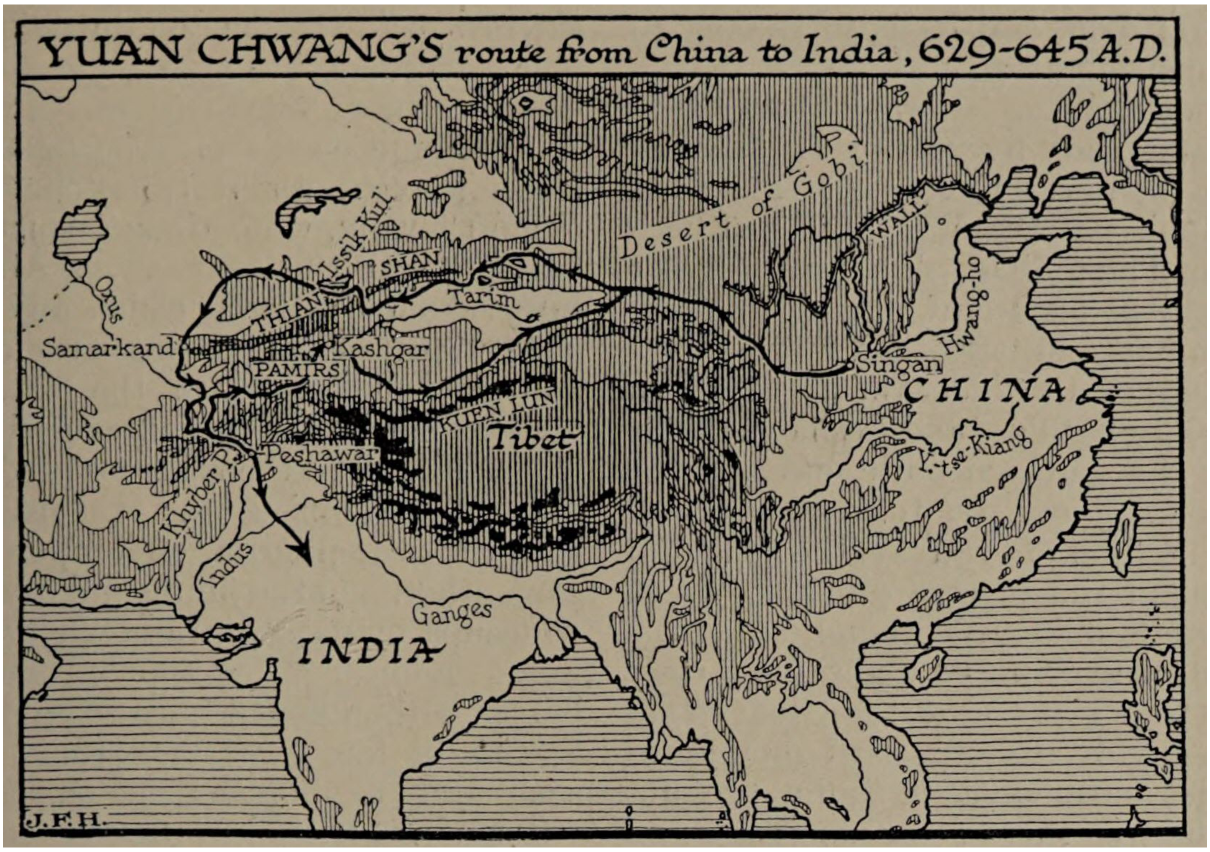
۷. مجسمه‌ای از چوب صندل از بودا بر پایه‌ای شفاف؛

۸. ۱۲۴ اثر (سوترا)ها از آیین وسیله بزرگ؛

۹. آثار دیگری که در مجموع به ۵۲۰ بسته می‌رسیدند و توسط ۲۲ اسب حمل می‌شدند.

جزئیات جالبی در بارهٔ زندگی هیوان تسیانگ توسط هویی-لیه ثبت شده‌اند که در این‌جا نیازی به ذکرشان نیست؛ این جزئیات شامل کارهای ترجمه و مرگ زایر در سن ۶۵ سالگی هستند. امید است ترجمهٔ آن زندگینامه در جلدهای بعدی ارایه شود.

در پایان، باید افزود که از میان تمام کتاب‌های که توسط هیوان تسیانگ ترجمه شده‌اند، هنوز ۷۵ عنوان در مجموعهٔ ترایپیتاکای چینی موجود است. عنوان‌های این کتاب‌ها را می‌توان در فهرستی که توسط آقای بون-ییو نانجیو تهیه شده، در بخش‌های ۴۳۵ و ۴۳۶ مشاهده کرد.



نقشه ۲. مسیر هیوان تسیانگ

سفر فا-هیان

* از این به بعد به سمت شمال هند، پس از یک ماه راه رفتن توانستیم از تسونگ-لینگ عبور کنیم. در تسونگ-لینگ در زمستان و در تابستان برف وجود دارد. علاوه بر این، اژدهاهای سمی وجود دارند که وقتی هدف شیطانی دارند، سم، باد، باران، برف، ریگ در حال حرکت و جغل تف می کنند. یکی از ده هزار نفری که با این بلاها روبرو می شود، نمی تواند فرار نمی کند. مردم آن دیار را مردان برفی کوهستانی (توخارا؟) نیز می‌نامند.

پس از عبور از (تسونگ-لینگ)، به شمال هند رسیدیم که بنام تو-لی یاد می شود [هیوان تسیانگ آن را تا-لی-لو می نامد]، جایی که دوباره جامعه‌ی از کشیشان وجود دارد و همه به وسیله نقلیه کوچک تعلق دارند. قبلاً در این کشور یک آرهات وجود داشت که با قدرت جادویی، چوب‌تراش ماهری را به بهشت توسیتا برد تا طول و عرض (اندازه)، رنگ و ظاهر مایتریا بودیساتوا را مشاهده کند، تا در بازگشت به پایین، ممکن است با چوب، تصویر/مجسمه او را بسازد (یعنی تصویر چوبی از او حک کنند). او در اول و آخر سه صعود از مشاهده انجام داد و در نهایت شکل را تمام کرد. طول آن ۸۰ فت و پای آن ۸ فت است. در روزهای روزه می درخشد. پاشاهان کشورها در تقدیم هدایای دینی خود به آن با یکدیگر رقابت می کنند. از گذشته در این کشور وجود دارد

* در کنار (تسونگ)-لینگ، پانزده روز به جنوب غرب سفر کردند. جاده سخت و شکسته بود و پرتگاه‌های شیب‌دار و سختی وجود داشتند. سمت کوه یک دیوار سنگی است که ۱۰۰۰۰ فت ارتفاع دارد. با نگاه به پایین گیج شده و در پیشروی هیچ جای پای مطمئنی وجود ندارد. در زیر رودی به نام سین-تو-هو وجود دارد. در قدیم، مردان در میان صخره‌ها کار کردند تا راهی بسازند و نردبان‌های کناری پهن کردند که در مجموع هفتصد (پله) برای عبور وجود دارد. پس از عبور از نردبان ها، از روی یک پل طنابی معلق از

رودخانه عبور کردیم. طوری که توسط کیو-یو ثبت شده، دو طرف رودخانه چیزی کمتر از ۸۰ قدم فاصله دارد. اما چانگ کین و کان یینگ از هان به اینجا نرسیدند.
کاهنان از فا-هیان پرسیدند که آیا مشخص است گذر دین بودا به سمت شرق از چه زمانی آغاز شد؟ هیان پاسخ داد: "وقتی از مردان آن سرزمین پرسیدم، همه گفتند که یک سنت قدیمی از زمان تنظیم تصویر مایتریا بودیساتوا و پس از آن وجود دارد که سرامانا‌های از هند دارما-وینایا را فراتر از رود فرستادند». تنظیم این تصویر بیش از سیصد سال پس از نیروانا بودا در زمان پینگ-وانگ از خانواده چاو [۷۷۰] اتفاق افتاد. براین اساس، ممکن بگوییم که گسترش دکتورین بزرگ از این تصویر آغاز شد. پس اگر مایتریا ماهاساتوا جانشین ساکیا نباشد، چه کسی می‌تواند این سه گوهر را در همه جا پخش سازد و مرزنشینان قانون را درک کنند؟ چون مطمئناً می دانیم که منشای گشایش انقلاب اسرارآمیز کار انسان نیست، بنابراین رویای مینگ تی نیز از همین جا بود.
* با عبور از رود به کشور وو-چنگ [اودیانا] رسیم. کشور وو-چنگ از شمال هند شروع می شود. زبان هند میانه توسط همه استفاده می‌شود. هند میانه همان چیزی است که آنها به آن کشور میانه می‌گویند. لباس مردم، غذا و نوشیدنی آنها نیز مانند کشور میانه است. دین بودا بسیار شکوفا است. مکان‌های که کشیش‌ها در آنجا توقف و اقامت می‌کنند، سنگهاراما می‌گویند. در مجموع پنجصد سنگهاراما وجود دارد. آنها بدون استثنا به وسیله نقلیه کوچک تعلق دارند. اگر یک بیکشوی عجیب به اینجا برسد، سه روز به او سرگرمی کامل می دهند؛ وقتی سه روز تمام شد، سپس از او می‌خواهند که برای خود مکانی برای استراحت دایمی بگیرد.

سنت می گوید: وقتی بودا به شمال هند آمد، از این کشور دیدن کرد. بودا به عنوان وصیت اثر پای خود را اینجا گذاشت. رد پای او بر حسب تفکر قلب مرد، گاهی دراز و گاهی کوتاه است؛ حتی اکنون نیز همین گونه است. افزود بر این، سنگ ردا-خشک‌کن در مکانی که او اژدهای شریر را در آن جا تغییرشکل داد، هنوز باقی است. این سنگ یک چانگ و چهار-دهم ارتفاع و بیش از دو چانگ عرض دارد. یک طرف آن صاف/لشم است. سه تن از زایران، هووی-کینگ، تاو-چینگ و هووی-تا به سمت سایه بودا و نگرهارا رفتند.

فا-هیان و بقیه در طول بارندگی در این کشور توقف کردند؛ پس از بارندگی، آنها به سمت جنوب به کشور سو-هو-تو [سوات] رفتند.



مسیر فا-هیان

* در این کشور نیز قانون بودا شکوفا است. اینجا جایی است که در روزگاران قدیم، ساکرا فرمانروای دیوا/دیوه‌ها، ظاهراً شاهین و کبوتر را به منظور محاکمه بودیساتوا ساخت که گوشت او را برای باجدادن به کبوتر قطع کرد. بودا، هنگامی که حکمت را به کمال رساند و با شاگردانش رفت و آمد کرد، چنین گفت: «اینجا جایی است که در یک تولد قبلی، گوشت خود را برای باجدادن به کبوتر می‌بریدم». از این رو مردم کشور با آگاهی از این واقعیت، ستوپه‌های در محل ساختند و آن را با طلا و نقره آراستند.
* از اینجا با نزول به سمت شرق، سفر به مدت پنج روز، به کشور گندهارا (کین-تو-وی) رسیدیم. این مکانی است که دارماواردانا پسر آسوکا بر آن حکومت می‌کرد. بودا نیز در این کشور، وقتی او بودیساتوا بود، چشمان خود را به خاطر یک مرد صدقه داد. در این نقطه نیز ستوپه بزرگی برافراشتند که با نقره و طلا مزین شده است. مردم این کشور بیشتر به مطالعه وسایل نقلیه کوچک می‌پردازند.

* از این جا هفت روز به سمت شرق، کشوری به نام چو-چا-شی-لو [تکشاسیلا] وجود دارد. چو-چا-شی-لو در لغت چینی «سر بریده است». بودا وقتی بودیساتوا بود، سر خود را به مردی در این مکان صدقه داد و از این رو نام آن آمده است. باز هم دو روز به سمت شرق رفتیم، به جایی رسیدیم که او جسدش را به ببر گرسنه داد تا او را سیر کند. بر روی این دو نقطه نیز ستوپه‌های بزرگی ساخته اند که هر دو با انواع جواهرات گرانبها مزین شده‌اند. پادشاهان، وزیران و مردم کشورهای همسایه در هدایای خود با یکدیگر رقابت می‌کنند، بدون وقفه گل می‌پاشند و چراغ روشن می‌کنند. مردم آن ناحیه، اینها و دو ستوپه قبلی را "چهار ستوپه بزرگ" می‌نامیدند.

* از کشور گندهارا که به مدت چهار روز به سمت جنوب رفتیم، به کشور فو-لو-شا [پوروشاپورا/پشاور] رسیدیم. بودا در روزگار کهن، در حالی که با شاگردانش به اینجا و آنجا سفر می‌کرد، به این کشور می‌آمد و آناندا را چنین خطاب کرد: «پس از من مرگ (پارینیروانا)، پادشاه کشور به نام کی-نی-کیا (کنیکا یا کنیشکا) در این نقطه یک ستوپه برپا خواهد کرد». پس از تولد کنیشکا، او در حال رفتن به یک سفر مشاهداتی بود. در این زمان ساکرا، پادشاه دیواها که می‌خواست هدف ذهنی خود را باز کند، به شکل یک پسربچه کوچک در کنار جاده آمد که یک برج را اعمار می‌کرد. پادشاه پرسید و گفت: «چه می‌کنی»؟ او در جواب گفت: «برج بودا می‌سازم». پادشاه گفت: «بسیار خوب است». پادشاه بر روی این برج پسر کوچک برج دیگری به ارتفاع ۴۰ چانگ و بیشتر ساخت که با تمام مواد گرانبها مزین شده بود. همه ستوپه‌ها و معابدی که مسافران دیده بودند، هیچ کدام از نظر زیبایی و استحکام با این برج قابل مقایسه نبود. سنت می‌گوید که این بلندترین برج در جمبودویپا بود. وقتی پادشاه برج خود را تکمیل کرد، برج کوچک از سمت جنوب برج بزرگ به ارتفاع بیش از سه فت بیرون آمد.

کاسه صدقه بودا هنوز در این کشور است. در قدیم یک پادشاه یوی-چی با لشکریان خود به این کشور حمله کرد و می‌خواست کاسه صدقه بودا را انتقال دهد. پادشاه یو-چی پس از تسلط بر کشور و با احترام عمیق به قانون بودا آرزو کرد که کاسه را بگیرد و برود؛ از این رو هدایای مذهبی خود را آغاز کرد. هدایایی که برای سه گرانبها تمام شد، فیل

بزرگی را گرفت و کاسه را روی آن گذاشت. فیل بر زمین افتاد و نتوانست پیشروی کند. سپس کالسکه‌ای چهار چرخ درست کرد و ظرف را روی آن گذاشتند؛ هشت فیل را برای کشیدن آن یوغ کردند، اما بازهم نتوانستند پیشروی کنند. پادشاه پس از آن دانست که زمان رابطه او با کاسه فرا نرسیده است. پس با شرم و پشیمانی در این مکان یک ستوپه و سنگهاراما ساخت؛ افزود بر این، او نگهبانی برجای گذاشت تا هر نوع هدایای مذهبی را انجام دهد.

شاید ۷۰۰ کشیش وجود داشته باشد. کاهنان در نزدیکی ظهر، کاسه صدقه را بیرون می‌آورند و با اوپاساکاها هر نوع پیشکشی را برای آن انجام می‌دهند؛ سپس غذای میان روز خود را می‌خورند. در شب، هنگامی که عود را می سوزانند، دوباره این کار را می‌کنند. این قابلیت نگهداشتن دو پیک یا بیشتر را دارد. رنگ آن ترکیب‌گونه، اما عمدتاً سیاه است. چهار بخش کاملاً مشخص اند که ضخامت هر کدام حدود دو-دهم است. این درخشان و تابنده است. فقرا با گل‌های کمی که در آن می‌ریزند، پر می‌شود؛ اما برخی از افراد بسیار ثروتمند که آرزو می‌کنند گل‌های فراوانی تقدیم کنند، با آنکه چند صد هزار پیک را تقدیم می‌کنند، در نهایت نمی‌تواند آن را پر کند.

پاو-یون و سانگ-کینگ فقط پیشکش‌های خود را به کاسه-صدقه بودا دادند و سپس برگشتند. هووی-کینگ، هووی-تا و تاو-چینگ قبلاً به کشور ناگارهارا رفته بودند تا عبادت مشترک خود را به سایه بودا، دندان و استخوان جمجمه او تقدیم کنند. هووی-کینگ بیمار شد و تاو-چینگ همچنان مراقب او بود. هووی-تا به تنهایی به فو-لو-شا بازگشت، جایی که با دیگران ملاقات کرد و سپس هووی-تا، پاو-یون و سانگ-کینگ با هم به سرزمین تسین بازگشتند. هووی-یانگ با سکونت در معبد کاسه-صدقه بودا در آنجا درگذشت. از این جا فا-هیان به تنهایی به محل استخوان جمجمه بودا رفت.

* (فاهیان) با رفتن به سمت غرب ۱۶ یوجانا به کشور نا-کی (نگرهارا) رسید. در مرزها، در شهر هی-لو [هده]، ویهارای استخوان جمجمه بودا قرار دارد؛ سراسر آن طلاکاری و با هفت ماده گرانبها مزین شده است.

پادشاه کشور عمیقاً به استخوان جمجمه احترام می‌گذارد. از ترس اینکه مبادا کسی آن را بدزدد، هشت مرد از خانواده‌های اول کشور را منصوب می‌کند که هر مرد مُهری دارد که برای حفظ امنیت آن (در) را مهر و موم کند. صبح، هشت مرد که آمده بودند، هر کدام مهر خود را بررسی می‌کنند و سپس در را باز می‌کنند. با باز شدن در، با استفاده از آب معطر، دست‌های خود را می‌شویند و استخوان جمجمه بودا را بیرون می‌آورند. آنها آن را بیرون از ویهارا بر تخت بلندی قرار می‌دهند. با گرفتن یک پایه دایره‌ای از هفت ماده گرانبها، پایه را در زیر (آن) قرار می‌دهند و یک زنگ شیشه‌ای به عنوان پوشش روی آن قرار می‌گیرد. همه اینها با مروارید و گوهر آراسته شده است. استخوان به رنگ سفید مایل به زرد، چهار انچ عرض و در وسط برجسته است.

هر روز پس از خروج، مردان ویهارا به یکباره بر برج بلندی بالا می‌شوند، طبل بزرگی را می‌کوبند و زنگ را به صدا در می‌آورند. پادشاه با شنیدن اینها به سوی ویهاره می رود تا گل و بخور بدهد. وقتی نذورات تمام شد، هر کدام به ترتیب آن را بر سر می گذارد (عبادت می کند) و می رود. پادشاه هر روز صبح که از در مشرق وارد و از در مغرب خارج می شود، به نذر و عبادت می پردازد و پس از آن به امور دولتی مشغول می شود. خانوارها و بزرگترها نیز اول عبادت می کنند و سپس به امور خانواده می پردازند. هر روز به این ترتیب آغاز می شود، یعنی بدون غفلت از بطالت. وقتی تمام نذورات تمام شد، استخوان جمجمه را پس می‌گیرند. در ویهارا یک برج رهایی/رستگاری نهایی (برجی به شکل داگابا) وجود دارد که باز و بسته می‌شود، از هفت ماده گرانبها ساخته شده و بیش از پنج فوت ارتفاع دارد.

در پیش روی دروازه ویهارا هر روز صبح مرتباً فروشندگان گل و عود وجود دارند. همه کسانی که مایل به نذراند، می‌توانند از هر نوع آن خریداری کنند. پادشاهان کشورهای دور نیز مرتباً نمایندگانی را برای ارائه پیشکش می‌فرستند. محل ویهارا به شکل یک مربع به ابعاد چهل قدم است. حتی اگر بهشت بلرزد و زمین باز شود، این نقطه حرکت نمی‌کند.

با رفتن یک یوجانا به شمال، به پایتخت نگرهارا رسیدیم. اینجا جایی است که بودیساتوا در یکی از تولدهایش در ازای پنج گل پول داد تا به دیپانکارا بودا تقدیم کند. افزود بر این،

در شهر یک برج دندان بودا وجود دارد، به همان روشی استخوان جمجمه به آن نیز هدایای مذهبی تقدیم می‌شود.

در شمال شرق شهر به فاصله یک یوجانا به دهانه دره‌ای می رسیم که در آن عصای مذهبی بودا قرار دارد و در آنجا ویهارای برای هدایا به آن ساخته‌اند. عصا از چوب صندل به شکل سر گاو ساخته شده است. طول آن یک چانگ و شش یا هفت-دهم است؛ در یک غلاف چوبی محصور شده که صد یا هزار نفر نمی‌توانند آن را حرکت دهند [یک چانگ حدود ۳ متر است]. با ورود به دره و رفتن به غرب برای چهار روز، ویهارای سنگاتی بودا وجود دارد که به آن هدایایی مذهبی تقدیم می‌کنند.

وقتی در آن کشور خشکسالی می‌شود، قاضیان و مردم کشور گرد هم می‌آیند، ردا را برای عبادت و نذر بیرون می‌آورند، آنگاه بهشت باران فراوان می‌دهد. به فاصله نیم یوجانا در جنوب شهر ناگارهارا یک غار (مسکن سنگی) وجود دارد؛ این در سمت جنوب غربی کوه مرتفع واقع است. بودا سایه خود را اینجا رها کرده است. در فاصله ده قدمی یا بیشتر آن را می‌بینیم، مانند شکل واقعی بودا، به رنگ طلایی، با علایم و نشانه‌ها کاملاً واضح و درخشان. با نزدیک‌شدن به آن یا دورترشدن از آن، کمتر و کمتر شبیه واقعیت می شود. پادشاهان کشورهای همسایه هنرمندان توانا را برای نسخه‌برداری از این شباهت فرستاده اند، اما نتوانسته اند (این کار را انجام دهند). افزود براین، این مردم سنت دارند که بر اساس آن هزار بودا سایه‌های خود را در این جا ترک می‌کنند. حدود پانصد قدم به سمت غرب سایه، وقتی بودا تنها بود، موهایش را کوتاه و ناخن هایش را مرتب کرد. سپس خود بودا و شاگردانش با هم برجی به ارتفاع حدود هفت یا هشت چانگ ساختند تا الگویی برای همه برج های آینده باشد. هنوز هم وجود دارد. در کنار آن یک معبد است. در معبد ۷۰۰ کشیش یا بیشتر هستند. در این منطقه هزار برج به افتخار آرهات‌ها و بوداهای پراتیکا وجود دارد.

* پس از ماندن در اینجا در دو ماه زمستان، فا-هیان و دو همراهش به سمت جنوب و در سراسر کوه‌های برفی کوچک رفتند. کوه‌های برفی، در تابستان و زمستان، پوشیده از برف است. در سمت شمال کوه، در سایه، ناگهان سرمای بیش از حد فرا رسید و همه

مردان از ترس گنگ شدند. هووی-کینگ به تنهایی قادر به رفتن نبود. هنگامی که فا-هیان را خطاب می‌کرد، کف سفیدی از دهانش بیرون آمد و گفت: «من نیز قدرتی برای زندگی ندارم، اما تا زمانی که فرصت است، فشار بیاورید، مبادا همه شما هلاک شوید». بدین ترتیب، او درگذشت. فا-هیان در حالی که او را نوازش می‌کرد، با صدایی رقت‌انگیز گفت: "هدف ما ثروت یا اقبال آفرینی نبود»!

با تسلیمی و فشار به جلو، آنها از سلسله عبور کردند؛ در سمت جنوب به کشور لو-ی [روهی یا افغانستان] رسیدند. در این مجاورت ۳۰۰۰ کشیش وجود دارد که هر دو متعلق به عراده بزرگ و کوچک اند. فصل باران را در این جا ماندند. پس از فصل باران، با نزول به سمت جنوب و سفر ده روزه، آنها به کشور پونه [بنو] رسیدند، جایی‌که حدود ۳۰۰۰ کشیش یا بیشتر، همه متعلق به عراده کوچک اند. آنها با سفر به سمت شرق به مدت سه روز، دوباره از رود سین-تو عبور کردند. حال هر دو طرف آن در یک سطح قرار دارند.

سفر سونگ-یان و هوی سانگ

سرانجام در دهه میانی ماه نهم وارد پادشاهی پوهو (بولور؟) شدیم. کوه های اینجا مثل همیشه بلند و دره ها عمیق اند. پادشاه کشور شهری ساخته است، جاییکه در آن ساکن است، به خاطر اینکه در کوه قرار دارد. مردم این کشور لباس زیبا می‌پوشند، برخی از لباس‌های چرمی استفاده می‌کنند. سرزمین به شدت سرد است – به حدی که مردم غارهای کوهستان را به عنوان محل سکونت اشغال می‌کنند، باد و برف زیاد اغلب انسان‌ها و حیوانات را مجبور می‌کند که با هم یکجا زندگی کنند. در جنوب این کشور، کوه‌های برفی بزرگ قرار دارند که صبح و عصر، بخاری مانند مناره‌های جواهر برمی‌خیزند.

در دهه اول ماه دهم به کشور یی-تا [ایفتالیت ها] رسیدیم. زمین‌های این کشور به وفور از نهرهای کوهستانی سیراب می‌شود که آنها را بارور می‌کند و در مقابل هر خانه جاری است. آنها هیچ شهر حصاری ندارند، اما به وسیله ارتشی که دایم اینجا و آنجا حرکت می‌کند، نظم را حفظ می‌کنند. این افراد از لباس‌های نمدی نیز استفاده می‌کنند. مسیر رودخانه‌ها با بته‌های سرسبز مشخص شده است. در تابستان مردم به دنبال خنکی کوهها اند؛ در زمستان در روستاها پراکنده می‌شوند. هیچ الفبای نوشتاری ندارند. قوانین ادبی آنها بسیار ناقص است.

آنها اصلاً از حرکات اجسام آسمانی آگاهی ندارند و در اندازه‌گیری سال، ماه میانی یا ماه کوتاه و بلند ندارند؛ اما سال را به دوازده قسمت تقسیم می‌کنند و بس. آنها از تمام ملل اطراف خراج دریافت می کنند: از جنوب تا تیه-لو [شاید تیرهوت]؛ در شمال، کل کشور لا-لی [ملاوا یا والابها]، به سمت شرق تا ختن و از غرب تا پارس – که در مجموع بیش از چهل کشور می‌شود. آنها وقتی با هدایای خود برای شاه به دربار می‌آیند، فرش بزرگی در حدود چهل قدم پهن شده است که دور آن را با قالیچه‌ها آویزان شده احاطه کرده‌اند. پادشاه ردای دولتی خود را می‌پوشد و روی یک صندلی طلایی می‌نشیند که توسط چهار پرنده ققنوس طلایی حمایت می شود. وقتی سفیران سلسله وی بزرگ معرفی شدند، (پادشاه) پس از سجده‌های مکرر، نامه‌های آموزشی آنها را دریافت کرد. با ورود به مجلس، یک

نفر نام و عنوان شما را اعلام می‌کند. سپس هر غریبه پیش می‌رود، سجده می‌کند و پس می‌گردد. پس از پایان چندین اعلامیه، مجلس به پایان می‌رسد. این تنها قانونی است که آنها دارند؛ هیچ ابزار موسیقی مشاهده نمی‌شود.

خانم‌های سلطنتی کشور یی-تا نیز لباس‌های دولتی می‌پوشند که روی زمین سه فت یا بیشتر می‌ماند؛ آنها قطارهای ویژه‌ای برای حمل این لباس‌های دراز دارند. آنها همچنین بر روی سر خود یک شاخ به طول هشت فت یا بیشتر می‌گذارند که سه فت آن مرجان قرمز است. این را با انواع رنگ‌های همجنس تزیین می‌کنند و لباس سرشان همین است. وقتی خانم‌های سلطنتی بیرون می‌روند، آنها را حمل می‌کنند؛ وقتی در خانه‌اند، بر روی یک صندلی طلاکاری‌شده می‌نشینند، که (از عاج؟) فیل سفید شش عاج با چهار شیر (برای تقویه) ساخته شده است. جز در موارد خصوصی، همسران وزیران بزرگ مانند بانوان سلطنتی اند؛ آنها نیز به همین ترتیب سر خود را می‌پوشانند و از شاخ‌های استفاده می‌کنند که از آن پرده‌های مانند سایبان‌های گرانبها آویزان است. هم ثروتمند و هم فقیر حالت‌های متفاوت لباس‌پوشیدن خود را دارند. این افراد از چهار قبیله بربرهای قدرتمنداند. اکثریت آنها به بودا اعتقاد ندارند. بیشتر آنها خدایان دروغین را می‌پرستند. آنها موجودات زنده را می‌کشند و گوشت آنها را می‌خورند. آنها از هفت ماده گرانبها، که همه کشورهای همسایه به عنوان ادای احترام می‌آورند و جواهرات به وفور استفاده می‌کنند. تخمین زده می‌شود که فاصله کشور یی-تا از پایتخت ما بیش از ۲۰۰۰۰ لی باشد.

در دهه اول ماه نهم وارد محدوده کشور پو-سی (پارس) شدیم [نام پارس در این وقت تا دامنه‌های کوههای تسونگ-لینگ امتداد داشت]. این قلمرو (زمین) بسیار فشرده است. هفت روز بعد به مردمی می‌رسیم که در کوهستان زندگی می‌کنند و به شدت فقیراند. آداب آنها خشن و نامطلوب است. وقتی پادشاه خود را می‌بینند، به او احترام نمی گذارند؛ و هنگامی که پادشاه بیرون می‌رود یا داخل می‌شود، خادمان او کم‌اند. این کشور رودی دارد که قبلاً بسیار کم عمق بوده است. اما پس از آن که کوه‌ها فروکش کردند، مسیر نهر تغییر کرد و دو دریاچه به وجود آمد. اژدهای بدجنسی در اینجا اقامت گزید و بلاهای بسیاری به بار آورد. در تابستان از خشک‌شدن باران و در زمستان از انباشتن برف شادی می‌کرد.

مسافران تحت تأثیر او در معرض انواع ناراحتی‌ها قرار دارند. برف آنقدر درخشان است که چشم را خیره می‌کند. مردان باید چشمان خود را بپوشانند، در غیر آن کور می‌شوند؛ اما اگر مقداری خدمات مذهبی به اژدها بپردازند، مشکل کمتری پیدا می‌کنند.

در دهه میانی ماه نهم وارد کشور شی-می (سامبی؟) شدیم. این کشور درست فراتر از کوه‌های تسونگ-لینگ است. منظره زمین هنوز ناهموار است؛ مردم بسیار فقیراند؛ جاده باریک، ناهموار و خطرناک است – یک مسافر و اسبش به سختی می‌توانند از آن عبور کنند. از کشور پو-لو-ی (بولور) به کشور یو-چنگ (اودیانا) از زنجیر آهنی برای پل استفاده می‌کنند. اینها به منظور عبور (بر روی شکاف‌های کوه) در هوا معلق اند. با نگاه کردن به پایین هیچ انتهایی قابل درک نیست؛ در صورت لغزش چیزی در پهلو وجود ندارد که بتوان آن را محکم گرفت، اما در یک لحظه، ۱۰۰۰۰ فت به پایین پرتاب می‌شود. به این دلیل، مسافران در صورت وزش باد شدید از آن عبور نمی‌کنند.

در دهه اول ماه دوازدهم وارد کشور یو-چنگ (اودیانا) شدیم. در شمال این کشور کوه‌های تسونگ لینگ قرار دارد؛ در جنوب آن هند است. آب و هوا نسبتا گرم است. این قلمرو شامل چندین هزار لی است. مردم و تولیدات بسیار فراوان اند. حاصلخیزی خاک برابر است با فلات لین-تسزی [شان-تونگ] در چین و آب و هوا بیشتر معادل است. این جایی است که پی-لو (ویسانتارا) فرزند خود را صدقه داد و بودیساتوا جسد خود را (به ببر) داد. با آنکه این داستان‌های قدیمی به چیزهای بسیار دور مربوط می شوند، اما در میان افسانه‌های محلی (؟) حفظ شده اند.

پادشاه کشور رژیم سبزیجات را رعایت می‌کند؛ در روزهای بزرگ روزه، او بودا را صبح و عصر با صدای طبل، صدف، وینا (نوعی عود)، توله و انواع سازهای بادی ستایش می‌کند. او پس از نیم روز خود را وقف امور حکومتی می‌کند. اگر مردی مرتکب قتل شده باشد، اجازه نمی‌دهند که او کشته شود. آنها او را به کوههای صحرا تبعید می‌کنند و فقط به او غذا می‌دهند تا او را زنده نگه دارند (یک لقمه و سوپ). در بررسی موارد مشکوک، به اثر خالص یا ناپسند داروهای شدید تکیه می‌کنند؛ پس از معاینه، مجازات با توجه به شرایط تنظیم می‌شود. در زمان مناسب اجازه می‌دهند که نهرها از زمین سرریز

شوند و به وسیله آن خاکدار و حاصلخیز می‌شود. همه آذوقه‌های لازم برای انسان فراوان است، هر نوع غلات فراوان (صد نوع) شکوفا می‌شوند و میوه‌های مختلف (پنج میوه) به تعداد زیاد می‌رسند. هنگام غروب صدای ناقوس (حومه) از هر طرف شنیده می‌شود، هوا (جهان) را پر می‌کند، زمین پوشیده از گل‌های با رنگ‌های مختلف است که در زمستان و تابستان جانشین یکدیگر می‌شوند و توسط روحانیون و غیر روحانیون جمع‌آوری می‌شوند تا به بودا هدیه شوند.

پادشاه کشور با دیدن سونگ-یون (با احترام از او پرسید و) با توجه به گفته آنها مبنی بر اینکه سفیران وی (سلسله) آمده اند، نامه‌های معرفی آنها را مودبانه دریافت کرد. با درک این که ملکه دواگر به گونه فداکارانه به قانون بودا وابسته است، فورا صورت خود را به سمت شرق چرخاند و با دستان بسته و قلب مراقبه سرش را خم کرد؛ سپس مردی را فرستاد که بتواند زبان ویی را تفسیر کند، از سونگ-یون سؤال کرد و گفت: «آیا بازدیدکنندگان محترم من از منطقه طلوع خورشید اند»؟ سونگ-یون پاسخ داد و گفت: «کشور ما از شرق به بحر بزرگ محصور است، از این رو خورشید بنا به خواست الهی (فرمان تاتاگاتا) طلوع می کند».

پادشاه دوباره پرسید: «آیا آن کشور مردان مقدس تولید می‌کند»؟ سونگ-یون پس از آن به گسترش فضایل کنفوسیوس، چو و لائو (تسئو)، چوانگ (دوره) و سپس دیوارهای نقره‌ای و کاخ‌های طلایی سرزمین پریان (پینگ لای شان) پرداخت و سپس از ارواح، جن ها و حکیمان که در آنجا زندگی می‌کنند، بیشتر در مورد کوان-لو، هنر پزشکی هوا-تو و قدرت جادویی تسو-تسزی سخن گفت؛ او با بی‌توجهی به این موضوعات مختلف و به درستی تمایز خواص متعدد آنها، خطاب خود را به پایان رساند. سپس پادشاه گفت: "اگر واقعاً این چیزها همانگونه است که عبادت شما می‌گوید، پس واقعاً سرزمین شما از آن بودا است و من باید در پایان عمرم دعا کنم که در آن کشور متولد شوم".

پس از این، سونگ-یون به همراه هوی سانگ شهر را به منظور بررسی آثاری که از آموزه (یا مذهب) تاتاگاتا وجود دارد، ترک کردند. در شرق رود جایی است که بودا لباس‌های خود را خشک کرد. وقتی برای اولین بار تاتاگاتا به کشور یو-چنگ آمد، او رفت

تا یک اژدها-شاه را تبدیل کند. او که از بودا خشمگین بود، توفان شدیدی را با باران برپا کرد. سنگهاتی بودا کاملا تر شد. پس از پایان باران، بودا روی صخره‌ای ایستاد و در حالی که صورتش به سمت شرق بود، در حالی که ردای خود (کاشایا) را خشک می‌کرد، نشست. اگرچه سال‌ها از آن زمان می‌گذرد، اما آثار رده‌های لباس به قدری نمایان است که گویی تازه کار شده است، و نه صرفاً درزها و خطوط خالی، بلکه می توان آثار بافت را مشاهده کرد، به طوری که در نگاه کردن به نظر می‌رسد که لباس درآورده نشده است، و اگر از کسی خواسته شود این کار را انجام دهد، گویی آثار آن بلند شده باشد (مانند خود لباس). برج‌های یادبود در محلی که بودا نشسته بود و هم جایی که ردای خود را خشک می‌کرد، ساخته شده است.

در غرب رود مخزنی است که توسط ناگا-راجا اشغال شده است. در کنار تانک معبدی وجود دارد که توسط پنجاه کشیش یا بیشتر خدمت می‌شود. ناگا-راجا همیشه و چند لحظه بعد ظاهر فوق طبیعی را به خود می‌گیرد. پادشاه کشور او را با طلا و جواهرات و سایر هدایای گرانبها که در وسط مخزن می‌اندازد، تسکین می‌دهد. کسانی که راه خود را از طریق خروجی پشت پیدا می‌کنند، کشیش‌ها مجاز به نگهداری آنها اند. کاهنان مجاز به نگه داشتن آنها هستند. چون اژدها هزینه ضروری این معبد (لباس و غذا) را تامین می‌کند، بنابراین، مردم آن را معبد ناگا-راجا می‌نامند.

هشتاد لی در شمال شهر سلطنتی، اثری از کفش بودا روی صخره‌ای وجود دارد. برجی برافراشته‌اند تا آن را بپوشاند. جای ماندن اثر کفش روی صخره، گویی ماندن پا روی گل نرم است. طول آن نامشخص است، چون زمانی دراز و زمان دیگر کوتاه است. آنها اکنون معبدی در این محل بنا کرده‌اند که می‌تواند هفتاد کشیش یا بیشتر را در خود جای دهد. در بیست قدمی جنوب برج، چشمه آبی است که از صخره بیرون می‌آید. بودا یک بار در حال تطهیر (دهان) تکه‌ای از چوب جویدنی خود را در زمین کاشت. آن چوب فورا ریشه دوانید و حالا درخت بزرگی است که تاتارها آن را پو-لو می‌نامند. در شمال شهر معبد تو-لو قرار دارد که در آن وسایل بسیار زیادی برای پرستش بودا وجود دارد. بتکده بلند و بزرگ است. اتاق‌های کاهنان به ترتیب در اطراف معبد (یا برج) قرار گرفته اند. شصت مجسمه

کاملا طلایی (در اینجا) وجود دارد. پادشاه، هر زمان که مجلس بزرگی برپا کند (یا سالانه تشکیل می‌دهد)، کاهنان را در این معبد جمع می‌کند. در این مواقع سرامانا‌ها در داخل کشور با انبوهی از مردم (مانند ابرها) دور هم جمع می‌شوند. سونگ-یون و هوی-سانگ، با توجه به قوانین سخت و تقوای برجسته (ریاضت‌های شدید) آن بیکشوها و از این نظر که نمونه این کشیش‌ها به گونه منحصر به فردی برای افزایش احساسات مذهبی (خود) انجام می‌شود، دو خدمتکار را برای استفاده از صومعه و ارائه هدایا و آب و جاروکردن تعیین کرده‌اند. با رفتن از شهر سلطنتی در یک منطقه کوهستانی هشت روزه به سمت جنوب شرق، به جایی می‌رسیم که تاتاگاتا، در حال تمرین ریاضت، بدن خود را برای تغذیه یک ببر گرسنه تسلیم کرد. کوهی است مرتفع با پرتگاه‌های لمیده و قله‌های بلندی که ابرها را سوراخ می‌کنند. درخت بخت و لینگ-چی در اینجا می روید، در حالی که نخلستان‌ها و فواره‌ها (یا رود جنگلی)، گوزن‌های مطیع و رنگ‌های متنوع گل‌ها، همه چشم را به وجد می‌آورند.

سونگ-یون و هوی سانگ بخشی از بودجه سفر خود را برای برپایی بتکده بر روی تپه اختصاص دادند و بر روی سنگی به شکل مربع، شرحی از شایستگی‌های بزرگ سلسله ویی نوشتند. این کوه دارای معبدی به نام "استخوان‌های جمع‌آوری‌شده" با ۳۰۰ کشیش یا بیشتر است. صد و چند لی در جنوب شهر سلطنتی جایی است که بودا (جولای) که قبلاً در کشور مو-هیو زندگی می کرد، پوست خود را کند و استخوانی از بدنش را بیرون آورد (شکست) تا با آن بنویسد. آسوکا-راجا برای محصورکردن این آثار مقدس، بتکده‌ای را در این نقطه برپا کرد. ارتفاع آن حدود ده چنگ است (۱۲۰ فت). در جایی که او استخوانش را شکست، مغز استخوان بیرون آمد و سطح سنگی را پوشاند که هنوز رنگ آن حفظ شده است و گویی که اخیراً انجام شده است.

در جنوب غربی شهر سلطنتی، ۵۰۰ لی، تپه شین-شی (یا تپه (شاهزاده) سودانا) قرار دارد. آب‌های شیرین و میوه‌های لذیذ (این مکان) در کتب مقدس ذکر شده است. دره‌های کوهستانی گرم اند؛ درختان و بته‌ها سرسبزی دایمی را حفظ می‌کنند. هنگام ورود حجاج (تای تسوه) نسیم ملایمی که هوا را شور می‌دهد، آواز پرندگان، درختان در زیبایی جذر

و مد بهاری، پروانه‌های که بر روی گل‌های متعدد بال می‌زدند، همه اینها باعث شد سونگ-یون در حالی که در سرزمینی دور به این مناظر دوست داشتنی خیره می‌شود، برای بازگشت به فکر خانه می‌رود؛ و تأملات او چنان غمگینانه بود که حمله شدید بیماری را به همراه داشت. با این حال، او پس از یک ماه، برخی از طلسمات برهمن را به دست آورد که به او آرامش داد.

در جنوب شرقی تپه شین-شی، غار صخره‌ای شاهزاده قرار دارد که دو اتاق در آن وجود دارد. ده قدم جلوتر از این غار، سنگ مربع بزرگی است که می‌گویند شاهزاده به نشستن روی آن عادت داشته است؛ اسوکا در بالای برج یادبودی برافراشته است.

یک لی در جنوب برج، محل پاناسالا (کلبه پر برگ) شاهزاده است. یک لی در شمال شرق برج، پنجاه قدم پایین از کوه، جایی است که پسر و دختر شاهزاده اصرار داشتند دور درختی بچرخند (با برهمن) خارج نشوند. بنابرآن، برهمن آنها را با میله کوبید تا خون جاری شد و زمین را مرطوب کرد. این درخت هنوز وجود دارد و زمین آغشته به خون اکنون چشمه‌ای شیرین آب تولید می‌کند. سه لی در غرب غار جایی است که پادشاه آسمانی ساکرا با فرض ظاهری شیری که در غار پیچیده است، مان-کیا را رهگیری کرد. روی سنگ هنوز آثاری از موها و چنگال‌های او وجود دارد: همچنین نقطه‌ای که آجیتاکوتا (او-چو-تو-کی) و شاگردانش پدر و مادر (یعنی شاهزاده و شاهدخت) را تغذیه کردند. همه اینها برج‌های یادبود دارند.

در این کوه قبلاً بسترهای ۵۰۰ آرهات وجود داشت که در شمال و جنوب در ردیف دوتایی قرار داشتند؛ صندلی‌های آنها نیز در مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند. اکنون یک معبد بزرگ در اینجا با حدود ۲۰۰ کشیش وجود دارد. در شمال فواره‌ای که آب شاهزاده را تامین می‌کرد، یک معبد وجود دارد. گله‌ای از الاغ‌های وحشی برای چرا به این نقطه می‌آیند. هیچ کس آنها را به اینجا نمی‌آورد، اما آنها به میل خود به اینجا می‌آیند. هر روز صبح زود می‌رسند؛ آنها غذای خود را در ظهر می‌گیرند و بنابراین از معبد محافظت می‌کنند. این ارواح‌اند که از برج محافظت می‌کنند (روح‌های محافظ برج) که برای این منظور توسط ریشی او-پو سفارش داده شده است. در این معبد قبلا یک شامی (سامانیرا)

زندگی می‌کرد که دایم مشغول بیختن خاکستر (متعلق به صومعه) بود، در حالت خلسه معنوی (سمادی) قرار گرفت. کارمادانای صومعه، مراسم تشییع جنازه او را انجام داد و او را بدون اینکه متوجه شود، در حالی که پوستش بر استخوان‌های منقبض شده‌اش آویزان بود، به اطراف کشید. ریشی او-پو همچنان در غربال کردن خاکستر، دفتر سرامانیرا را به دست گرفت. بر این اساس پادشاه کشور کلیسای کوچکی برای ریشی بنا کرد و تصویری او را که ظاهر می‌شد در آن قرار داد و آن را با ورق‌های طلا تزئین کرد.

نزدیک به قله این تپه، معبد پو-کین قرار دارد که توسط یاکشاها ساخته شده است. حدود هشتاد کشیش در آن حضور دارند. آنها می‌گویند که آرهات‌ها و یاکشاها پیوسته برای ارائه خدمات مذهبی، آب‌دادن و جاروکردن معبد و جمع‌آوری چوب برای آن می‌آیند. کاهنان عادی اجازه تصرف در این معبد را ندارند. شامان تو-اینگ از خاندان بزرگ ویی، برای انجام عبادت مذهبی به این معبد آمد؛ اما پس از انجام این کار، بدون جرأت اقامت در آنجا رفت.

در دهه وسط چهارمین ماه سال اول چینگ-کوانگ (۵۲۰ میلادی)، ما وارد پادشاهی گندهارا شدیم. این کشور شباهت زیادی به قلمرو یو-چنگ دارد. قبلاً به آن کشور یی-پو-لو می‌گفتند. این کشوری است که یی-تاس آن را ویران کرد و پس از آن لای-لی را به عنوان پادشاه کشور برپا کرد؛ از آن وقایع دو نسل گذشته است.

رفتار این پادشاه (یا سلسله) ظالمانه و انتقامجویانه بود و وحشیانه‌ترین جنایات را انجام داد. او به قانون بودا اعتقاد نداشت، اما عاشق پرستش شیاطین بود. مردم کشور کاملاً به طبقه برهمن تعلق داشتند؛ آنها برای قانون بودا احترام زیادی قایل و عاشق خواندن کتاب‌های مقدس بودند که ناگهان این پادشاه به قدرت رسید که به شدت با هر چیزی از این دست مخالف بود. او که کاملاً به نیروی خود متکی بود، وارد یک جنگ با کشور کی-پین (کوفین) [کابل] شده بود که در مورد مرزهای پادشاهی خویش مناقشه داشتند و نیروهایش سه سال مشغول آن بود.

پادشاه ۷۰۰ فیل جنگی دارد که هر یک ده مرد مسلح با شمشیر و نیزه را حمل می‌کند، در حالی که فیل‌ها با شمشیرهای مسلح اند که به خرطوم‌هایشان وصل شده‌اند تا زمانی که

در محله‌های نزدیک اند با آن‌ها بجنگند. پادشاه پیوسته با سربازان خود در مرز می‌ماند و هرگز به پادشاهی خود بازنگشت تا اینکه پیرمردان مجبور به کار شدند و مردم عادی تحت ستم قرار گرفتند.

سونگ-یون برای تحویل مدارک خود به اردوگاه سلطنتی رفت. پادشاه با او بسیار خشن بود و نتوانست به او سلام کند. هنگام دریافت نامه‌ها بی‌حرکت نشسته بود. سونگ-یون دریافت که این بربرهای دوردست برای انجام وظایف عمومی مناسب نیستند و غرور یا گستاخی آنها مانع بازرسی می‌شود. اکنون پادشاه به دنبال مترجمان فرستاد و سونگ-یون را چنین خطاب کرد: "آیا عبادت شما در پیمودن این همه کشورها و مواجهه با خطرات بسیار در جاده، دچار ناراحتی زیادی نشده است"؟ سونگ-یون پاسخ داد: "ما توسط معشوقه سلطنتی خود فرستاده شده‌ایم تا در مناطق دوردست به دنبال آثار ترجمه بزرگ بگردیم. درست است که دشواری‌های جاده بسیار زیاد است، اما نمی‌توانیم (جرأت نمی‌کنیم) بگوییم که خسته شده‌ایم؛ اما جناب اعلیحضرت و نیروهای (سه لشکر) شما که در اینجا در مرز پادشاهی خود اقامت دارید و تمام تغییرات گرما و سرما را تحمل می‌کنید، شما نیز تقریبا فرسوده نشده‌اید»؟ پادشاه در پاسخ گفت: «تسلیم‌شدن به چنین کشور کوچکی غیرممکن است و متاسفم که شما چنین سوالی بپرسید».

سونگ-یون، در اولین صحبت با پادشاه، (به این فکر کرد): "این وحشی نمی‌تواند وظایف رسمی خود را مودبانه انجام دهد، او حین دریافت مدارک دیپلماتیک بی‌حرکت می نشیند» و اکنون می‌خواست دوباره به او پاسخ دهد، مصمم شد که او را به عنوان یک همنوع (یا داشتن احساسات یک مرد) سرزنش کند؛ و بنابراین گفت: "کوه‌ها بلند و پست‌اند - رودها بزرگ و کوچک اند – در بین انسان ها نیز تفاوت‌های وجود دارد، برخی نجیب و برخی حقیراند. وقتی حاکم یی-تا و هم یو-چانگ، اعتبارنامه ما را دریافت کردند، این کار را با احترام انجام دادند. اما اعلیحضرت شما به ما احترامی نداده است".

پادشاه در پاسخ گفت: «وقتی پادشاه ویی را ببینم، آنگاه ادای احترام خواهم کرد؛ اما برای دریافت و خواندن نامه‌های او در حالی نشستن، چه ایرادی می‌توان پیدا کرد؟ وقتی مردها نامه‌ای از پدر یا مادرشان دریافت می‌کنند، برای خواندن آن از روی صندلی بلند نمی‌شوند.

فرمانروای بزرگ ویی برای من هم پدر و هم مادر است و بنابراین، بدون اینکه بی‌منطق باشم، نامه‌های را که برایم آورده اید، همچنان نشسته می‌خوانم».

سپس سونگ-یون دفتر را بدون سلام رسمی ترک کرد. او محل اقامت خود را در معبدی گرفت که سرگرمی‌های آن بسیار ضعیف بود. در این وقت کشور پو-تای [شاید بیتیک یا بدخشان] دو شیر جوان را به عنوان هدیه نزد پادشاه گندهارا فرستاد. سونگ یون فرصتی پیدا کرد که آنها را ببیند؛ او متوجه خوی آتشین و روحیه شجاعانه آنه شد. تصاویر این حیوانات رایج در چین اصلا شباهت زیادی به آنها ندارد.

پس از آن، پنج روز به سمت غرب رفتند و به جایی رسیدند که تاتاگاتا سر خود را به خاطر مردی تقدیم کرد، در آنجا هم برج و هم معبد با حدود بیست کاهن وجود دارد. سه روز به سمت غرب رفتیم و به رود بزرگ سین-تو رسیدیم. در کرانه باختری این رود جایی است که تاتاگاتا به شکل ماهی بزرگی به نام ماکی (ماکارا) در آمد (یا شد) و از رود بیرون آمد و دوازده سال با گوشت خود مردم را تغذیه کرد. در این نقطه یک برج یادبود برپا شده است. روی صخره هنوز آثار فلس‌های ماهی دیده می‌شود.

دوباره سیزده روز به سمت غرب رفتیم و به شهر فو-شا-فو [واروشا (پو-لو-شا)ی هیون تسیانگ] رسیدیم. دره رودخانه (که این شهر در آن ساخته شده است) خاک گلی غنی دارد. دیوارهای شهر دارای دروازه‌های دفاعی‌اند. خانه‌ها ضخیم اند و نخلستان‌های بسیار زیادی (در اطراف شهر) وجود دارد، در حالی که فواره‌های آب خاک را غنی می‌کنند؛ و بقیه جواهرات و سنگ‌های گرانبها به وفور وجود دارد. آداب و رسوم مردم صادقانه و فاضلانه است. در داخل این شهر یک معبد بدعت‌گذار از روزگار باستان به نام "سنگ-تهی" (سانتی؟) وجود دارد. همه افراد مذهبی به آن رفت و آمد می‌کنند و به شدت به آن احترام می گذارند.

در شمال شهر، یک لی، معبد کاخ فیل سفید است [شاید ستوپه پیلوسارای هیون تسیانگ باشد]. در داخل معبد همه به خدمت بودا اختصاص دارد. در اینجا تصاویر سنگی بسیار آراسته و زیبا وجود دارد که تعداد آنها بسیار زیاد و با طلا پوشانده شده است تا چشم‌ها را

خیره کند. در پیش روی معبد و متعلق به آن درختی به نام درخت فیل سفید وجود دارد که در واقع این معبد منشأ و نام خود را از آن گرفته است.
برگ‌ها و گل‌های آن مانند درخت خرمای چینی است و میوه آن در فصل زمستان شروع به رسیدن می‌کند. سنت رایج در میان افراد مسن این است که "وقتی این درخت از بین رفت، قانون قدیمی بودا نیز از بین خواهد رفت". در داخل معبد تصویری از شاهزاده و همسرش و مجسمه برهمن در حال التماس از پسر و دختر وجود دارد. تارتارها با دیدن این عکس نتوانستند از اشک خودداری کنند.
دوباره به سفر یک روزه به غرب رفتیم و به جایی رسیدیم که تاتاگاتا چشمانش را بیرون آورد تا صدقه بدهد. اینجا نیز یک برج و یک معبد است. روی سنگی از معبد اثری از پای کاسیاپا بودا قرار دارد. یک روز دوباره به سمت غرب رفتیم، از رود عمیق به عرض بیش از ۳۰۰ قدم [اندوس؟] گذشتیم. شصت لی در جنوب غرب این نقطه به پایتخت کشور گندهارا رسیدیم [پشاور]. هفت لی در جنوب شرق این شهر یک تسیو-لی فیو-تو (بتکده‌ای با قطب بالا) وجود دارد [اسناد تاو-یونگ می گوید، "چهار لی در شرق شهر"]. با پژوهش در مورد مبدای این برج دریافتیم که وقتی تاتاگاتا در دنیا بود، یک بار با شاگردانش در مأموریت آموزشی خود از این کشور عبور می‌کرد؛ به همین مناسبت، هنگام ایراد سخنرانی در سمت شرق شهر، گفت: «سیصد سال پس از نیروانای من، پادشاهی در این کشور به نام کا-نی-سی-کا (کنیشکا) خواهد بود.
او در این نقطه یک بتکده (فیو-تو) برپا خواهد کرد. بر این اساس، ۳۰۰ سال پس از آن واقعه، پادشاهی در این کشور به این نام وجود داشته است. در یک مورد، هنگامی که به شرق شهر می‌رفت، چهار کودک را دید که مشغول ساختن یک برج بودا با قطع سرگین گاو بودند. آنها آن را حدود سه فت بلند کرده بودند که ناگهان ناپدید شدند (یا افتاد). [در گزارش آمده است: «یکی از بچه‌ها در حالی که خود را به هوا بلند کرد، به سمت پادشاه برگشت و آیه (گاتا) را تکرار کرد».
پادشاه که از این واقعه شگفت‌انگیز شگفت‌زده شده بود، فورا برجی به منظور محصور کردن (بتکده کوچک) برپا کرد، اما برج کوچک به تدریج بلندتر و بلندتر شد، سرانجام به

بیرون رفت، ۴۰۰ فت آن خارج و در آنجا مستقر شد. سپس پادشاه به تعریض پایه برج بزرگ ۳۰۰ قدم یا بیشتر پرداخت [هیوان تسیانگ می‌گوید که محیط آن یکنیم لی بود][اسناد تاو-یونگ می گوید، ۳۹۰ قدم].

برای تاج‌گذاری همه، او یک میله سقف را به صورت عمودی و یکنواخت قرار داد [اسناد تاو-یونگ می گوید که ارتفاع آن ۳۵ فت بوده است]. او در سرتاسر ساختمان از چوب حکاکی شده استفاده کرده است؛ او پله‌های ساخت تا به بالا منتهی شود. سقف از هر نوع چوب تشکیل شده بود. در مجموع سیزده طبقه بود؛ بالای آن یک ستون آهنی به ارتفاع سه فت با سیزده دایره طلاکاری شده بود. در مجموع ارتفاع از زمین ۷۰۰ فت بود. این کار شایسته در حال اتمام، بتکده سرگین در ابتدا، در سه قدمی جنوب برج بزرگ باقی مانده است. برهمن‌ها که باور نمی‌کردند این واقعاً از سرگین ساخته شده است، سوراخی در آن حفر کردند، تا ببینند. اگرچه سال‌ها از این رویدادها می‌گذرد، اما این برج خراب نشده است و با وجود اینکه سعی کرده اند سوراخ را با خاک معطر پر کنند، اما نتوانسته اند این کار را انجام دهند. این اکنون با یک سایبان محافظ محصور شده است.

بتکده تسیو-لی از زمان برپایی آن، سه بار توسط صاعقه ویران شده است، اما پادشاهان کشور هر بار آن را بازسازی کرده‌اند. پیرمردها می‌گویند: «وقتی این بتکده بالاخره با رعد و برق ویران شود، آنگاه قانون بودا نیز از بین خواهد رفت".

گزارش تاو-یونگ می‌گوید: «وقتی پادشاه تمام کارها را به‌جز بالا بردن ستون آهنی به پایان رساند، متوجه شد که نمی‌تواند این وزنه سنگین را بالا ببرد. بنابراین، او اقدام به برپاکردن یک صحنه رفیع در چهار گوشه کرد. او در این کار گنجینه‌های بزرگی خرج کرد و سپس با ملکه و شاهزادگانش که به آن بالا رفتند، با تمام قلب و قوت روح‌شان عود سوزانیدند و گل پراکنده کردند. پس از آن، با یک چرخش بادگیر، وزنه را بالا بردند و موفق شدند آن را بر جای خود برسانند. بنابراین، تارتارها می‌گویند که چهار پادشاه آسمانی در این کار کمک کردند و اگر این کار را نمی‌کردند، هیچ نیروی انسانی فایده نداشت. در داخل بتکده همه نوع ظروف بودایی وجود دارد.

در اینجا طلا و جواهرات (ظروف) زیاد با هزاران شکل و تنوع وجود دارد که نام بردن از آنها کار آسانی نیست. در طلوع آفتاب، نوارهای طلاکاری شده با شکوه خیره‌کننده‌ای روشن می‌شوند، در حالی که نسیم ملایم صبح باعث می‌شود زنگ‌های گرانبها (که از پشت بام آویزان اند) با صدای دلنشینی به صدا درمی‌آیند. از بین تمام بتکده‌های جهان غرب، این یکی از همه (از نظر اندازه و اهمیت) اولین است.

آنها در اولین تکمیل این برج، از مرواریدهای واقعی در ساختن پوشش شبکه در بالای آن استفاده کردند؛ اما پس از گذشت چند سال، پادشاه با تأمل در مورد ارزش عظیم این اثر زینتی، با خود چنین فکر کرد: "بعد از مرگ من (تدفین) می‌ترسم مهاجمی آن را از بین ببرد" – یا "با فرض سقوط بتکده، هیچ کس با ابزار کافی برای بازسازی آن وجود نخواهد داشت»؛ براین اساس، روی آن مروارید را از روی آن برداشت و در گلدان مسی گذاشت و در شمال غرب بتکده صد قدم برداشت و در خاک دفن کرد. در بالای آن نقطه درختی کاشت که به آن پو-تای (بودی) می‌گویند که شاخه‌های آن که از هر طرف گسترده شده، با شاخ و برگ‌های ضخیم خود، آن نقطه را کاملاً سایه می‌اندازد.

در زیر درخت در هر طرف، پیکره‌های نشسته (بودا) با همان ارتفاع، یعنی یکنیم چانگ (۱۷ فت) وجود دارد. همیشه چهار اژدها برای محافظت از این جواهرات حضور دارند. اگر مردی (فقط در دل) به آنها طمع کند، فورا بلایی بر جان او می‌آید. لوح سنگی نیز در محل نصب شده و بر روی آن این دستورات حک شده است: «اگر این برج ویران شود، پس از جستجوی طولانی، مرد با فضیلت ممکن است در اینجا مرواریدهای (با ارزش کافی) بیابد که به او کمک کنند تا آن را بازسازی کند".

پنجاه قدم در جنوب بتکده تسیو-لی یک برج سنگی به شکل کاملاً گرد و ارتفاع دو چانگ (۲۷ فت) وجود دارد. نشانه‌های معنوی بسیاری دارد (که توسط آن نشان داده است)؛ تا مردان با لمس آن متوجه خوش‌شانسی یا بدشانس‌بودن خود شوند. اگر آنها خوش‌شانس باشند، با لمس آن زنگ‌های طلایی به صدا در می‌آیند؛ اما اگر بدشانس باشند، اگر چه مردی باید با خشونت برج را تیله کند، صدایی بیرون نمی‌آید. هوی سانگ که از کشور خود سفر کرده بود و از ترس اینکه مبادا بازگشت خوشی نداشته باشد، این برج مقدس را

عبادت کرد و از آن نشانه‌ای خواست. در این مورد، او آن را با انگشت خود لمس کرد و فورا زنگ‌ها به صدا درآمد. با به دست آوردن این فال، دلش آرام کرد. و نتیجه صحت فال را ثابت کرد.

هنگامی که هوی سانگ برای بار اول به پایتخت رفت، ملکه به او هزار ناودان به طول صد فت و پنج رنگ و پنجصد ابریشم متنوع (حصیر؟) از علف‌های معطر هدیه داد. شاهزادگان، دوک‌ها و اشراف دو هزار پرچم به او داده بودند. هوی سانگ، در سفر خود از ختن به گندهارا – هر جا که تمایلی به بودیزم وجود داشت – اینها را آزادانه در امور خیریه توزیع کرده بود؛ طوری که وقتی او به اینجا رسید، فقط یک پرچم به طول ۱۰۰ فت داشت که توسط ملکه به او داده شده بود. او تصمیم گرفت این را به عنوان هدیه به برج سیویکا-راجا تقدیم کند، در حالی که سونگ-یون دو خدمتکار را برای همیشه به بتکده تسیو-لی داد تا آن را جاروب و آبیاری کنند.

هوی سانگ، از بودجه کمی که برای سفر باقی مانده بود، هنرمندی ماهر را به کار گرفت تا بتکده تسیو-لی و هم چهار بتکده اصلی ساکیامونی را بر روی مس به تصویر بکشد.

پس از این سفر هفت روزه به شمال غرب رفتند، از رودخانه بزرگی (سند) گذشتند و به جایی رسیدند که تاتاگاتا، زمانی که سیویکا-راجا بود، کبوتر را تحویل داد؛ در اینجا یک معبد و یک برج نیز وجود دارد.

قبلاً در اینجا یک انبار بزرگ سیویکا-راجا وجود داشت که در آتش سوخت. غله‌ای که در آن بود، در اثر حرارت خشک شده بود، هنوز هم در همسایگی (خرابه‌ها) یافت می‌شود. اگر انسان فقط یک دانه آن را مصرف کند، هرگز تب نمی‌کند؛ مردم کشور نیز از آن استفاده می‌کنند تا از آسیب خورشید به خود جلوگیری کنند [گزارش تاو-یونگ می‌گوید: «در نا-کا-هو-لو [نگرهارا] یک استخوان جمجمه بودا، چهار انچ گرد به رنگ سفید مایل به زرد، توخالی در زیر، (کافی) برای دریافت انگشت یک مرد وجود دارد که درخشان و در ظاهر مانند لانه زنبور است].

ما سپس از معبد کی-کا-لام بازدید کردیم. این شامل لباس (کاشایا) بودا در سیزده تکه است. در اندازه‌گیری، این لباس به اندازه‌ای است که گشاد است (یا وقتی اندازه گیری

می‌شود، گاهی دراز و گاهی گشاد است). اینجا عصای بودا نیز به طول یک چانگ و هفت-دهم (حدود ۱۸ فت) در یک جعبه چوبی وجود دارد که با ورق طلا پوشانده شده است. وزن این اشیا بسیار نامعلوم است.

گاهی آنقدر سنگین است که صد نفر نمی‌توانند آن را بلند کنند و گاهی آنقدر سبک است که یک نفر می‌تواند آن را بلند کند. در شهر نا-کی (نگرهارا) یک دندان بودا و هم مقداری از موهای او وجود دارد که هر دو در جعبه‌های قیمتی موجود است؛ صبح و عصر به آنها نذر می‌دهند.

ما بعد به غار گوپالا رسیدیم، جایی که سایه بودا است. پانزده فت وارد غار کوه شدیم و برای مدت طولانی (یا در فاصله‌ای طولانی) در ضلع غربی آن روبروی در نگاه کردیم، سپس این شکل با علایم مشخصه‌اش نمایان شد؛ وقتی برای نگاه کردن به آن نزدیک تر شدیم، به تدریج کم نورتر و سپس ناپدید شد. با دست زدن به جایی که در آن بود، چیزی جز دیوار برهنه وجود ندارد. با رفتن تدریجی به عقب، این شکل دوباره نمایان می‌شود و مهم‌تر از همه آن علامت عجیب بین ابروهای (اورنا) که در بین مردان بسیار نادر است، آشکار است. در پیش روی غار یک سنگ مربع است که روی آن اثری از رد پای بودا وجود دارد.

در صد قدمی جنوب غرب غار جایی است که بودا ردای خود را می‌شست. یک لی در شمال غار، سلول سنگی مودیایانا است؛ در شمال آن کوهی است که بودای بزرگ با دست خود بتکده‌ای به ارتفاع ده چانگ (۱۱۵ فت) در پای آن ساخت. آنها می‌گویند وقتی این برج فرو می‌رود و وارد زمین می‌شود، قانون بودا از بین می‌رود. افزود بر این، هفت برج در اینجا وجود دارد و در جنوب آن سنگی وجود دارد که کتیبه‌ای بر آن نوشته شده است؛ آنها می‌گویند که خود بودا آن را نوشته است. حروف خارجی حتی تا زمان حال به طور مشخص خوانا اند.

هوی سانگ دو سال در کشور یو-چانگ اقامت کرد. آداب و رسوم خارجی‌های غربی (تارتارها) تا حد زیادی شبیه (با ما) است؛ تفاوت‌های جزئی که نمی‌توانیم که در کل

توضیح دهیم. وقتی به ماه دوم سال دوم چینگ-اون (۵۲۱ م) رسید، او شروع به بازگشت کرد.

گزارش فوق عمدتاً از سوابق مشابه تاو-یونگ و سونگ-یون استخراج شده است. جزئیات ارائه‌شده توسط هوی سانگ هرگز به طور کامل ثبت نشده است.

سفر هیوان تسیانگ از چین به هند

فی-هان [فرغانه]

این پادشاهی حدود ۴۰۰۰ لی محیط دارد. از هر سو با کوه‌ها احاطه شده است. خاک آن حاصلخیز و بارور است، چندین بار محصول می‌دهد و گل‌ها و میوه‌ها فراوان دارد. برای پرورش گوسفند و اسب مناسب است. آب‌وهوای آن بادخیز و سرد است. مردم آن دارای خلق‌وخوی استوار و شجاع هستند. زبان‌شان با زبان کشورهای همسایه متفاوت است. ظاهرشان نسبتاً فقیرانه و میانه است. حدود ده سال است که این کشور فرمانروای عالی ندارد. نیرومندان با زور حکومت می‌کنند و هر یک مستقل از دیگری‌اند. ملکیت‌های خود را بر اساس مسیر دره‌ها و موانع کوهستانی تقسیم کرده‌اند. از این کشور حدود ۱۰۰۰ لی به سمت غرب، به پادشاهی سو-تو-لی-سه-نا می‌رسیم.

سو-تو-لی-سه-نا [سوترشنا]

این کشور حدود ۱۴۰۰ یا ۱۵۰۰ لی محیط دارد. در شرق با رود یه (جکسارتیس/سیحون) هم‌مرز است. این رود از فلات شمالی رشته‌کوه تسونگ-لینگ سرچشمه می‌گیرد و به سمت شمال‌غرب جریان دارد؛ گاه آرام و گل‌آلود و گاهی خروشان است. محصولات و آداب مردم مانند کشور چِه-شی است. از زمانی که پادشاهی یافته، زیر سلطه ترکان بوده است.

در شمال‌غرب این کشور، وارد بیابانی بزرگ و ریگی می‌شویم که نه آب دارد و نه علف. راه در بیابان گم می‌شود و بی‌کران به نظر می‌رسد؛ تنها با نگاه به سوی کوهی بزرگ و پیروی از استخوان‌هایی که پراکنده‌اند، می‌توان مسیر را یافت.

سا-مو-کِن [سمرقند]

این کشور حدود ۱۶۰۰ یا ۱۷۰۰ لی محیط دارد. از شرق به غرب گسترده و از شمال به جنوب باریک است. پایتخت آن حدود ۲۰ لی محیط دارد. کاملاً با زمین‌های ناهموار احاطه شده و بسیار پرجمعیت است. کالاهای گران‌بهای بسیاری از کشورهای خارجی در اینجا انبار شده‌اند. خاک آن حاصلخیز و پرمحصول است. درختان جنگلی پوشش انبوهی دارند و گل‌ها و میوه‌ها فراوان‌اند. اسب‌های شین در اینجا پرورش می‌یابند. ساکنان آن در هنرها و صنایع از دیگر کشورها ماهرترند. آب‌وهوا دلپذیر و معتدل است. مردم آن شجاع و پرانرژی‌اند. این کشور در میان قوم هو قرار دارد (یا اینجا مرکز قوم هو است). در ادب و آداب، مورد تقلید همه کشورهای اطراف‌اند. پادشاه آن شجاع است و کشورهای همسایه از فرمان او پیروی می‌کنند. سربازان و اسب‌ها (سواره) نیرومند و فراوان‌اند و بیشتر از مردان چیه-کیا هستند. این مردان چیه-کیا ذاتاً شجاع و خشن‌اند و مرگ را پناهگاه (رستگاری) می‌دانند. هنگام حمله، هیچ دشمنی توان ایستادگی در برابرشان را ندارد. از اینجا به سمت جنوب‌شرق، کشوری به نام می-مو-هو قرار دارد.

می-مو-هو [ماغیان]

این کشور حدود ۴۰۰ یا ۵۰۰ لی محیط دارد. در میان دره‌ای واقع شده است. از شرق به غرب باریک و از شمال به جنوب پهن است. از نظر آداب و محصولات، مانند سا-مو-کِن است. از اینجا به سمت شمال، به کشور کیه-پو--تانا می‌رسیم.

کیه-پو-تا-نا [کیبود]

این کشور حدود ۱۴۰۰ یا ۱۵۰۰ لی محیط دارد. از شرق به غرب پهن و از شمال به جنوب باریک است. از نظر آداب و محصولات، مانند سا-مو-کِن است. حدود ۳۰۰ لی به سمت غرب (از سمرقند)، به کشور کیوه-شوانگ-نی-کیا می‌رسیم.

کیوه-شوانگ-نی-کیا [کاشانیا]

این پادشاهی حدود ۱۴۰۰ یا ۱۵۰۰ لی محیط دارد؛ از شرق به غرب باریک و از شمال به جنوب پهن است. از نظر آداب و محصولات، مانند سا-مو-کِین است. حدود ۲۰۰ لی به سمت غرب از این کشور، به کشور هو-هان می‌رسیم.

هو-هان [کوان]

این کشور حدود ۱۰۰۰ لی محیط دارد؛ از نظر آداب و محصولات، مانند سا-مو-کِین است. از اینجا به سمت غرب، پس از حدود ۴۰۰ لی، به کشور پو-هو می‌رسیم.

پو-هو [بخارا]

کشور پو-هو حدود ۱۶۰۰ یا ۱۷۰۰ لی محیط دارد؛ از شرق به غرب پهن و از شمال به جنوب باریک است. از نظر آب‌وهوا و محصولات، مانند سا-مو-کین است. از اینجا حدود ۴۰۰ لی به سمت غرب، به کشور فا-تی می‌رسیم.

فا-تی [بتیک]

این کشور حدود ۴۰۰ لی محیط دارد. از نظر آداب و محصولات، شبیه کشور سا-مو-کین است. از اینجا حدود ۵۰۰ لی به سمت جنوب‌غربی حرکت کنیم، به کشور هو-لی-سیه-می-کیا می‌رسیم.

هو-لی-سیه-می-کیا [خوارزم]

این کشور در امتداد کناره‌های رودخانهٔ پو-تسو (آکسوس/آمو) قرار دارد. از شرق به غرب حدود ۲۰ یا ۳۰ لی و از شمال به جنوب حدود ۵۰۰ لی وسعت دارد. از نظر آداب و محصولات، شبیه کشور فا-تی است؛ اما زبان آن کمی متفاوت است.

از کشور سا-مو-کین حدود ۳۰۰ لی به سمت جنوب‌غربی حرکت کنیم، به کشور کی-شوانگ-نا می‌رسیم.

کی-شوانگ-نا [کیش]

این پادشاهی حدود ۱۴۰۰ یا ۱۵۰۰ لی محیط دارد؛ از نظر آداب و محصولات، شبیه کشور سا-مو-کین است.

از اینجا حدود ۲۰۰ لی به سمت جنوب‌غرب حرکت کنیم، وارد کوهستان می‌شویم؛ راه کوهستانی پرشیب و خطرناک است و گذر از دره‌ها دشوار و پرمخاطره. هیچ روستا یا جمعیتی در مسیر وجود ندارد و آب و پوشش گیاهی اندک است. حدود ۳۰۰ لی در جهت جنوب‌شرق در کوهستان پیش برویم، به دروازه‌های آهنین می‌رسیم.

این گذرگاه میان کوه‌های بسیار بلند قرار دارد. راه باریک است و خطر را دوچندان می‌کند. در دو سوی آن دیوارهای سنگی به رنگ آهن دیده می‌شود. در اینجا دروازه‌های چوبی دوگانه‌ای نصب شده که با آهن تقویت شده و زنگ‌های بر آن‌ها آویزان است. به‌سبب این دروازه‌ها، این گذرگاه به نام «دروازه‌های آهنین» شناخته می‌شود. پس از عبور از دروازه‌های آهنین، وارد کشور تو-هو-لو می‌شویم.

تو-هو-لو [توخارا]

این کشور از شمال تا جنوب حدود ۱۰۰۰ لی و از شرق تا غرب حدود ۳۰۰۰ لی وسعت دارد. در شرق آن کوه‌های تسونگ-لینگ، در غرب پو-لی-سه (پارس)، در جنوب کوه‌های بزرگ پوشیده از برف و در شمال دروازه‌های آهنین قرار دارد. رود بزرگ آکسوس از میان این کشور به سمت غرب جاری است.

از دیرباز، خاندان سلطنتی این کشور منقرض شده است. فرمانروایان محلی با زور و قدرت بر مناطق خود چیره شده و هر یک به‌گونه مستقل حکومت می‌کنند. کشور به ۲۷

ایالت تقسیم شده که با مرزهای طبیعی از هم جدا شده‌اند، اما همه تابع قبایل توه-کیوه (ترک‌ها) هستند.

آب‌وهوای این کشور گرم و مرطوب است و به همین دلیل بیماری‌های واگیر شایع‌اند. در پایان زمستان و آغاز بهار باران‌های پی‌درپی می‌بارد؛ از این‌رو در جنوب این کشور و تا شمال لمغان (لان-پو) بیماری‌های ناشی از رطوبت و گرما رایج‌اند. به همین دلیل، راهبان بودایی از روز شانزدهم ماه دوازدهم به خلوت می‌روند و در روز پانزدهم ماه سوم از خلوت خارج می‌شوند. این برنامه به‌سبب بارندگی زیاد تنظیم شده است.

مردم این کشور از نظر اخلاقی میانه و ترسو هستند؛ ظاهرشان ساده و روستایی است. صداقت و درستی آن‌ها تنها در معاملات با یکدیگر دیده می‌شود. زبان‌شان با زبان دیگر کشورها تفاوت دارد. الفبای آن‌ها شامل ۲۵ حرف ریشه‌ای است که با ترکیب آن‌ها همه چیز را بیان می‌کنند. نوشتارشان افقی و از چپ به راست است. آثار نوشتاری‌شان به‌تدریج افزایش یافته و از مردم سو-لی بیشتر شده است.

اکثر مردم لباس‌های از پنبهٔ لطیف می‌پوشند؛ برخی نیز از پشم استفاده می‌کنند. در معاملات تجاری از طلا و نقره استفاده می‌شود. سکه‌های‌شان از نظر طرح با سکه‌های دیگر کشورها تفاوت دارد. در مسیر رود آکسوس که از شمال جاری است، کشور تا-می قرار دارد.

تا-می [ترمذ]

این کشور حدود ۶۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۴۰۰ لی از شمال به جنوب گسترده است. پایتخت آن حدود ۲۰ لی محیط دارد که از شرق به غرب کشیده و از شمال به جنوب باریک است. حدود ده صومعه (سنگاراما) با تقریباً هزار راهب در آن وجود دارد. استوپه‌ها و تصاویر بودای گرامی با تجلیات روحانی گوناگون شهرت دارند. با حرکت به سمت شرق، به کشور چی-نگوه-یین-نا می‌رسیم.

چی-نگوه-یین-نا [چغانیان]

این کشور حدود ۴۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۵۰۰ لی از شمال به جنوب گسترده است. پایتخت آن حدود ۱۰ لی محیط دارد. حدود پنج صومعه با تعداد کمی راهب در آن وجود دارد. با حرکت به سمت شرق، به کشور هُووه-لو-مو می‌رسیم.

هُووه-لو-مو [گرما]

این کشور حدود ۱۰۰ لی از شرق به غرب و ۳۰۰ لی از شمال به جنوب گسترده است. پایتخت آن حدود ۱۰ لی محیط دارد. پادشاه آن ترک‌تباری از قبیله هی-سو است. دو صومعه و حدود صد راهب در آن وجود دارد. با حرکت به سمت شرق، به کشور سو-مان می‌رسیم.

سو-من [سومان و کولاب]

این کشور حدود ۴۰۰ لی از شرق به غرب و ۱۰۰ لی از شمال به جنوب گسترده است. پایتخت آن حدود ۱۶ یا ۱۷ لی محیط دارد؛ پادشاه آن ترک‌تباری از قبیله هی-سو است. دو صومعه و تعداد کمی راهب در آن وجود دارد. در جنوب‌غرب با رود اکسوس هم‌مرز است و تا کشور کیو-هو-یین-نا امتداد دارد.

کیو-هو-یین-نا [قبادیان]

از شرق به غرب حدود ۲۰۰ لی و از شمال به جنوب حدود ۳۰۰ لی گسترده است. پایتخت آن حدود ۱۰ لی محیط دارد. سه صومعه و حدود صد راهب در آن وجود دارد. با حرکت بیشتر به سمت شرق، به کشور هو-شا می‌رسیم.

هو-شا [وخش]

این کشور حدود ۳۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۵۰۰ لی از شمال به جنوب گسترده است. پایتخت آن حدود ۱۶ یا ۱۷ لی محیط دارد. با حرکت به سمت شرق، به کشور خو-تو-لو می‌رسیم.

خو-تو-لو [ختل]

این پادشاهی حدود ۱۰۰۰ لی از شرق به غرب و همین مقدار از شمال به جنوب گسترده است. پایتخت آن حدود ۲۰ لی محیط دارد. در شرق با کوه‌های تسونگ-لینگ هم‌مرز است و تا کشور کیو-می-تو امتداد دارد.

کیو-می-تو [کومیده یا درواز و روشان]

این کشور حدود ۲۰۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۲۰۰ لی از شمال به جنوب گسترده است. در میان کوه‌های بزرگ تسونگ-لینگ قرار دارد. پایتخت آن حدود ۲۰ لی محیط دارد. در جنوب‌غربی با رود اکسوس هم‌مرز است و در جنوب با کشور شی-کی-نی [شغنان] تماس دارد.

با عبور از اکسوس به سمت جنوب، به پادشاهی‌های زیر می‌رسیم: تا-مو-سیه-ته-تی؛ پو-تو-چانگ-نا، این-پو-کین؛ کیو-لانگ-نا؛ هی-مو-تو-لو؛ پو-لی-هو؛ خی-لی-سه-مو؛ هو-لو-هو؛ او-لی-نی و مونگ-کین.

از پادشاهی هُوو [قندز] به سمت جنوب‌شرق حرکت کنیم، به پادشاهی چِن-سه-تو و سپس به پادشاهی آن-تا-لا-پو [اندراب] می‌رسیم؛ توضیحات مربوط به این مناطق در گزارش بازگشت آمده است.

از کشور هُوو به سمت جنوب‌غرب حرکت کنیم، به پادشاهی فو-کیا-لانگ [بغلان] می‌رسیم.

فو-کیا-لانگ [بغلان]

این کشور حدود ۵۰ لی از شرق به غرب و حدود ۲۰۰ لی از شمال به جنوب گسترده است؛ پایتخت آن حدود ۱۰ لی محیط دارد. با حرکت به سمت جنوب، به کشور هی-لو-سیه-مین-کین [روی-سمنگان] می‌رسیم.

هی-لو-سیه-مین-کین [روی-سمنگان]

این کشور حدود ۱۰۰۰ لی محیط دارد؛ پایتخت آن حدود ۱۴ یا ۱۵ لی وسعت دارد. در شمال‌غربی با پادشاهی هُو-لین [خلم] هم‌مرز است.

هولین [خلم]

این کشور حدود ۸۰۰ لی محیط دارد؛ پایتخت آن حدود ۵ یا ۶ لی وسعت دارد. حدود ده صومعه و ۵۰۰ راهب در آن وجود دارد. با حرکت به سمت غرب، به کشور پو-هو [بلخ] می‌رسیم.

پوهو [بلخ]

این کشور حدود ۸۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۴۰۰ لی از شمال به جنوب گسترده است؛ در شمال با اکسوس هم‌مرز است. پایتخت آن حدود ۲۰ لی محیط دارد. این شهر به‌گونه عمومی با نام راجاگریهای کوچک شناخته می‌شود. با وجود استحکامات قوی، جمعیت شهر اندک است. محصولات خاک آن بسیار متنوع‌اند و گل‌ها، زمینی و آبی، به‌سختی قابل شمارش‌اند. حدود ۱۰۰ صومعه و ۳۰۰۰ راهب در آن وجود دارد که همه تعالیم آیین بودایی وسیلۀ کوچک را مطالعه می‌کنند.

در خارج شهر، در سمت جنوب‌غرب، صومعه‌ای به نام نواسانگ‌هاراما قرار دارد که توسط یکی از پادشاهان پیشین این کشور ساخته شده است. استادان آیین بودا که در شمال

کوه‌های بزرگ پوشیده از برف زندگی می‌کنند و نویسندگان شاستراها هستند، فقط در همین صومعه اقامت دارند و فعالیت‌های ارزشمند خود را در آن ادامه می‌دهند.

در این صومعه، مجسمه‌ای از بودا وجود دارد که با گوهرهای مشهور می‌درخشد و تالاری که مجسمه در آن قرار دارد نیز با مواد گران‌بهای کمیاب تزئین شده است. به همین دلیل، این صومعه بارها توسط فرمانروایان کشورهای همسایه که طمع ثروت داشتند، مورد غارت قرار گرفته است.

این صومعه همچنین مجسمه‌ای از پی-شا-من (ویشراوانا) دیوا دارد که به‌واسطهٔ تأثیرات روحانی‌اش، به‌شیوه‌های غیرمنتظره، از محدودهٔ صومعه محافظت می‌کند. اخیراً پسر خان یه-هو (یا شه-هو) که از ترکان است و سر به شورش گذاشته بود، خان یه-هو اردوگاه خود را ترک کرد و در رأس سپاهش برای غارت این صومعه حرکت کرد، با هدف تصاحب گوهرها و اشیای گران‌بهای که در آن بود. پس از اردوزدن در دشتی نزدیک صومعه، شب‌هنگام خوابی دید: ویشراوانه دیوا به او گفت: «چه قدرتی داری که جرأت کرده و این صومعه را نابود کنی»؟ و سپس نیزه‌ای خود را پرتاب نمود و او را سوراخ کرد. خان با ترس از خواب بیدار شد، دلش پر از اندوه شد، خوابش را برای همراهانش تعریف کرد و برای جبران خطایش، شتابان به صومعه رفت تا اجازهٔ اعتراف به گناهش را از راهبان بگیرد؛ اما پیش از دریافت پاسخ، درگذشت.

در تالار جنوبی بودا در درون صومعه، تشت شستشوی بودا قرار دارد؛ حدود یک پیمانه گنجایش دارد و رنگ‌های آن چشم را خیره می‌کند. نام فلز و سنگی که از آن ساخته شده، مشخص نیست. همچنین، دندانی از بودا وجود دارد که حدود یک انچ طول و حدود هشت یا نه‌دهم انچ عرض دارد؛ رنگ آن سفید مایل به زرد، خالص و درخشان است. همچنین، جاروب بودا از گیاه «کا-شیه» (کاسا) ساخته شده است؛ حدود دو فت طول و حدود هفت انچ قطر دارد. دستهٔ آن با گوهرهای گوناگون تزئین شده است. این سه یادگار در هر یک از شش روز روزه، توسط جمع مؤمنان، روحانی و غیرروحانی، با نذورات تقدیم می‌شوند. کسانی که ایمان بیشتری دارند، درخشش نور از این اشیا را هنگام عبادت، مشاهده می‌کنند.

در شمال صومعه، استوپه‌ای به ارتفاع حدود ۲۰۰ فت قرار دارد که با گچی سخت مانند الماس پوشیده شده و با مواد گران‌بهای گوناگون تزئین شده است. درون آن، یادگار مقدسی (شیه-لی) قرار دارد که گاهی درخشش الهی از خود ساطع می‌کند.

در جنوب‌غرب صومعه، یک ویهارا قرار دارد. سال‌های زیادی از زمان بنای آن گذشته است. این مکان محل استراحت مردمانی از مناطق دوردست است. همچنین، شمار زیادی از مردان با استعداد برجسته در آن حضور دارند. از آن‌جا که برای دارندگان چهار درجهٔ مختلف قداست، توضیح دقیق وضعیت قدیس‌بودن‌شان دشوار است، بنابراین آرهات‌ها (لو-هان) هنگام مرگ، توانایی‌های روحانی (قدرت معجزه) خود را آشکار می‌سازند و کسانی که شاهد این تجلیات هستند، برای بزرگداشت آن قدیسان، استوپه‌های بنا می‌کنند. این استوپه‌ها در این‌جا به تعداد چند صد عدد، به‌صورت فشرده کنار هم قرار دارند.

افزود بر این‌ها، حدود هزار نفر دیگر نیز هستند که با وجود رسیدن به مقام قداست (آرهات)، چون در پایان زندگی هیچ تجلی روحانی نشان نداده‌اند، هیچ یادبودی برایشان ساخته نشده است.

در حال حاضر، شمار راهبان حدود صد نفر است؛ آن‌چنان در انجام وظایف صبح و شب بی‌نظم‌اند که تشخیص قدیس از گناهکار دشوار است.

در شمال‌غرب پایتخت، حدود ۵۰ لی دورتر، به شهر تی-وی می‌رسیم؛ ۴۰ لی شمال‌تر از این شهر، شهر پو-لی قرار دارد. در هر یک از این دو شهر، استوپه‌های به ارتفاع حدود سه چانگ (۳۰ فت) وجود دارد.

در روزگاران گذشته، زمانی که بودا پس از رسیدن به درخت معرفت، به روشنی دست یافت، به باغ آهوها رفت. در آن زمان، دو بازرگان با او روبه‌رو شدند و با دیدن درخشش چهره‌اش، مقداری کیک و عسل از توشهٔ سفرشان به او تقدیم کردند .سرور جهان برای ایشان در بارهٔ سعادت انسان‌ها و دیواها/خدایان سخن گفت و به این دو نفر، نخستین شاگردانش، پنج قاعدهٔ اخلاقی و ده ویژگی نیک را آموزش داد.

آن دو پس از شنیدن موعظه، با فروتنی خواستند شیئی (هدایایی) برای پرستش داشته باشند. در پاسخ، تاتاگاتا مقداری از مو و ناخن‌های خود را به ایشان داد. بازرگانان، در حالی که قصد بازگشت به کشور خود را داشتند، از بودا پرسیدند که چگونه باید این یادگارها را پرستش کنند. تاتاگاتا فوراً جامهٔ سانگهاتی خود را به‌صورت دستمالی مربع‌شکل روی زمین پهن کرد، سپس جامهٔ اوتاراسانگا و بعد سانکاکشیکا را روی آن قرار داد؛ سپس کاسهٔ گدایی خود را روی آن‌ها گذاشت و عصای گدایی را بر آن نصب کرد. بدین ترتیب، آن‌ها را به‌صورت نمادین چید و شکل استوپه را ساخت. آن دو مرد، با پیروی از این ترتیب، هر یک به شهر خود رفتند و طبق الگویی که بودا ارائه کرده بود، بنای یادباری ساختند و این‌گونه نخستین استوپه‌های آیین بودایی بنا شد.

حدود ۷۰ لی غرب این شهر، استوپه‌های به ارتفاع دو چانگ (۲۰ فت) قرار دارد که در زمان بودای کاسیاپا ساخته شده است. با ترک پایتخت و حرکت به سمت جنوب‌غرب، وارد سراشیبی‌های کوه‌های برفی می‌شویم و به کشور جوی-مو-تو [جوماد؟] می‌رسیم.

جوی-مو-تو [جومادها؟]

این کشور حدود ۵۰ یا ۶۰ لی از شرق به غرب و حدود ۱۰۰ لی از شمال به جنوب گسترده است. پایتخت آن حدود ۱۰ لی محیط دارد. در جنوب‌غرب آن، کشور هو-شی-کین (جوزگان) قرار دارد.

هو-شی-کین [جوزگان]

این کشور حدود ۵۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۱۰۰۰ لی از شمال به جنوب گسترده است. پایتخت آن حدود ۲۰ لی محیط دارد. دارای کوه‌ها و رودخانه‌های فراوان است. اسب‌های عالی (شین) در آن پرورش می‌یابند. در شمال‌غربی آن، کشور تا-لا-کین قرار دارد.

تا-لا-کین [تالقان]

این کشور حدود ۵۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۵۰ یا ۶۰ لی از شمال به جنوب گسترده است. پایتخت آن حدود ۱۰ لی محیط دارد. در غرب با مرزهای پارس تماس دارد. حدود ۱۰۰ لی به سمت جنوب از پادشاهی پو-هو (بلخ) حرکت کنیم، به کشور کیه-چی می‌رسیم.

کیه-چی [گاچی یا گز]

این کشور حدود ۵۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۳۰۰ لی از غرب به جنوب وسعت دارد. پایتخت آن حدود ۴ یا ۵ لی محیط دارد. خاک آن سنگلاخی است و سرزمین آن از تپه‌های پی‌درپی تشکیل شده است. گل و میوه در آن اندک است، اما لوبیا و جواری فراوان دارد. آب‌وهوای آن زمستانی است؛ خلق‌وخوی مردم سخت و ناخوشایند است. حدود ده صومعه و حدود ۲۰۰ راهب در آن وجود دارد. همه پیرو مکتب سرواستیوادا هستند که شاخه‌ای از آیین وسیلهٔ کوچک محسوب می‌شود.

در جنوب‌شرق، وارد کوه‌های بزرگ پوشیده از برف می‌شویم. این کوه‌ها بلند و دره‌های‌شان عمیق‌اند؛ پرتگاه‌ها و شکاف‌ها بسیار خطرناک‌اند. باد و برف بی‌وقفه ادامه دارد؛ یخ در تمام تابستان باقی می‌ماند؛ توده‌های برف در دره‌ها فرو می‌ریزند و راه‌ها را مسدود می‌کنند. ارواح کوهستان و دیوها در خشم خود انواع بلاها را می‌فرستند؛ راهزنان در مسیر مسافران ظاهر می‌شوند و آنان را می‌کشند. با دشواری حدود ۶۰۰ لی پیش می‌رویم، از کشور توخارا خارج می‌شویم و به پادشاهی فان-یین-نا (بامیان) می‌رسیم.

فان-یین-نا [بامیان]

این پادشاهی حدود ۲۰۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۳۰۰ لی از شمال به جنوب وسعت دارد. در میان کوه‌های برفی واقع شده است. مردم آن بسته به شرایط، در شهرهای در کوه‌ها یا دره‌ها سکونت دارند. پایتخت آن بر دامنهٔ تپه‌ای پرشیب قرار دارد و در کنار

دره‌ای به طول ۶ یا ۷ لی واقع شده است. در شمال آن، صخره‌های بلند قرار دارند. این کشور گندم بهاری تولید می‌کند و گل و میوه در آن اندک است. برای دامداری مناسب است و چراگاه‌های برای گوسفند و اسب دارد. آب‌وهوای آن زمستانی است و خلق‌وخوی مردم سخت و ناپخته. لباس‌ها عمدتاً از پوست و پشم ساخته می‌شوند که برای این منطقه مناسب‌ترین‌اند.

ادبیات، قوانین عرفی و پول مورد استفاده در تجارت، همانند کشور توخارا است. زبان آن‌ها کمی متفاوت است، اما از نظر ظاهر، شباهت زیادی با مردم توخارا دارند. این مردم در میان همسایگان خود به دینداری و ایمان خالص شناخته می‌شوند؛ از عالی‌ترین شکل پرستش تا عبادت سه گوهر و حتی تا پرستش صدها روح، هیچ‌گونه کاهش یا سستی در اخلاص و ایمان قلبی‌شان دیده نمی‌شود. بازرگانان هنگام تعیین قیمت‌ها در رفت‌وآمد خود، به نشانه‌های که از سوی ارواح ظاهر می‌شود توجه می‌کنند؛ اگر نشانه‌ها نیکو باشد، مطابق آن عمل می‌کنند؛ اگر بد باشد، برای جلب رضایت نیروها تلاش می‌کنند.

در این کشور، ده صومعه و حدود ۱۰۰۰ راهب وجود دارد. آنان پیرو آیین وسیلهٔ کوچک و مکتب لوکوتاراوادا (شوو-چوه-شی-پو) هستند.

در شمال‌شرق شهر سلطنتی، کوهی قرار دارد که در دامنهٔ آن، مجسمه‌ای سنگی از بودا به‌صورت ایستاده ساخته شده که ارتفاع آن حدود ۱۴۰ یا ۱۵۰ فت است. رنگ‌های طلایی آن از هر سو می‌درخشند و تزئینات گران‌بهایش چشم‌ها را خیره می‌کنند.

در شرق این مکان، صومعه‌ای قرار دارد که توسط یکی از پادشاهان پیشین این کشور ساخته شده است. در شرق این صومعه، مجسمه‌ای ایستاده از بودای ساکیا قرار دارد که از سنگ فلزی (تیو-شیه) ساخته شده و ارتفاع آن حدود ۱۰۰ فت است. این مجسمه از قطعات جداگانه ریخته‌گری و سپس به‌صورت کامل با هم یکجا و نصب گردیده است.

در شرق شهر، حدود ۱۲ یا ۱۳ لی دورتر، صومعه‌ای قرار دارد که در آن، مجسمه‌ای از بودا در حالت خوابیده وجود دارد، همان‌گونه که هنگام رسیدن به نیروانا بوده است. طول این مجسمه حدود ۱۰۰۰ فت است.

پادشاه این کشور، هر بار که اجتماع بزرگ وو-چی (موکشا) را برگزار می‌کند، همه دارایی‌های خود را، از همسر و فرزندان تا گنجینه‌های کشور، قربانی می‌کند و در ادامه، بدن خود را نیز اهدا می‌کند؛ سپس وزیران و مقامات پایین‌تر، راهبان را متقاعد می‌کنند تا این دارایی‌ها را بازگردانند؛ و بیشتر وقت‌شان صرف همین امور می‌شود.

در جنوب‌غرب صومعهٔ مجسمهٔ خوابیدهٔ بودا، با حرکت حدود ۲۰۰ لی، پس از عبور از کوه‌های بزرگ پوشیده از برف در سمت شرق، به آبراهه‌ای کوچک (یا دره‌ای) می‌رسیم که از چشمه‌های ایستاده‌ای که مانند آینه می‌درخشند، مرطوب شده است؛ گیاهان این‌جا سبز و درخشان‌اند. در این‌جا سنگاراما/صومعه‌ای وجود دارد که در آن دندانی از بودا نگهداری می‌شود، همچنین دندان یک بودای پراتیهکا که در آغاز دورهٔ کالپا زیسته است؛ طول آن حدود پنج انچ و عرض آن اندکی کمتر از چهار انچ است. همچنین دندان پادشاه چرخ زرین وجود دارد که طول آن سه انچ و عرض آن دو انچ است. همچنین کاسهٔ گدایی آهنین سانا‌کاواسا، آرهات بزرگ، وجود دارد که ظرفیت آن حدود هشت یا نه شینگ (پیمانه) است. این سه شی مقدس که توسط شخصیت‌های مقدس یادشده به ارث رسیده‌اند، همه در جعبه‌ای مهر و موم‌شده از طلای زرد نگهداری می‌شوند.

همچنین در این‌جا جامهٔ سانگهاتی سانا‌کاواسا، در نه قطعه وجود دارد؛ رنگ آن قرمز تیره (سرخ گل‌رُز) است؛ از پوست گیاه شیه-نو-کیا ساخته شده است. سانا‌کاواسا شاگرد آناندا بود. در زندگی پیشین، او پس از پایان فصل باران، جامه‌های از گیاه ساناکا به راهبان اهدا کرده بود. به‌واسطهٔ این عمل نیک، در طول پنجصد تولد پیاپی، فقط همین نوع جامه را پوشید و در آخرین تولدش با همین جامه زاده شد. با رشد بدنش، جامه‌اش نیز بزرگ‌تر شد، تا زمانی که توسط آناندا هدایت شد و خانه را ترک کرد (یعنی راهب شد). سپس

جامه‌اش به لباس دینی تبدیل شد؛ و هنگامی که کاملاً به مقام راهب رسید، دوباره به جامهٔ سانگهاتی نُه‌قطعه‌ای تبدیل شد.

هنگامی که در آستانهٔ رسیدن به نیروانا بود، وارد حالت سامادهی شد که نزدیک به فنای کامل بود، و به‌واسطهٔ نیروی عهدش در رسیدن به حکمت، دریافت که این جامهٔ کاشایا تا زمانی که قانون به‌ارث‌رسیدهٔ ساکیا برقرار باشد، باقی خواهد ماند و پس از نابودی آن قانون، این جامه نیز از میان خواهد رفت. در حال حاضر، اندکی رنگ‌پریده شده است، زیرا ایمان نیز در این زمان اندک است.

با حرکت به سمت شرق از این نقطه، وارد گذرگاه‌های کوه‌های برفی می‌شویم، از رشته‌کوه سیاه (سیاه‌کوه) عبور می‌کنیم و به کشور کیا-پی-شی (کاپیسا) می‌رسیم.

کیا-پی-شی [کاپیسا]

این کشور حدود ۴۰۰۰ لی محیط دارد. در شمال با کوه‌های برفی هم‌مرز است و از سه سمت با «رشته‌کوه سیاه» (هندوکش) احاطه شده است. پایتخت آن حدود ۱۰ لی محیط دارد. انواع غلات و درختان میوه در آن تولید می‌شود. اسب‌های شین در این‌جا پرورش می‌یابند و هم ریشهٔ معطر موسوم به یو-کین در این‌جا یافت می‌شود. کالاهای از همهٔ مناطق در این‌جا یافت می‌شود. آب‌وهوای آن سرد و بادخیز است. مردم آن خشن و درنده‌خو هستند؛ زبان‌شان زمخت و ناپخته است؛ آیین ازدواج‌شان صرفاً آمیزش جنسی است. ادبیات آن‌ها مانند کشور توخارا است، اما آداب، زبان عمومی و قواعد رفتاری‌شان تا حدی متفاوت است. برای پوشاک از جامه‌های پشمی استفاده می‌کنند؛ لباس‌هایشان با خز تزئین شده است. در تجارت از سکه‌های طلا و نقره استفاده می‌کنند و هم سکه‌های کوچک مسی که از نظر ظاهر و نقش با سکه‌های دیگر کشورها متفاوت‌اند.

پادشاه آن از طبقهٔ کشاتریا است. او دارای طبیعت زیرک است و با شجاعت و اراده، کشورهای همسایه را زیر سلطه درآورده است که حدود ده کشور را اداره می‌کند. او با محبت از مردمش مراقبت می‌کند و احترام زیادی برای سه گوهر مقدس پرستش قایل

است. هر سال، مجسمه‌ای نقره‌ای از بودا به ارتفاع هجده فت می‌سازد و همزمان اجتماعی به نام موکشا مهاپریشاد برگزار می‌کند که در آن به فقرا و درماندگان صدقه می‌دهد و به بیوه‌ها و سوگواران کمک می‌کند.

در این کشور حدود صد صومعه و حدود شش‌هزار راهب وجود دارد. بیشتر آنان قوانین آیین وسیلهٔ بزرگ را مطالعه می‌کنند. استوپه‌ها و صومعه‌ها دارای ارتفاعی باشکوه‌اند و بر نقاط مرتفع و هموار ساخته شده‌اند، به‌گونه‌ای که از هر سو قابل رؤیت‌اند و در شکوه و پاکی می‌درخشند. حدود ده معبد برای دیواها/خدایان وجود دارد و حدود هزار نفر از پیروان آیین‌های دیگر؛ برخی از آنان عریان‌اند، برخی خود را با خاکستر می‌پوشانند و برخی دیگر از استخوان‌ها تسبیح‌های ساخته‌اند که به‌عنوان تاج بر سر می‌گذارند.

در شرق پایتخت، حدود سه یا چهار لی، در دامنهٔ کوهی در شمال، صومعه‌ای بزرگ قرار دارد که حدود سیصد راهب در آن اقامت دارند. آنان پیرو آیین وسیلهٔ کوچک هستند و تعالیم آن را پذیرفته‌اند.

بر اساس سنت، کنیشکا شاه گندهارا در روزگاران گذشته، پس از آن‌که همه استان‌های اطراف را مطیع ساخت و مردمان سرزمین‌های دور را زیر فرمان درآورد، با سپاهش سرزمینی وسیعی را حتی تا شرق کوه‌های تسونگ-لینگ اداره می‌کرد. سپس قبایلی که در غرب رودخانه سکونت داشتند، از قدرت نظامی او بیمناک شدند و گروگان‌های نزد او فرستادند. کنیشکا شاه پس از دریافت گروگان‌ها، با توجهی ویژه با آنان رفتار کرد و برایشان اقامتگاه‌های جداگانه برای فصل‌های سرد و گرم ترتیب داد؛ در زمستان در هند و مناطق مختلف آن اقامت داشتند، در تابستان به کاپیسا بازمی‌گشتند و در پاییز و بهار در پادشاهی گندهارا می‌ماندند. بدین‌سان، او برای گروگان‌ها صومعه‌های مطابق با سه فصل بنا کرد. این صومعه (که اکنون در بارهٔ آن سخن می‌گوییم) همان است که در تابستان در آن اقامت داشتند و برای همین منظور ساخته شده بود.

از این‌رو، تصاویر گروگان‌ها بر دیوارها نقش بسته است؛ چهره‌ها، لباس‌ها و زیورهای‌شان شبیه مردم هیا شرقی (چین) است. بعدها، هنگامی که اجازه یافتند به کشور خود بازگردند، در اقامتگاه پیشین‌شان به یاد آورده شدند و با وجود کوه‌ها و رودهای میان‌راه، بی‌وقفه با نذورات مورد احترام قرار گرفتند، به‌گونه‌ای که تا امروز، جماعت راهبان در هر فصل بارانی به این مکان می‌آیند؛ و پس از پایان روزه، گردهمایی برگزار می‌کنند و برای سعادت گروگان‌ها دعا می‌خوانند، رسمی نیکو که هنوز پابرجاست.

در جنوب درِ شرق تالار بودا متعلق به این صومعه، مجسمه‌ای از شاه روح بزرگ قرار دارد؛ زیر پای راست او، زمین را برای پنهان‌کردن گنجینه‌ها حفر کرده‌اند. این مکان، خزانهٔ گروگان‌هاست؛ از این‌رو، نوشته‌ای در آن یافت می‌شود که می‌گوید: «هنگامی که صومعه ویران شد، مردم از گنجینه بردارند و آن را بازسازی کنند».

نه‌چندان دور، پادشاهی کوچک در مرزها، با ذهنی آزمند و خلق‌وخوی شرور و خشن، پس از شنیدن خبر وجود گوهرها و اشیای گران‌بهای پنهان‌شده در این صومعه، راهبان را بیرون راند و شروع به حفاری کرد. شاه ارواح بر سر خود تصویر طوطی داشت که اکنون شروع به بال‌زدن و جیغ‌کشیدن کرد. زمین لرزید و تکان خورد، پادشاه و سپاهش بر زمین افتادند؛ پس از مدتی، از زمین برخاست، به خطای خود اعتراف کرد و بازگشت.

در بالای گذرگاه کوهستانی در شمال این صومعه، چندین اتاق سنگی وجود دارد؛ گروگان‌ها در همین اتاق‌ها به مراقبهٔ دینی می‌پرداختند. در این خلوتگاه‌ها، گوهرهای گوناگون و ارزشمند پنهان شده‌اند. در کنار آن‌ها، نوشته‌ای وجود دارد که می‌گوید یاکشاها (یو-چا) از این مکان‌ها محافظت می‌کنند. اگر کسی بخواهد وارد شود و گنجینه‌ها را بدزدد، یاکشاها با تبدیل روحانی در اشکال گوناگون ظاهر می‌شوند، گاهی به‌صورت شیر، گاهی مار و گاهی به‌صورت جانوران درنده و خزندگان سمی؛ با این جلوه‌های گوناگون، خشم خود را نشان می‌دهند. بنابراین، هیچ‌کس جرأت نمی‌کند به گنجینه‌ها دست‌درازی کند.

حدود ۲ یا ۳ لی به سمت غرب این اتاق‌های سنگی، در بالای گذرگاهی بزرگ، مجسمه‌ای از بودهی‌ساتوای کوان-تسز-تسای قرار دارد؛ کسانی که با ایمان خالص آرزو یا دعا می‌کنند تا او را ببینند، بودهی‌ساتوا از درون مجسمه ظاهر می‌شود، با بدنی شگفت‌انگیز و زیبا و به مسافران آرامش و اطمینان می‌بخشد.

حدود ۳۰ لی به سمت جنوب‌شرق پایتخت، به صومعهٔ راهولا (هو-لو-هو-لو) می‌رسیم؛ در کنار آن، استوپه‌های به ارتفاع حدود ۱۰۰ فت قرار دارد. در روزهای مقدس (روزهای روزه)، این بنا نوری درخشان از خود ساطع می‌کند. بالای گنبد، از میان شکاف‌های سنگ، روغنی سیاه و معطر بیرون می‌تراود و در شب‌های آرام، صدای موسیقی شنیده می‌شود.

بر اساس سنت، این استوپه در گذشته توسط راهولا، وزیر بزرگ این کشور ساخته شده بود. پس از پایان این کار نیک (عمل دینی)، او در خواب شبانه مردی را دید که به او گفت: «این استوپه که ساخته‌ای هنوز یادگار مقدسی (شیه-لی) در خود ندارد؛ فردا، هنگامی که مردم برای نذر می‌آیند، باید از پادشاه درخواست کنی».

فردا، راهولا وارد دربار سلطنتی شد و درخواست خود را مطرح کرد و گفت: «بندهٔ بی‌مقدار شما جسارت می‌کند که درخواستی داشته باشد». پادشاه پاسخ داد: «آقای من چه می‌خواهد»؟ او در جواب گفت: «مایلم اعلیحضرت نخستین نذر امروز را برای من عطا فرمایند». پادشاه گفت: «می‌پذیرم».

راهولا بیرون رفت و در دروازهٔ قصر ایستاد. در حالی که به کسانی که به سمت قصر می‌آمدند نگاه می‌کرد، ناگهان مردی را دید که ظرفی حاوی یادگار بودا در دست داشت. وزیر بزرگ پرسید: «چه آرزویی داری؟ چه چیزی آورده‌ای»؟ او پاسخ داد: «چند یادگار از بودا». وزیر گفت: «من از آن‌ها محافظت خواهم کرد. ابتدا نزد پادشاه می‌روم و اطلاع می‌دهم».

راهولا، از بیم آن‌که پادشاه به‌سبب ارزش زیاد یادگارها از وعدهٔ خود پشیمان شود، سریعاً به صومعه رفت و بر استوپه بالا شد؛ با نیروی ایمان عظیمش، گنبد سنگی خود را گشود و او یادگارها را درون آن قرار داد. پس از انجام این کار، در حال خروج بود که دامن لباسش در سنگ گیر کرد. پادشاه دستور داد او را دنبال کنند، اما زمانی که فرستادگان به استوپه رسیدند، سنگ‌ها بسته شده بودند و این همان دلیلی است که روغن سیاه از شکاف‌های بنا تراوش می‌کند.

حدود ۴۰ لی به سمت جنوب شهر، به شهر سی-پی-تو-فا-لا-سه (سویتاواراس) می‌رسیم. در هنگام زلزله‌ها و حتی زمانی که قله‌های کوه فرو می‌ریزند، هیچ آشوب یا لرزشی در اطراف این شهر رخ نمی‌دهد.

حدود ۳۰ لی به سمت جنوب شهر سی-پو-تو-فا-لا-سه، به کوهی به نام او-لو-نو (آرونا) می‌رسیم. صخره‌ها و پرتگاه‌های این کوه بسیار بلندند و غارها و دره‌های آن تاریک و عمیق‌اند. هر سال، قلهٔ آن چند صد فت بلندتر می‌شود، تا آن‌که به ارتفاع کوه تسو-نا-هی-لو (سوناگیر) در پادشاهی تسو-کو-چا (تساکوتا) نزدیک می‌شود؛ سپس، هنگامی که در برابر آن قرار می‌گیرد، ناگهان دوباره فرو می‌ریزد. من این داستان را در کشورهای همسایه شنیده‌ام.

روایت چنین است: زمانی که روح آسمانی سونا از دور به این کوه آمد و خواست در آن‌جا بیاساید، روح کوهستان از ترس، دره‌های اطراف را لرزاند. روح آسمانی گفت: «چون تو نمی‌خواهی مرا پذیرا باشی، این آشوب و پریشانی پدید آمده است؛ اگر اندکی مرا پذیرفته بودی، گنج و ثروت فراوانی به تو می‌بخشیدم؛ اما اکنون به تسو-کو-چا، به کوه تسو-نا-هی-لو می‌روم و هر سال به آن‌جا بازخواهم گشت. در آن هنگام، وقتی پادشاه و وزیرانش نذر خود را تقدیم کنند، تو نیز در برابر من خواهی ایستاد». از این‌رو، کوه او-لو-نو پس از آن‌که به ارتفاع یادشده می‌رسد، ناگهان در قله‌اش فرو می‌ریزد.

حدود ۲۰۰ لی به سمت شمال‌غرب شهر سلطنتی، به کوهی بزرگ و برفی می‌رسیم که در قلهٔ آن دریاچه‌ای قرار دارد. هر کس در آن‌جا برای باران یا هوای صاف دعا کند، مطابق خواسته‌اش پاسخ می‌گیرد.

بر اساس سنت، در گذشته یک آرهات (لوهان) از سرزمین گندهارا (کین-تو-لو) وجود داشت که همواره نذورات مذهبی شاه ناگای این دریاچه را دریافت می‌کرد. هنگام صرف غذای نیمروز، با نیروی روحانی‌اش، همراه با زیراندازی که بر آن نشسته بود، به هوا برخاست و به محل اقامت ناگا رفت. شاگردش، یک سرامانیرا (نوآموز)، پنهانی لبهٔ زیرانداز را گرفت و هنگامی که آرهات به راه افتاد، او نیز در لحظه‌ای با وی به کاخ ناگا منتقل شد.

هنگامی که به کاخ رسیدند، ناگا شاگرد را دید. شاه ناگا از آنان خواست مهمانش باشند؛ برای آرهات غذای جاودانه فراهم کرد، اما به سرامانیرا غذای معمول انسان‌ها داد. پس از پایان غذا، آرهات برای خیر ناگا موعظه کرد و از شاگرد خواست، طبق عادتش، کاسهٔ نذری را بشوید. درون کاسه، تکه‌های از غذای آسمانی باقی مانده بود. شاگرد با بوی خوش آن شگفت‌زده شد و فوراً نیتی پلید در دلش پدید آمد. از استادش خشمگین شد و از ناگا بیزار گشت و دعا کرد: «باشد که نیروی همهٔ اعمال نیک من اکنون به کار آید تا ناگا را از زندگی محروم سازد و خودم شاه ناگا شوم».

به‌محض آن‌که سرامانیرا این دعا را کرد، ناگا دردی در سرش احساس کرد. آرهات پس از پایان موعظه‌اش در بارهٔ وظیفهٔ توبه، شاه ناگا به گناهان خود اعتراف کرد و خود را محکوم ساخت. اما شاگرد که هنوز کینه در دل داشت، اعتراف نکرد. و اکنون، پس از بازگشت به صومعه، دعایی که کرده بود، به‌راستی تحقق یافت و همان شب درگذشت و به شاه ناگا تبدیل شد.

سپس، پر از خشم، وارد دریاچه شد، شاه ناگا را کشت و کاخ او را تصاحب کرد؛ افزون بر آن، همه ناگاهای هم‌نوع خود را به خدمت گرفت تا هدف اصلی‌اش را اجرا کند. سپس،

با خشمی شدید، بادها و توفان‌ها را برانگیخت، درختان را از ریشه کند و قصد نابودی صومعه را داشت.

در این زمان، کنیشکا شاه که از ویرانی‌ها شگفت‌زده شده بود، از آرهات در بارهٔ علت آن پرسجو کرد و او تمام ماجرا را برایش شرح داد. شاه، برای آرام‌کردن ناگا، در دامنهٔ کوه‌های برفی صومعه‌ای (سانگهاراما) بنا کرد و استوپه‌ای به ارتفاع حدود ۱۰۰ فت ساخت. اما ناگا، که کینهٔ پیشین را در دل داشت، باد و باران را برانگیخت. شاه که در نیت خیر خود پایدار بود، ناگا خشم خود را دوچندان کرد و بسیار درنده‌خو شد. شش بار صومعه و استوپه را ویران کرد و در بار هفتم، کنیشکا که از شکست‌هایش سردرگم شده بود، تصمیم گرفت دریاچهٔ ناگا را پر کند و کاخ او را نابود سازد. بنابراین، با سپاهیانش به دامنهٔ کوه‌های برفی آمد.

در این هنگام، شاه ناگا که ترسیده و نگران شده بود، خود را به شکل برهمنی پیر درآورد و در برابر فیل شاه تعظیم کرد و گفت: «ای مهاراجه، به‌سبب اعمال نیک فراوانت در تولدهای پیشین، اکنون به‌عنوان شاه انسان‌ها زاده شده‌ای و هیچ آرزویی نیست که برآورده نشود. پس چرا امروز در پی نزاع با ناگا هستی؟ ناگاها موجوداتی پست‌اند. با این حال، در میان موجودات فرودست، ناگا قدرتی عظیم دارد که نمی‌توان با آن مقابله کرد. او بر ابرها سوار می‌شود، بادها را می‌راند، در فضا می‌گذرد و بر آب‌ها می‌لغزد، هیچ نیروی انسانی نمی‌تواند بر او چیره شود. پس چرا دل شاه چنین خشمگین است؟ اکنون سپاه کشور را برای نبرد با یک اژدها بسیج کرده‌ای؛ اگر پیروز شوی، آوازه‌ات چندان گسترده نخواهد شد؛ اما اگر شکست بخوری، شرمساری شکست را خواهی چشید. بگذار به شاه توصیه کنم که سپاه خود را بازگرداند».

شاه کنیشکا در پذیرش این توصیه مردد بود؛ ناگا به دریاچه‌اش بازگشت. صدایش چون رعد زمین را لرزاند، بادهای خشمگین درختان را از ریشه کندند و سنگ و ریگ چون باران فرو ریخت؛ ابرهای تیره هوا را پوشاندند و سپاه و اسبان از ترس پر شدند.

شاه سپس به سه گوهر مقدس نیایش کرد و از آنان یاری خواست و گفت: «اعمال نیک فراوانم در تولدهای پیشین مرا به مقام شاهی رسانده‌اند. با قدرت خود، نیرومندان را مهار کرده‌ام و جهان (جمبودویپا) را فتح کرده‌ام. اما اکنون، با حملهٔ یک جانور اژدهاگونه شکست خورده‌ام، این، به‌راستی، نشانهٔ ضعف اعمال نیک من است! بگذار تمام نیروی اعمال نیکم اکنون آشکار شود»!

آنگاه، از هر دو شانهٔ شاه شعله و دود عظیمی برخاست. ناگا گریخت، بادها آرام شدند، مه‌ها ذوب شدند و ابرها پراکنده گشتند. سپس شاه فرمان داد که هر سرباز سنگی بردارد و دریاچهٔ ناگا را پر کند.

بار دیگر، شاه ناگا خود را به شکل برهمنی درآورد و دوباره نزد شاه آمد و گفت: «من شاه ناگای آن دریاچه‌ام. از قدرت تو ترسیده‌ام و تسلیم می‌شوم. ای کاش شاه با مهربانی خطاهای پیشین مرا ببخشد! شاه که دوست دارد از همهٔ موجودات زنده محافظت و مراقبت کند، چرا تنها با من خشمگین است؟ اگر شاه مرا بکشد، هر دو به راهی بد خواهیم افتاد، شاه به‌سبب کشتن و من به‌سبب پروردن دل خشمگین. اعمال و پیامدهای‌شان زمانی آشکار خواهند شد که نیکی و بدی روشن گردد».

شاه سپس با ناگا توافق کرد که اگر در آینده دوباره سرکشی کند، بخشش در کار نخواهد بود. ناگا گفت: «به‌سبب اعمال بد من، به شکل اژدها درآمده‌ام. طبیعت ناگاها خشن و شرور است و نمی‌توانند خود را کنترول کنند؛ اگر به‌تصادف دل خشمگینی در من پدید آید، از فراموشی پیمان کنونی‌مان خواهد بود. اکنون شاه می‌تواند صومعه را دوباره بنا کند؛ من دیگر جرأت ویران‌کردن آن را نخواهم داشت. هر روز، بگذار شاه کسی را بفرستد تا قلهٔ کوه را مشاهده کند؛ اگر با ابرهای سیاه پوشیده بود، بگذار ناقوس (غَنتا) را با صدای بلند بنوازد؛ وقتی صدای آن را بشنوم، نیت بد من فرو خواهد نشست».

شاه فورا کار ساخت صومعه (سانگهاراما) و استوپه را از سر گرفت. مردم تا امروز نیز مراقب ابرها و مه‌ها بر فراز قلهٔ کوه هستند. طبق سنت، گفته می‌شود که در این استوپه

مقداری قابل توجه (حدود یک پیمانه) از یادگارهای تاتهاگاتا، شامل استخوان‌ها و گوشت او، نگهداری می‌شود و معجزات شگفت‌انگیزی از آن پدید می‌آید که نام‌بردن جداگانهٔ آن‌ها دشوار است.

روزی، از درون استوپه ناگهان دودی برخاست که به‌سرعت با شعله‌ای شدید همراه شد. مردم گفتند که استوپه سوخته است. مدت زیادی به آن نگاه کردند تا آتش خاموش شد و دود ناپدید گشت؛ آنگاه جسمی درخشان مانند مروارید سفید را دیدند که به‌صورت چرخشی پیرامون میلهٔ بالای استوپه حرکت می‌کرد؛ سپس از آن جدا شد و به‌سوی ابرها بالا رفت و پس از مدتی درخشش، دوباره با حرکت چرخشی پایین آمد.

در شمال‌غرب پایتخت، رودخانه‌ای بزرگ قرار دارد؛ در ساحل جنوبی آن، در صومعه‌ای متعلق به یکی از پادشاهان پیشین، دندان شیری بودهیساتوا ساکیا نگهداری می‌شود؛ طول آن حدود یک انچ است.

در جنوب‌شرق این صومعه، صومعهٔ دیگری قرار دارد که آن نیز به نام صومعهٔ پادشاه پیشین شناخته می‌شود؛ در آن، قطعه‌ای از استخوان جمجمهٔ تاتهاگاتا نگهداری می‌شود؛ سطح آن حدود یک انچ عرض دارد، رنگ آن سفید مایل به زرد است و سوراخ‌های ریز مو به‌وضوح دیده می‌شوند. همچنین، نوک موی تاتهاگاتا با رنگ قهوه‌ای تیره وجود دارد؛ مو به سمت راست پیچیده شده است؛ وقتی کشیده شود، حدود یک فت طول دارد و در حالت تا شده، فقط حدود نیم انچ است. این سه شی، در هر شش روز مقدس (روزه)، توسط شاه و وزیران بزرگ با نذورات مورد احترام قرار می‌گیرند.

در جنوب‌غرب صومعهٔ استخوان جمجمه، صومعهٔ همسر پادشاه پیشین قرار دارد که در آن استوپه‌ای زراندود (مس مطلا) به ارتفاع حدود ۱۰۰ فت ساخته شده است. طبق سنت، گفته می‌شود که در این استوپه نیز حدود یک پیمانه از یادگارهای بودا نگهداری می‌شود. در شب پانزدهم هر ماه، این بنا هاله‌ای دایره‌ای از نور از خود ساطع می‌کند که ظرف

شبنم را روشن می‌سازد؛ این نور تا صبح می‌درخشد و سپس به‌تدریج ناپدید می‌شود و به درون استوپه بازمی‌گردد.

در جنوب‌غرب شهر، کوه پی-لو-سا-لو (پیلوسارا) قرار دارد؛ روح کوهستان به شکل فیل ظاهر می‌شود و از همین‌رو این نام بر آن نهاده شده است. در روزگاران گذشته، زمانی که تاتهاگاتا زنده بود، این روح، که پیلوسارا (فیل‌ثابت) نام داشت، از سرور جهان و ۱۲۰۰ آرهات دعوت کرد تا مهمانش باشند. بر صخره‌ای بزرگ این کوه، تاتهاگاتا نذورات روح را دریافت کرد. بعدها، آشوکا شاه بر همین صخره استوپایی به ارتفاع حدود ۱۰۰ فت ساخت. اکنون این بنا به نام استوپه‌ای نیروی فیل (پیلوسارا) شناخته می‌شود. گفته می‌شود که در این استوپه نیز حدود یک پیمانه از یادگارهای تاتهاگاتا نگهداری می‌شود.

در شمال استوپه پیلوسارا، غاری کوهستانی قرار دارد و در پایین آن، چشمه‌ای از ناگا جاری است. در همین‌جا بود که تاتهاگاتا، پس از دریافت غذای (برنج) از روح، همراه با آرهات‌ها، دهان خود را شستشو داد و با شاخه‌ای از درخت بید دندان‌هایش را مالید. این شاخه را در زمین کاشت، فوراً ریشه گرفت و اکنون به بته‌ای انبوه تبدیل شده است. بعدها، مردم در این‌جا صومعه‌ای ساختند و آن را صومعهٔ پی-تو-کیا (شاخهٔ بید) نامیدند.

با حرکت به سمت شرق، حدود ۶۰۰ لی، از میان رشته‌کوه‌ها و دره‌ها عبور می‌کنیم؛ قله‌ها بسیار بلندند و در امتداد رشته‌کوه سیاه پیش می‌رویم، تا وارد هند شمالی شویم و با عبور از مرز، به کشور لان-پو (لمغان) می‌رسیم.

لان-پو [لمغان]

پادشاهی لان-پو حدود ۱۰۰۰ لی محیط دارد. در شمال آن، کوه‌های برفی قرار دارند؛ و از سه سمت دیگر با رشته‌کوه سیاه احاطه شده است. پایتخت این کشور حدود ۱۰ لی وسعت دارد. از چندین قرن پیش، خاندان سلطنتی منقرض شده و فرماندهان محلی بر سر قدرت با یکدیگر نزاع کرده‌اند، بدون آن‌که هیچ‌یک برتری قطعی داشته باشد. اخیراً این منطقه تابع کاپیسا شده است.

این کشور برای تولید برنج مناسب است و جنگل‌های فراوان نیشکر دارد. درختان میوه فراوان دارند، اما میوه‌ها به‌ندرت می‌رسند. آب‌وهوای آن سرد و کند است؛ یخبندان زیاد است، اما برف چندانی نمی‌بارد. در کل، مردم در رفاه و رضایت زندگی می‌کنند. مردمان آن به موسیقی علاقه دارند. ذاتاً بی‌اعتماد و دزد هستند؛ خلق‌وخوی‌شان سخت‌گیرانه است و هیچ‌گاه دیگری را بر خود ترجیح نمی‌دهند. از نظر قد، کوتاه‌اند، اما پرتحرک و تندخو هستند. لباس‌های‌شان عمدتاً از کتان سفید است و آن‌چه می‌پوشند، آراسته و مرتب است.

حدود ده صومعه در این کشور وجود دارد، اما پیروان (راهبان) اندک‌اند. بیشتر آنان آیین وسیلهٔ بزرگ را مطالعه می‌کنند. چندین معبد برای خدایان (دیوا/دیوه‌ها) وجود دارد. پیروان آیین‌های دیگر اندک‌اند.

با حرکت حدود ۱۰۰ لی به سمت جنوب‌شرق از این کشور، از رشته‌کوهی بزرگ عبور می‌کنیم، از رودخانه‌ای پهن می‌گذریم، و به نا-کیه-لو-هو [مرزهای هند شمالی] می‌رسیم.

نا-کیه-لو-هو [نگرهارا]

کشور نگرهارا حدود ۶۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۲۵۰ یا ۲۶۰ لی از شمال به جنوب گسترده است. از چهار طرف با پرتگاه‌ها و موانع طبیعی احاطه شده است. پایتخت آن حدود ۲۰ لی وسعت دارد. فرمانده و زیردستانش از کاپیسا آمده‌اند؛ حاکم مستقل ندارد.

این کشور در تولید غلات غنی است و گل‌ها و میوه‌های فراوانی دارد. آب‌وهوای آن مرطوب و گرم است. خلق‌وخوی مردم ساده و صادق است و روحیه‌ای پرشور و شجاع دارند. ثروت را بی‌اهمیت می‌دانند و به دانش علاقه‌مندند. آیین بودا را پرورش می‌دهند و تعداد کمی به دیگر آموزه‌ها باور دارند. صومعه‌ها فراوان‌اند، اما راهبان اندک‌اند؛ استوپه‌ها ویران و متروک‌اند. پنج معبد دیوا با حدود صد پرستش‌کننده وجود دارد.

حدود سه لی به سمت شرق شهر، استوپه‌ای به ارتفاع حدود ۳۰۰ فت قرار دارد که توسط آشوکا راجا/شاه ساخته شده است. این بنا به‌طرز شگفت‌انگیزی از سنگ ساخته شده و با

زیبایی تزئین و حجاری شده است. در همین‌جا بود که ساکیا، وقتی بودهیساتوا بود، با دیپانکارا بودا (جین-تنگ-فو) دیدار کرد و با پهن‌کردن پوست آهو و بازکردن موهایش، گل‌ولای راه را پوشاند و پیشگویی نجات‌بخش دریافت کرد. با وجود آن‌که کالپای گذشته موجب نابودی جهان شد، اثر این واقعه از میان نرفت؛ در روزهای مذهبی (روزه)، آسمان گل‌های گوناگون می‌بارد که در مردم حالت معنوی ایجاد می‌کند و آنان نذورات مذهبی تقدیم می‌کنند.

در غرب این مکان، صومعه‌ای (کیا-لان) با چند راهب قرار دارد. در جنوب، استوپه‌ای کوچکی قرار دارد؛ این همان‌جاست که در گذشته، بودهیساتوا گل‌ولای را با موهایش پوشاند. آشوکا-راجا این استوپه را دور از جاده ساخت.

در درون شهر، بنیاد ویران‌شدهٔ استوپه بزرگی قرار دارد. طبق سنت، گفته می‌شود که زمانی دندانی از بودا در آن نگهداری می‌شده و بنای آن بلند و باشکوه بوده است. اکنون دندانی در آن نیست و تنها پایه‌های قدیمی باقی مانده‌اند. در کنار آن، استوپه‌ای به ارتفاع حدود ۳۰ فت قرار دارد؛ داستان‌های قدیمی در بارهٔ منشای این بنا چیزی نمی‌دانند؛ فقط گفته می‌شود که از آسمان فرود آمده و خود را در این‌جا قرار داده است. چون ساختهٔ دست بشر نیست، به‌وضوح پدیده‌ای روحانی است.

در جنوب‌غرب شهر، حدود ۱۰ لی دورتر، استوپه‌ای قرار دارد. در همین‌جا بود که تاتهاگاتا، وقتی در جهان زندگی می‌کرد، فرود آمد؛ پس از ترک هند مرکزی، از طریق هوا برای هدایت مردم آمد. مردم، با انگیزهٔ احترام، این بنا را ساختند. نه‌چندان دورتر در شرق، استوپه‌ای قرار دارد؛ در همین‌جا بود که بودهیساتوا با دیپانکارا بودا دیدار کرد و گل‌ها را خرید.

حدود ۲۰ لی به سمت جنوب‌غرب شهر، به تپه‌ای سنگی می‌رسیم که در آن صومعه‌ای با تالاری بلند و برجی چندطبقه از سنگ‌های انباشته ساخته شده است. اکنون ساکت و متروک

است و راهبی در آن نیست. در وسط آن، استوپه‌ای به ارتفاع حدود ۲۰۰ فت قرار دارد که توسط آشوکا-راجا ساخته شده است.

در جنوب‌غرب این صومعه، سیلابی عمیق از نقطه‌ای بلند در کوه جاری می‌شود و آب‌های خود را به‌صورت آبشارهای جهنده پراکنده می‌سازد. دامنه‌های کوه مانند دیوارهای عمودی‌اند؛ در سمت شرق یکی از آن‌ها، غاری بزرگ، ژرف و تاریک قرار دارد که اقامتگاه ناگا گوپالا است. در ورودی آن باریک است؛ غار تاریک است و صخره‌های پرشیب باعث می‌شوند آب از مسیرهای گوناگون به‌صورت جویبارهای به درون این غار راه یابد.

در روزگاران گذشته، سایه‌ای از بودا در این‌جا دیده می‌شد، درخشنده همچون پیکر واقعی، با همهٔ نشانه‌های خاص آن. در زمان‌های بعد، مردم آن را کمتر دیده‌اند؛ آن‌چه ظاهر می‌شود، تنها شبحی ضعیف است. اما هر کس با ایمان پرشور دعا کند، به‌طرزی اسرارآمیز توانا می‌شود و آن را به‌روشنی در برابر خود می‌بیند، گرچه نه برای مدت طولانی.

در گذشته، وقتی تاتهاگاتا در جهان بود، این اژدها چوپانی بود که برای شاه شیر و قیماق/خامه فراهم می‌کرد. روزی در انجام وظیفه‌اش کوتاهی کرد و پس از دریافت سرزنش، با خشم به استوپه‌ای «پیشگویی نجات‌بخش» رفت و نذر گل‌ها تقدیم کرد، با دعایی که: «باشد که به اژدهای ویرانگر تبدیل شوم تا کشور را دچار بلا سازم و شاه را نابود کنم».

سپس از صخرهٔ کوه بالا رفت، خود را به پایین افکند و کشته شد. فورا به اژدهای عظیم تبدیل شد، این غار را اشغال کرد و قصد داشت نیت شریرانهٔ پیشین خود را اجرا کند. وقتی این نیت در او پدید آمد، تاتهاگاتا با بررسی هدف او، از سر دلسوزی برای کشور و مردم که در آستانهٔ نابودی بودند، با نیروی روحانی خود از هند مرکزی به محل اژدها آمد. اژدها با دیدن تاتهاگاتا، نیت قاتلانه‌اش فرو نشست، پیشنهاد پرهیز از کشتن را پذیرفت

و عهد کرد که از قانون راستین دفاع کند؛ او از تاتهاگاتا خواست که همیشه در این غار اقامت کند تا شاگردان مقدسش همواره نذورات مذهبی او را دریافت کنند.

تاتهاگاتا پاسخ داد: «وقتی در آستانهٔ مرگ باشم، سایه‌ام را برایت باقی خواهم گذاشت و پنج آرهات را خواهم فرستاد تا نذورات تو را به‌گونه پیوسته دریافت کنند. وقتی قانون راستین نابود شود، این خدمت تو همچنان ادامه خواهد یافت؛ اگر دل شریری در تو پدید آید، باید به سایهٔ من نگاه کنی و به‌سبب قدرت محبت و فضیلت آن، نیت بد تو فرو خواهد نشست. بوداهای که در طول این بهدرا-کالپا ظاهر خواهند شد، همه از سر دلسوزی، سایه‌های خود را به‌عنوان میراث به تو خواهند سپرد».

در بیرون دروازهٔ غار سایه، دو سنگ مربع‌شکل وجود دارد؛ بر یکی از آن‌ها اثر پای تاتهاگاتا نقش بسته، با دایرهٔ چرخ‌مانند (لون-سیانگ) که بسیار واضح و زیباست و گاهی با نوری درخشان می‌درخشد.

در دو سوی غار سایه، چندین اتاق سنگی وجود دارد؛ در آن‌ها، شاگردان مقدس تاتهاگاتا در مراقبه آرمیده‌اند.

در گوشهٔ شمال‌غرب غار سایه، استوپه‌ای قرار دارد که بودا در آنجا رفت‌وآمد می‌کرد. در کنار آن، استوپه‌ای دیگر قرار دارد که مقداری از مو و ناخن‌های تاتهاگاتا را در خود دارد.

نه‌چندان دور از آن، استوپه‌ای قرار دارد که در آن‌جا، تاتهاگاتا با آشکار ساختن اصول پنهان آموزهٔ راستین خود، آموزه‌های اسکندا-دات-آیاتانا (یون-کیای-کینگ) را بیان کرد.

در غرب غار سایه، صخره‌ای عظیم قرار دارد که در گذشته، تاتهاگاتا پس از شستشوی آن، جامهٔ کشایای خود را بر آن گسترد؛ نقوش بافت آن هنوز باقی است.

در جنوب‌شرق شهر، حدود ۳۰ لی دورتر، شهر هی-لو (هده) قرار دارد؛ وسعت آن حدود ۴ یا ۵ لی است؛ در موقعیتی بلند واقع شده و به‌سبب شیب‌های طبیعی، مستحکم است.

گل‌ها، جنگل‌ها و دریاچه‌های دارد که آب‌شان مانند آینه می‌درخشد. مردم این شهر ساده، صادق و درستکارند.

در این‌جا برجی دوطبقه وجود دارد؛ تیرهای آن نقاشی شده‌اند و ستون‌ها به رنگ قرمز تزئین شده‌اند. در طبقهٔ دوم، استوپه‌ای کوچکی قرار دارد که از هفت مادهٔ گران‌بها ساخته شده است؛ درون آن، استخوان جمجمهٔ تاتهاگاتا قرار دارد؛ محیط آن حدود یک فت و دو انچ است؛ سوراخ‌های مو به‌وضوح دیده می‌شوند؛ رنگ آن سفید مایل به زرد است. این استخوان درون محفظه‌ای گران‌بها قرار دارد که در وسط استوپه جای گرفته است. کسانی که می‌خواهند فال نیک یا بد بگیرند، خمیر خاک معطر تهیه می‌کنند و آن را بر استخوان جمجمه فشار می‌دهند؛ سپس، بسته به شایستگی‌شان، نقش آن ظاهر می‌شود.

همچنین، استوپه‌ای کوچک دیگر از همان هفت مادهٔ گران‌بها وجود دارد که استخوان جمجمهٔ دیگری از تاتهاگاتا را در خود دارد؛ شکل آن مانند برگ نیلوفر است؛ رنگ آن همانند قبلی است و درون جعبه‌ای گران‌بها، مهر و موم‌شده نگهداری می‌شود.

همچنین، استوپه‌ای کوچک دیگر از همان مواد گران‌بها وجود دارد که در آن، کُرهٔ چشم تاتهاگاتا قرار دارد؛ اندازهٔ آن به‌اندازهٔ میوهٔ آمرا و کاملاً درخشان و شفاف است؛ این نیز درون جعبه‌ای گران‌بها، مهر و موم‌شده نگهداری می‌شود.

جامهٔ سانگهاتی تاتهاگاتا که از پارچهٔ نخی لطیف به رنگ زرد-سرخ ساخته شده، نیز درون جعبه‌ای گران‌بها قرار دارد؛ با گذشت ماه‌ها و سال‌ها، اندکی آسیب دیده است.

عصای تاتهاگاتا که حلقه‌های آن از آهن سفید (یا قلع؟) و دسته‌اش از چوب صندل است، نیز درون محفظه‌ای گران‌بها نگهداری می‌شود.

اخیراً، پادشاهی که شنیده بود این اشیا متعلق به تاتهاگاتا بوده‌اند، آن‌ها را با زور به کشور خود برد و در کاخش قرار داد؛ اما پس از مدت کوتاهی، وقتی برای دیدن آن‌ها رفت، دید

که ناپدید شده‌اند؛ و پس از تحقیق بیشتر، دریافت که آن‌ها به مکان اصلی خود بازگشته‌اند. این پنج شی مقدس اغلب معجزه‌های پدید می‌آورند.

پادشاه کاپیسا دستور داده است که پنج مرد پاک‌رفتار (برهمن) به‌گونه پیوسته عطر و گل به این اشیا تقدیم کنند. این افراد پاک، با مشاهدهٔ جمعیت بی‌وقفهٔ زایران و با هدف اختصاص خود به مراقبهٔ آرام، نظامی از هزینه‌های ثابت برقرار کرده‌اند تا با استفاده از ثروتی که نزد مردم محبوب است، نظم را حفظ کنند. خلاصهٔ طرح‌شان چنین است:

- هر کس بخواهد استخوان جمجمهٔ تاتهاگاتا را ببیند، باید یک سکهٔ طلا بپردازد؛
- کسانی که بخواهند نقشی از آن بگیرند، باید پنج سکه بپردازند؛
- برای سایر اشیا، هر کدام قیمت مشخصی دارد؛ و با آن‌که هزینه‌ها سنگین‌اند، زایران بسیارند.

در شمال‌غرب برج دوطبقه، استوپه‌ای قرار دارد که چندان بلند یا بزرگ نیست، اما ویژگی‌های روحانی (معجزه‌آسا) فراوانی دارد؛ اگر کسی فقط با انگشت آن را لمس کند، تا پایه می‌لرزد و می‌جنبد و زنگ‌ها و جینگ‌ها با هم به صدایی دل‌نشین درمی‌آیند.

با حرکت به سمت جنوب‌شرق از این‌جا و عبور از کوه‌ها و دره‌ها برای حدود ۵۰۰ لی، به پادشاهی کین-تو-لو (گندهارا) می‌رسیم.

کِین-تو-لو - گندهارا

پادشاهی گندهارا حدود ۱۰۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۸۰۰ لی از شمال به جنوب وسعت دارد. در شرق با رود سین (سند) هم‌مرز است. پایتخت این کشور پو-لو-شا-پو-لو نام دارد و حدود ۴۰ لی محیط دارد. خاندان سلطنتی منقرض شده‌اند و کشور توسط نمایندگانی از کاپیسا اداره می‌شود. شهرها و روستاها متروک‌اند و ساکنان اندکی دارند. در گوشه‌ای از اقامتگاه سلطنتی، حدود ۱۰۰۰ خانواده زندگی می‌کنند.

این کشور در تولید غلات غنی است و گل‌ها و میوه‌های گوناگونی دارد؛ همچنین نیشکر فراوان دارد که از شیرهٔ آن شکر جامد تهیه می‌کنند. آب‌وهوای آن گرم و مرطوب است و معمولاً یخ و برف ندارد. خلق‌وخوی مردم ترسو و نرم‌خو است؛ به ادبیات علاقه دارند؛ بیشترشان پیرو مکاتب غیربودایی هستند؛ تعداد کمی به قانون راستین باور دارند.

از دیرباز تا کنون، این منطقهٔ مرزی هند نویسندگان بسیاری از شاستراها را پرورش داده است؛ از جمله: نارایانادیوا، آسانگا بودهیساتوا، واسوبندهو بودهیساتوا، دارماتراتا، مانورهیتا، پارشوای نجیب و دیگران.

حدود ۱۰۰۰ صومعه (سانگهاراما) در این کشور وجود دارد که متروک و ویران‌اند. آن‌ها با بوته‌های وحشی پر شده‌اند و به‌غایت خلوت‌اند. بیشتر استوپه‌ها فرسوده‌اند. معابد غیربودایی، حدود ۱۰۰ عدد، توسط پیروان مکاتب دیگر اشغال شده‌اند.

درون شهر سلطنتی، در سمت شمال‌شرق، بنیادی قدیمی (ویرانه‌ای) قرار دارد. در گذشته، این بنا برج گران‌بهای پاترا (کاسهٔ نذری) بودا بود. پس از نیروانا، پاترا به این کشور آمد و طی قرون متمادی مورد پرستش قرار گرفت. پس از سفر به کشورهای گوناگون، اکنون به پارس رسیده است.

در بیرون شهر، حدود ۸ یا ۹ لی به سمت جنوب‌شرق، درخت پیپالا به ارتفاع حدود ۱۰۰ فت قرار دارد. شاخه‌های آن انبوه‌اند و سایه‌اش تاریک و ژرف است. چهار بودای گذشته زیر این درخت نشسته‌اند و اکنون چهار مجسمهٔ نشسته از بوداها در این‌جا دیده می‌شود. در طول کالپای بهدرا، ۹۹۶ بودای دیگر نیز در این‌جا خواهند نشست. نیروهای روحانی پنهان از محدودهٔ این درخت محافظت می‌کنند و فضیلت نگهدارنده‌ای در استمرار آن دارند.

تاتهاگاتای ساکیا زیر این درخت، رو به جنوب نشست و به آناندا چنین گفت: «چهارصد سال پس از رفتن من از جهان، پادشاهی به نام کنیشکا (کیا-نی-سه-کیا) بر جهان حکومت خواهد کرد؛ نه‌چندان دور از این مکان، او استوپه‌ای بنا خواهد کرد که یادگارهای گوناگونی از استخوان‌ها و گوشت من را در خود خواهد داشت».

در جنوب درخت پیپالا، استوپه‌ای قرار دارد که توسط کنیشکا شاه ساخته شده است؛ این شاه چهارصد سال پس از نیروانا به تخت نشست و بر سراسر جمبودویپا حکومت کرد. او به بدی و به نیکی (گناه یا فضیلت دینی) ایمان نداشت و قانون بودا را کم‌ارزش می‌دانست.

روزی، هنگام عبور از بیشه‌ای باتلاقی، خرگوش سفیدی دید که آن را دنبال کرد تا به این مکان رسید و ناگهان خرگوش ناپدید شد. سپس چوپان جوانی را دید که در جنگل نزدیک، استوپه‌ای کوچک به ارتفاع حدود سه فت می‌ساخت. شاه پرسید: «چه می‌کنی»؟ چوپان پاسخ داد: «در گذشته، بودای ساکیا با حکمت الهی خود این پیشگویی را بیان کرد: «پادشاهی در این سرزمین پیروز خواهد آمد و استوپه‌ای بنا خواهد کرد که بخش بزرگی از یادگارهای جسمانی من را در خود خواهد داشت». فضیلت‌های مقدس شاه بزرگ (کنیشکا) در تولدهای پیشین، همراه با شهرت فزاینده‌اش، این زمان را مناسب ساخته‌اند برای تحقق پیشگویی که در بارهٔ فضیلت الهی و برتری دینی شخص مورد نظر بیان شده بود و اکنون من مشغولم تا تو را به این پیشگویی‌های پیشین راهنمایی کنم». پس از گفتن این سخنان، ناپدید شد.

شاه، پس از شنیدن این توضیح، بسیار شادمان شد. با خود اندیشید که در پیشگویی آن قدیس بزرگ، اشاره به او شده است؛ با تمام دل باور آورد و به قانون بودا احترام گذاشت. پیرامون محل استوپه‌ای کوچک، استوپه‌ای سنگی ساخت، با این آرزو که از نظر ارتفاع از آن فراتر رود تا قدرت فضیلت دینی خود را اثبات کند. اما هرقدر استوپه‌ای او بلندتر می‌شد، آن دیگری همواره سه فت بلندتر از آن بود؛ و این روند ادامه یافت تا آن‌که استوپه‌ای شاه به ۴۰۰ فت رسید و محیط پایهٔ آن یک لی و نیم بود. طبقات آن به پنج طبقه رسیدند، هر یک به ارتفاع ۱۵۰ فت و آنگاه توانست آن دیگری را بپوشاند.

شاه، شادمان، بر فراز این استوپه ۲۵ حلقهٔ مس زراندود بر میله‌ای نصب کرد، در وسط استوپه یک پیمانه از یادگارهای جسمانی تاتهاگاتا قرار داد و نذورات مذهبی تقدیم کرد. هنوز کارش به پایان نرسیده بود که دید استوپه‌ای کوچک در سمت جنوب‌شرق بنای بزرگ ظاهر شد و از پهلوی آن تا نیمه بالا بیرون زد. شاه از این موضوع نگران شد و دستور

داد استوپه را ویران کنند. هنگامی که به پایین طبقهٔ دوم رسیدند، همان‌جایی که استوپه‌ای کوچک از آن بیرون زده بود، آن استوپه فورا به جای پیشین خود بازگشت و بار دیگر از نظر ارتفاع از دیگری فراتر رفت.

شاه، عقب‌نشینی کرد و گفت: «در امور انسانی، خطا کردن آسان است؛ اما وقتی نیروی الهی در کار باشد، مقابله با آن دشوار است. وقتی امری با قدرت روحانی هدایت شود، خشم انسانی چه تأثیری می‌تواند داشته باشد»؟ پس از اعتراف به خطای خود، کناره گرفت.

این دو استوپه هنوز قابل مشاهده‌اند. در بیماری‌های شدید، اگر درمانی خواسته شود، مردم عود می‌سوزانند، گل تقدیم می‌کنند و با ایمان خالص عبادت می‌کنند؛ در بسیاری موارد، درمان حاصل می‌شود.

در سمت جنوب پله‌ها، در وجه شرقی استوپه‌ای بزرگ، دو استوپه حکاکی‌شده وجود دارد؛ یکی به ارتفاع سه فت و دیگری پنج فت. شکل و تناسب آن‌ها همانند استوپه‌ای بزرگ است. همچنین، دو مجسمهٔ تمام‌قد از بودا وجود دارد؛ یکی به ارتفاع چهار فت و دیگری شش فت. آن‌ها شبیه بودا هستند در حالتی که زیر درخت بودی نشسته و پاهایش را چهارزانو کرده است. وقتی نور کامل خورشید بر آن‌ها می‌تابد، به رنگ طلایی درخشان ظاهر می‌شوند؛ و با کاهش نور، رنگ سنگ به آبی مایل به قرمز تبدیل می‌شود.

پیران می‌گویند: «چندین قرن پیش، در شکاف پایهٔ سنگی، مورچه‌های به رنگ طلا دیده شدند؛ بزرگ‌ترین‌شان به اندازهٔ انگشت و بلندترین‌شان به اندازهٔ دانهٔ جو بودند. آن‌هایی که از یک گونه بودند، با هم زندگی می‌کردند؛ با جویدن پله‌های سنگی، خطوط و نشانه‌های مانند حکاکی بر سطح باقی گذاشتند و با ریگ طلایی که به‌عنوان رسوب برجای گذاشتند، باعث شدند مجسمه‌های بودا به شکل کنونی‌شان درآیند»...

SI-YU-KI.

BUDDHIST RECORDS

OF

THE WESTERN WORLD.

TRANSLATED FROM THE CHINESE OF

(HIUEN TSIANG) (A.D. 629).

[Hsüan-tsang]

BY

SAMUEL BEAL,

B.A. (TRIN. COL. CAMB.), R.N. (RETIRED CHAPLAIN AND N.I.), PROFESSOR OF CHINESE, UNIVERSITY COLLEGE, LONDON; RECTOR OF WARK, NORTHUMBERLAND, ETC.

IN TWO VOLUMES.

VOL. II.

LONDON:
TRÜBNER & CO., LUDGATE HILL.
1884.

بازگشت هیوان تسیانگ از هند به چین

از این‌جا، با حرکت بازگشتی به سوی کشور کیو-چه-لو (گرجره) و سپس با پیش‌روی به سمت شمال از میان بیابان‌های وحشی و گذرگاه‌های خطرناک به‌مدت حدود ۱۹۰۰ لی و عبور از رود بزرگ سین-تو (سند)، به پادشاهی سین-تو (سند) می‌رسیم.

سین-تو (سند)

این کشور حدود ۷۰۰۰ لی محیط دارد؛ پایتخت آن، موسوم به پی-شین-پو-پو-لو، حدود ۳۰ لی وسعت دارد. خاک آن برای رشد غلات مناسب است و گندم و ارزن فراوان تولید می‌کند. همچنین، طلا، نقره و مس بومی در آن فراوان است. برای پرورش گاو، گوسفند، شتر، قاطر و دیگر جانوران مناسب است. شترهای آن کوچک‌اند و تنها یک کوهان دارند. در این‌جا مقدار زیادی نمک یافت می‌شود، نمک قرمز مانند شنگرف، همچنین نمک سفید، نمک سیاه و نمک سنگی. این نمک‌ها در مناطق دور و نزدیک برای دارو استفاده می‌شوند.

خلق‌وخوی مردم سخت و تندخو است؛ اما صادق و درست‌کار هستند. اهل جدل‌اند و بسیار اهل مخالفت. مطالعه می‌کنند بی‌آن‌که در پی برتری باشند؛ به قانون بودا ایمان دارند. چند صد صومعه در این کشور وجود دارد که حدود ۱۰ هزار راهب در آن‌ها اقامت دارند. آنان آیین وسیلهٔ کوچک را طبق مکتب سماتیا مطالعه می‌کنند. در کل، سست و اهل خوش‌گذرانی و بی‌بندوباری هستند. کسانی که در پی فضیلت مقدسان‌اند، تنها در بیابان‌ها زندگی می‌کنند، دور از کوه‌ها و جنگل‌ها؛ شب و روز تلاش می‌کنند تا به میوهٔ مقدس (آرهات‌شدن) دست یابند.

حدود ۳۰ معبد دیوا/خدایان در این کشور وجود دارد که پیروان مکاتب گوناگون در آن گرد می‌آیند.

پادشاه از طبقهٔ شودرا (شوتولو) است؛ ذاتاً صادق و مخلص است و به قانون بودا احترام می‌گذارد.

وقتی تاتهاگاتا در جهان بود، اغلب از این کشور عبور می‌کرد؛ از این‌رو، آشوکا-راجا در مکان‌های که نشانه‌های مقدس حضور او یافت شده، ده‌ها استوپه بنا کرده است. اوپاگوپتا، آرهات بزرگ نیز بسیار در این کشور اقامت داشته، قانون را توضیح داده و مردم را هدایت کرده است. مکان‌های که او در آن توقف کرده و نشانه‌های برجای گذاشته، همه با ساخت صومعه‌ها یا استوپه‌ها گرامی داشته شده‌اند. این بناها در همه‌جا دیده می‌شوند؛ تنها می‌توان به‌اختصار از آن‌ها سخن گفت.

در کنار رود سند، در زمین‌های پست و باتلاقی به‌مدت چند هزار لی، صدها هزار خانواده سکونت دارند. خلق‌وخوی‌شان بی‌احساس و شتاب‌زده است و تنها به خون‌ریزی گرایش دارند. آنان فقط به دامداری مشغول‌اند و از این راه زندگی می‌کنند. رئیس یا حاکمی ندارند؛ چه مرد و چه زن، نه ثروتمندند و نه فقیر؛ سر خود را می‌تراشند، جامهٔ کشایای راهبان را می‌پوشند و از نظر ظاهری شبیه راهبان‌اند، اما در امور دنیوی زندگی می‌کنند. به دیدگاه‌های محدود خود پایبندند و با آیین وسیلهٔ بزرگ مخالفت می‌ورزند.

گزارش‌های قدیمی می‌گویند که در گذشته، این مردم بسیار شتاب‌زده و خشن بودند و تنها به خشونت و بیرحمی می‌پرداختند. در آن زمان، آرهاتی که به انحراف‌شان دلسوزی داشت و می‌خواست آنان را هدایت کند، در هوا پرواز کرد و در میان‌شان فرود آمد. او قدرت‌های معجزه‌آسای خود را نشان داد و توانایی‌های شگفت‌انگیزش را آشکار ساخت. بدین‌سان، مردم را به ایمان و پذیرش آموزه‌ها واداشت و به‌تدریج با سخن، آنان را تعلیم داد؛ همه با شادی آموزه‌هایش را پذیرفتند و با احترام از او خواستند که در زندگی دینی راهنمای‌شان باشد.

آرهات، با دیدن آن‌که دل‌های مردم مطیع شده‌اند، سه پناهگاه را به آنان تعلیم داد و گرایش‌های خشن‌شان را مهار کرد؛ آنان کاملاً از کشتن دست کشیدند، سر خود را تراشیدند،

جامه‌های کهنهٔ راهبان را پوشیدند و با اطاعت، طبق آموزه‌های دینی رفتار کردند. از آن زمان، نسل‌ها گذشته‌اند و تغییرات زمانه فضیلت‌شان را تضعیف کرده، اما در باقی امور، آداب قدیمی‌شان را حفظ کرده‌اند. با آن‌که جامهٔ دینی می‌پوشند، بدون هیچ قانون اخلاقی زندگی می‌کنند و پسران و نوادگان‌شان همچنان زندگی دنیوی دارند، بی‌آن‌که به حرفهٔ دینی خود توجهی داشته باشند.

با حرکت حدود ۹۰۰ لی به سمت شرق و عبور از رود سند و پیش‌روی در ساحل شرقی آن، به پادشاهی مو-لو-سان-پو-لو می‌رسیم.

مو-لو-سان-پو-لو [مولستاناپورا]

این کشور حدود ۴۰۰۰ لی محیط دارد؛ شهر پایتخت آن حدود ۳۰ لی وسعت دارد. جمعیت آن انبوه است و تأسیسات آن ثروتمندند. این کشور تابع پادشاهی چیکا (تسیه-کیا) است. خاک آن حاصل‌خیز و بارور است. آب‌وهوای آن ملایم و دل‌پذیر است؛ خلق‌وخوی مردم ساده و صادق است؛ به دانش علاقه دارند و افراد بافضیلت را گرامی می‌دارند. بیشتر مردم به ارواح قربانی می‌کنند؛ تعداد کمی به قانون بودا ایمان دارند.

حدود ده صومعه در این کشور وجود دارد که بیشترشان ویران‌اند؛ تعداد کمی راهب در آن‌ها هستند که مطالعه می‌کنند، اما بدون میل به برتری. هشت معبد دیوا نیز وجود دارد که پیروان مکاتب گوناگون در آن‌ها سکونت دارند. معبدی مخصوص خورشید وجود دارد که بسیار باشکوه و به‌طرز فراوانی تزئین شده است. مجسمهٔ خدای خورشید از طلای زرد ساخته شده و با گوهرهای کمیاب تزئین شده است. بینش الهی آن به‌طرزی اسرارآمیز آشکار می‌شود و قدرت روحانی‌اش برای همگان نمایان است. زنان موسیقی می‌نوازند، مشعل روشن می‌کنند، گل و عطر تقدیم می‌کنند تا آن را گرامی بدارند. این رسم از ابتدا برقرار بوده است. پادشاهان و خاندان‌های بلندپایهٔ پنج سرزمین هند همواره گوهرها و سنگ‌های گران‌بها را به این دیوا تقدیم می‌کنند.

آنان خانه‌ای برای نیکوکاری تأسیس کرده‌اند که در آن برای فقرا و بیماران غذا، نوشیدنی و دارو فراهم می‌شود و یاری و پشتیبانی ارائه می‌گردد. مردمانی از همهٔ کشورها برای دعا به این‌جا می‌آیند؛ همواره هزاران نفر در حال نیایش‌اند. در چهار سوی معبد، حوض‌های با باغ‌های گلدار وجود دارد که می‌توان آزادانه در آن‌ها گردش کرد.

از این‌جا، با حرکت حدود ۷۰۰ لی به سمت شمال‌شرق، به کشور پو-فا-تو (پارواتا) می‌رسیم.

پو-فا-تو [پرواتا]

این کشور حدود ۵۰۰۰ لی محیط دارد؛ پایتخت آن حدود ۲۰ لی وسعت دارد. جمعیت آن انبوه و تابع کشور چیکا (تسیه-کیا) است. مقدار زیادی برنج خشک در آن تولید می‌شود. خاک آن برای لوبیا و گندم نیز مناسب است. آب‌وهوای آن معتدل است؛ خلق‌وخوی مردم صادق و درست‌کار است. ذاتاً تیز و شتاب‌زده هستند؛ زبان‌شان ساده و عامیانه است. در نگارش و ادبیات مهارت دارند. هم پیروان مکاتب غیربودایی و هم بودایی در آن حضور دارند.

حدود ده صومعه با حدود ۱۰۰۰ راهب در آن وجود دارد؛ آنان هم آیین وسیلهٔ بزرگ و هم وسیلهٔ کوچک را مطالعه می‌کنند. چهار استوپه توسط آشوکا-راجا در آن ساخته شده است. همچنین حدود بیست معبد دیوا وجود دارد که پیروان مکاتب گوناگون در آن‌ها گرد می‌آیند.

در کنار شهر اصلی، صومعه‌ای بزرگ با حدود ۱۰۰ راهب قرار دارد؛ آنان تعالیم آیین وسیلهٔ بزرگ را مطالعه می‌کنند. در همین‌جا بود که جیناپوترا، استاد شاستراها، متن یوگاچاریابومی شاستراکاریکا را تألیف کرد؛ همچنین، بهدراروچی و گوناپرابها، استادان شاستراها، در همین‌جا به زندگی دینی روی آوردند. این صومعهٔ بزرگ در آتش سوخته و اکنون ویران و متروک است.

با ترک کشور سند و حرکت حدود ۱۵۰۰ یا ۱۶۰۰ لی به سمت جنوب‌غربی، به پادشاهی او-تین-پو-چی-لو (اتیاناباکیلا) می‌رسیم.

او-تین-پو-چی-لو

این کشور حدود ۵۰۰۰ لی محیط دارد. شهر اصلی آن خیه-تسی-شی-فا-لو نام دارد و حدود ۳۰ لی وسعت دارد. در کنار رود سند واقع شده و با اقیانوس هم‌مرز است. خانه‌ها با تزئینات غنی آراسته شده و بیشترشان دارای اشیای کمیاب و گران‌بها هستند. اخیراً حاکمی ندارد و زیر حمایت کشور سند قرار دارد.

خاک آن پست و مرطوب و زمین آن با نمک اشباع شده است. پوشیده از بوته‌های وحشی بوده و بیشتر آن زمین بایر است؛ کشت‌وکار اندک است، اما برخی انواع غلات تولید می‌شود، به‌ویژه لوبیا و گندم که مقدارشان زیاد است. آب‌وهوای آن نسبتاً سرد است و در معرض توفان‌های شدید قرار دارد. برای پرورش گاو، گوسفند، شتر، الاغ و دیگر جانوران مناسب است.

خلق‌وخوی مردم خشن و شتاب‌زده است. علاقه‌ای به دانش ندارند. زبان‌شان اندکی با زبان هند مرکزی تفاوت دارد. مردم در کل صادق و مخلص هستند. به سه گوهر مقدس پرستش احترام عمیق دارند. حدود هشتاد صومعه با حدود ۵۰۰۰ راهب در آن وجود دارد. بیشتر آنان آیین وسیلهٔ کوچک را طبق مکتب سماتیا مطالعه می‌کنند. ده معبد دیوا وجود دارد که بیشترشان توسط پیروان مکتب پاشوپاتاها اشغال شده‌اند.

در شهر پایتخت، معبدی برای تا-تسز-تسای-تین (ماهی-ورا-دیوا) وجود دارد. این معبد با حجاری‌های غنی تزئین شده و مجسمهٔ دیوا دارای قدرت‌های روحانی عظیم است. پیروان پاشوپاتا در این معبد سکونت دارند. در گذشته، تاتهاگاتا اغلب از این کشور عبور می‌کرد تا قانون را موعظه و مردم را هدایت کند و به جماعت سود رساند. از این‌رو، آشوکا-راجا در مکان‌های که نشانه‌های مقدس حضور او یافت شده، شش استوپه بنا کرد.

با حرکت از اینجا بسوی غرب، به فاصله کمتر از ۲۰۰۰ لی، به کشور لانگ-کیه-لو [لانگالا] می‌رسیم.

لانگ-لا-کی-لو [لانگالا]

این کشور از شرق به غرب و از شمال به جنوب، چند هزار لی وسعت دارد. پایتخت آن حدود ۳۰ لی وسعت دارد و سو-نو-لی-چی-فا-لو (سونوریشورا؟) نام دارد. خاک آن غنی و حاصلخیز است و محصولات فراوان تولید می‌کند. آب‌وهوا و خلق‌وخوی مردم مانند کشور ا-وتین-پو-چی-لو است. جمعیت آن انبوه است. دارای گوهرها و سنگ‌های گران‌بهای فراوان است. با اقیانوس هم‌مرز است. در مسیر منتهی به پادشاهی زنان غربی قرار دارد. حاکم مشخصی ندارد. مردم در دره‌ای طولانی سکونت دارند و به یکدیگر وابسته نیستند. زیر حکومت پارس قرار دارند.

خط آن‌ها بسیار شبیه خط هند است؛ زبان‌شان اندکی متفاوت است. مؤمنان و پیروان مکاتب دیگر در کنار هم زندگی می‌کنند. حدود صد صومعه با شاید ۶۰۰۰ راهب در آن وجود دارد که تعالیم وسیلهٔ بزرگ و کوچک را مطالعه می‌کنند. چند صد معبد دیوا نیز وجود دارد. پیروان مکتب پاشوپاتاها بسیار زیادند. در شهر، معبدی برای ماهیشوارا-دیوا وجود دارد که با شکوه و حجاری‌های زیبا تزئین شده است. پیروان بدعت‌گذران پاشوپاتا در این‌جا عبادت می‌کنند.

از اینجا با حرکت بسوی شمالغرب، به پادشاهی پو-لا-سی (پارس) می‌رسیم.

پو-لا-سی (پارس)

این پادشاهی چندین هزار لی وسعت دارد. شهر اصلی آن سو-لا-سا-تانگ-نا (سوراستهانا) نام دارد و حدود ۴۰ لی وسعت دارد. دره‌های آن وسیع‌اند و بنابراین آب‌وهوای آن متنوع است، اما در کل گرم است. مردم آب را بالا می‌کشند تا زمین‌ها را آبیاری کنند. مردم آن

ثروتمند و مرفه هستند. کشور دارای طلا، نقره، مس، بلور سنگی (سفاتیکا)، مرواریدهای کمیاب و مواد گران‌بهای گوناگون است.

هنرمندان آن‌ها در بافت ابریشم‌های نقش‌دار، پارچه‌های پشمی، فرش‌ها و مانند آن مهارت دارند. اسب‌های شین و شترهای فراوان دارند. در تجارت از سکه‌های نقرهٔ بزرگ استفاده می‌کنند. ذاتاً خشن و شتاب‌زده هستند و در رفتارشان نه آداب دارند و نه عدالت. خط و زبان‌شان با دیگر کشورها متفاوت است. علاقه‌ای به دانش ندارند و خود را کاملاً وقف هنرهای دستی کرده‌اند.

هر آن‌چه که مردم این کشور می‌سازند، نزد کشورهای همسایه بسیار ارزشمند است .آیین ازدواج‌شان صرفاً آمیزش آزادانه است. پس از مرگ، اجسادشان غالباً رها می‌شود. از نظر قامت، بلندبالا هستند؛ موهای خود را می‌بندند و بی‌پوشش ظاهر می‌شوند. جامه‌های‌شان از پوست، پشم، نمد یا ابریشم نقش‌دار است. هر خانواده موظف است چهار سکهٔ نقره به‌ازای هر مرد مالیات بپردازد.

معبدهای دیوا بسیار فراوان‌اند. دیناوا (تی-نا-پو) عمدتاً توسط پیروان مکاتب غیربودایی پرستش می‌شود. دو یا سه صومعه در این کشور وجود دارد، با چند صد راهب که عمدتاً تعالیم آیین وسیلهٔ کوچک را طبق مکتب سرواستوادین مطالعه می‌کنند. کاسهٔ نذری ساکیا-بودا در این کشور، در کاخ پادشاه نگهداری می‌شود.

در مرزهای شرقی کشور، شهری به نام هو-مو (هرموز؟) قرار دارد. شهر درونی چندان بزرگ نیست، اما دیوارهای بیرونی آن حدود ۶۰ لی محیط دارند. همه ساکنان آن بسیار ثروتمند هستند.

این کشور در شمال‌غرب، با پادشاهی فو-لین هم‌مرز است که از نظر خاک، خلق‌وخو و آداب، شبیه پادشاهی پارس است؛ اما از نظر زبان و ظاهر مردم تفاوت دارد. آنان نیز دارای گوهرهای گران‌بها بوده و بسیار ثروتمنداند.

در جنوب‌غرب فو-لین، در جزیره‌ای در بحر، پادشاهی زنان غربی قرار دارد؛ در آن‌جا تنها زنان زندگی می‌کنند و مردی وجود ندارد؛ آنان دارای مقدار زیادی گوهر و سنگ‌های گران‌بها هستند که در فو-لین مبادله می‌کنند. از این‌رو، پادشاه فو-لین مردانی را برای مدتی نزد آنان می‌فرستد. اگر فرزندی پسر به دنیا آید، اجازهٔ پرورش او داده نمی‌شود.

با ترک پادشاهی او-تین-پوچی-لو و حرکت حدود ۷۰۰ لی به سمت شمال، به کشور پی-تو-شی-لو می‌رسیم.

پی-تو-شی-لو (پیتاسیلا)

این پادشاهی حدود ۳۰۰۰ لی محیط دارد؛ پایتخت آن حدود ۲۰ لی وسعت دارد. جمعیت آن انبوه است. حاکم مستقلی ندارد، بلکه تابع کشور سین-تو (سند) است. خاک آن نمکی و ریگی است؛ کشور در معرض بادهای سرد و توفانی قرار دارد. مقدار زیادی لوبیا و گندم در آن تولید می‌شود. گل و میوه اندک است. خلق‌وخوی مردم خشن و زمخت است. زبان‌شان اندکی با زبان هند مرکزی تفاوت دارد. علاقه‌ای به دانش ندارند، اما تا آن‌جا که می‌دانند، ایمان‌شان صادقانه است.

حدود پنجاه صومعه با حدود ۳۰۰۰ راهب در آن وجود دارد؛ آنان آیین وسیلهٔ کوچک را طبق مکتب سماتیا مطالعه می‌کنند. بیست معبد دیوا نیز وجود دارد که عمدتاً توسط پیروان مکتب پاشوپاتاها پرستش می‌شوند.

در ۱۵ یا ۱۶ لی شمال شهر، در میان جنگلی بزرگ، استوپه‌ای به ارتفاع چند صد فت قرار دارد که توسط آشوکا-راجا ساخته شده است. این بنا یادگارهای در خود دارد که گاهی نوری درخشان از خود ساطع می‌کنند. در همین‌جا بود که تاتهاگاتا، در روزگاران گذشته، زمانی که ریشی بود، مورد بی‌رحمی شاه قرار گرفت.

نه‌چندان دورتر در شرق، صومعه‌ای قدیمی قرار دارد که توسط آرهات بزرگ، کاتیایانا ساخته شده است. در کنار آن، آثار قدم‌زدن و نشستن چهار بودای عصر گذشته دیده می‌شود. برای نشانه‌گذاری آن مکان، استوپه‌ای ساخته‌اند.

با حرکت حدود ۳۰۰ لی به سمت شمال‌شرق از این‌جا، به کشور او-فان-چا می‌رسیم.

او-فان-چا (آواندا؟)

این پادشاهی حدود ۲۴۰۰ تا ۲۵۰۰ لی وسعت دارد؛ پایتخت آن حدود ۲۰ لی وسعت دارد. حاکم مستقلی ندارد، اما تابع کشور سین-تو (سند) است. خاک آن برای کشت غلات مناسب است و مقدار زیادی لوبیا و گندم تولید می‌کند؛ اما گل و میوه اندک دارد و جنگل‌هایش کم‌پشت‌اند. آب‌وهوای آن بادخیز و سرد است؛ خلق‌وخوی مردم خشن و شتاب‌زده است. زبان‌شان ساده و ابتدایی است. علاقه‌ای به دانش ندارند، اما باورشان به «سه گوهر مقدس» [بودا، دارما، سنگها] صادقانه و جدی است.

حدود بیست صومعه با حدود ۲۰۰۰ راهب در آن وجود دارد؛ بیشتر آنان آیین وسیلهٔ کوچک را طبق مکتب سماتیا مطالعه می‌کنند. حدود پنج معبد دیوا نیز وجود دارد که عمدتاً توسط پیروان مکتب پاشوپاتاها پرستش می‌شوند.

در شمال‌شرق شهر، در میان جنگل بزرگی از بامبو، صومعه‌ای عمدتاً ویران قرار دارد. در همین‌جا بود که تاتهاگاتا به راهبان اجازه داد تا کفش (کیه-فو-تو) بپوشند. در کنار آن، استوپه‌ای قرار دارد که توسط آشوکا-راجا ساخته شده است؛ با آن‌که پایه‌های آن در زمین فرو رفته‌اند، بقایای آن هنوز چند صد فت ارتفاع دارند. در ویهارای کنار استوپه، مجسمه‌ای ایستاده از بودا از سنگ آبی قرار دارد؛ در روزهای مقدس (روزهای روزه)، نور الهی از آن منتشر می‌شود.

حدود ۸۰۰ گام به سمت جنوب، در جنگل دیگر، استوپه‌ای قرار دارد که توسط آشوکا-راجا ساخته شده است. در گذشته، تاتهاگاتا در این‌جا توقف کرد؛ چون شب سرد بود، خود

را با سه جامه‌اش پوشاند؛ و صبح روز بعد، به راهبان اجازه داد تا جامه‌های پشمی و استردار بپوشند. در این جنگل، مکانی وجود دارد که بودا برای ورزش قدم می‌زد . همچنین، چندین استوپه روبه‌روی یکدیگر ساخته شده‌اند، در مکان‌های که چهار بودای عصر گذشته نشسته یا قدم زده‌اند. در یکی از این استوپه‌ها، مو و ناخن‌های بودا نگهداری می‌شود؛ در روزهای مقدس، نوری معجزه‌آسا از آن‌ها ساطع می‌شود.

با حرکت حدود ۹۰۰ لی به سمت شمال‌شرق، به کشور فا-لا-نا می‌رسیم.

فا-لا-نا (ورانا)

این پادشاهی حدود ۴۰۰۰ لی وسعت دارد؛ شهر اصلی آن حدود ۲۰ لی وسعت دارد. جمعیت آن انبوه است. این پادشاهی تابع کشور کاپیسا است. بخش عمدهٔ کشور از کوه‌ها و جنگل‌ها تشکیل شده است. زمین آن به‌گونه منظم کشت می‌شود. آب‌وهوای آن نسبتاً سرد است. خلق‌وخوی مردم زمخت و خشن است. آنان در رفتار پایدار و سخت‌کوش هستند، اما اهداف‌شان سطحی و پست است. زبان‌شان تا حدی شبیه زبان هند مرکزی است. برخی از آنان به بودا ایمان دارند، برخی نه. علاقه‌ای به ادبیات یا هنر ندارند.

ده‌ها صومعه در آن وجود دارد، اما بیشترشان ویران‌اند. حدود ۳۰۰ راهب در آن زندگی می‌کنند که آیین وسیلهٔ بزرگ را مطالعه می‌کنند. حدود پنج معبد دیوا نیز وجود دارد که عمدتاً توسط بدعت‌گذاران مکتب پاشوپاتاها پرستش می‌شوند.

در نزدیکی جنوب شهر، صومعه‌ای قدیمی قرار دارد. در همین‌جا بود که تاتهاگاتا در گذشته موعظه کرد، سود و شادی آموزه‌هایش را آشکار ساخت و دل‌های شنوندگان را گشود. در کنار آن، آثار قدم‌زدن و نشستن چهار بودای عصر گذشته دیده می‌شود.

طبق گزارش‌های رایج، در مرز غربی این کشور، پادشاهی‌ای به نام کی-کیانگ-نا (کیکانا؟) قرار دارد. مردم آن در میان کوه‌ها و دره‌های بزرگ زندگی می‌کنند و به‌صورت قبیله‌ای و جدا از هم هستند. حاکم مستقلی ندارند. مقدار زیادی گوسفند و اسب پرورش

می‌دهند .اسب‌های شین آن‌ها بزرگ‌اند و کشورهای اطراف تعداد کمی از آن‌ها را پرورش می‌دهند؛ از این‌رو، ارزش زیادی دارند.

با ترک این کشور و حرکت حدود ۲۰۰۰ لی به سمت شمال‌غرب، پس از عبور از کوه‌های بزرگ و دره‌های وسیع و گذر از شهرهای کوچک متعدد، از مرزهای هند خارج می‌شویم و به پادشاهی تساو-کو-تا می‌رسیم.

تسو-کو-چا (تساوکوتا)

این کشور حدود ۷۰۰۰ لی وسعت دارد. پایتخت آن، موسوم به هو-سی-نا (غزنه)، حدود ۳۰ لی محیط دارد. پایتخت دیگری نیز دارد به نام هو-سا-لا که آن نیز حدود ۳۰ لی وسعت دارد. هر دو شهر به‌گونه طبیعی مستحکم و هم دارای استحکامات دفاعی‌اند. کوه‌ها و دره‌ها پی‌درپی قرار دارند و دشت‌های میان آن‌ها وجود دارد که برای کشاورزی مناسب‌اند. زمین در فصل مناسب کشت و برداشت می‌شود. گندم زمستانی به‌وفور تولید می‌شود؛ بوته‌ها و درختان گوناگون رشد می‌کنند و گل‌ها و میوه‌ها فراوان‌اند. خاک برای رشد گیاه یو-کین (زردچوبه) و گیاه هینگ-کیو مناسب است؛ این گیاه اخیر در درهٔ لو-ما-این-تو می‌روید.

در شهر هو-سا-لو چشمه‌ای وجود دارد که آب آن به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌شود و مردم از آن برای آبیاری استفاده می‌کنند. آب‌وهوای آن سرد است؛ توفان‌های تگرگ و برف به‌گونه مکرر رخ می‌دهند. مردم ذاتاً شاد و شتاب‌زده هستند؛ زیرک و حیله‌گراند. به دانش و هنر علاقه دارند و در عبارات جادویی مهارت قابل‌توجهی نشان می‌دهند، اما هدف نیکی در نظر ندارند.

روزانه ده‌ها هزار واژه را تکرار می‌کنند؛ خط و زبان‌شان با دیگر کشورها تفاوت دارد. در سخن‌پردازی بیهوده بسیار ماهرند، اما محتوا و حقیقت اندکی در گفته‌های‌شان وجود دارد. با آن‌که صدها روح را پرستش می‌کنند، اما به سه گوهر مقدس نیز احترام فراوان

می‌گذارند. چند صد صومعه با حدود ۱۰۰۰ راهب در آن وجود دارد؛ همه آیین وسیلهٔ بزرگ را مطالعه می‌کنند.

پادشاه حاکم، در ایمان خود صادق و مخلص است و جانشین سلسله‌ای طولانی از پادشاهان است. او با پشتکار به امور دینی (کسب فضیلت) می‌پردازد و آموزش‌دیده و علاقه‌مند به دانش است. حدود ده استوپه توسط آشوکا-راجا در آن ساخته شده و ده‌ها معبد دیوا نیز وجود دارد که پیروان مکاتب گوناگون در آن‌ها سکونت دارند.

پیروان بدعت‌گذاران تیرتاکاها بسیار زیادند؛ آنان عمدتاً دیوا کشونا (تسو-نا) را پرستش می‌کنند. این روح دیوا در گذشته از کوه آرونا (او-لو-ناao) در کاپیسا آمده و در ناحیهٔ جنوبی این پادشاهی، در کوه سوناگیر سکونت گزیده است. او گاهی سخت‌گیر و بدخو است و گاهی نیک‌رفتار؛ گاهی بدبختی می‌آورد و گاهی خشونت اعمال می‌کند. کسانی که با ایمان او را فرا می‌خوانند، آرزوهای‌شان برآورده می‌شود و کسانی که او را تحقیر کنند، بدبختی می‌چشند. از این‌رو، مردم دور و نزدیک برای او احترام عمیق قائل‌اند؛ بلندپایگان و فرودستان همه از او هراس دینی دارند.

شاهزادگان، اشراف و مردم این کشور و کشورهای خارجی، هر سال در فصلی نامشخص گرد هم می‌آیند و طلا، نقره، اشیای گران‌بها، گوسفند، اسب و حیوانات اهلی را با اعتماد و ایمان ساده تقدیم می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که با آن‌که زمین از طلا و نقره پوشیده شده و گوسفندان و اسبان در دره‌ها فراوان‌اند، هیچ‌کس جرأت نمی‌کند آن‌ها را تصاحب کند؛ زیرا آن‌ها را اشیای مقدس می‌دانند.

پیروان مکاتب بدعت‌گذاران (تیرتاکاها)، با مهار ذهن و ریاضت جسمی، از ارواح آسمانی فرمول‌های مقدس دریافت می‌کنند؛ با استفاده از آن‌ها، اغلب می‌توانند بیماری‌ها را کنترول کرده و بیماران را درمان کنند.

با حرکت حدود ۵۰۰ لی به سمت شمال از این‌جا، به پادشاهی فو-لی-شی-سا-تانگ-نا می‌رسیم.

فو-لی-شی-سا-تانگ-نا (پارسوستهانا یا ورداستهانا؟)

این پادشاهی حدود ۲۰۰۰ لی از شرق به غرب و ۱۰۰۰ لی از شمال به جنوب وسعت دارد. پایتخت آن او-پی-نا (هوپیان) نام دارد و حدود ۲۰ لی وسعت دارد. از نظر خاک و خلق‌وخوی مردم، مشابه کشور تسو-کو-چا است؛ اما زبان‌شان متفاوت است. آب‌وهوای آن بسیار سرد است؛ مردمانش ذاتاً خشن و شتاب‌زده هستند. پادشاه آن ترک‌تبار (تو-کیوه) است. او (یا آنان) ایمان عمیقی به سه گوهر مقدس دارند؛ به دانش احترام می‌گذارند و فضیلت (یا افراد بافضیلت، یعنی راهبان) را گرامی می‌دارند.

با حرکت به سمت شمال‌شرق این پادشاهی، عبور از کوه‌ها و رودها و گذر از ده‌ها شهر کوچک در مرزهای کشور کاپیسا، به گردنهٔ بزرگ کوهستانی بنام پو-لو-سی-نا (واراسینا) می‌رسیم؛ این گردنه بخشی از کوه‌های بزرگ پوشیده از برف است. این گردنه بسیار بلند است؛ پرتگاه‌های آن وحشی و خطرناک‌اند؛ مسیر آن پیچ‌درپیچ است و غارها و شکاف‌ها به‌هم پیچیده‌اند. گاهی مسافر وارد دره‌ای ژرف می‌شود و گاهی بر فراز قله‌ای بلند می‌رود که حتی در تابستان نیز با یخ‌های منجمد پوشیده است. با بریدن پله‌های در یخ، مسافر راه خود را ادامه می‌دهد و پس از سه روز به بلندترین نقطهٔ گردنه می‌رسد. در آن‌جا، باد یخی بسیار سرد با شدت می‌وزد؛ برف انباشته دره‌ها را پر کرده است. مسافران که راه خود را ادامه می‌دهند، جرأت توقف ندارند. حتی پرندگان نیز نمی‌توانند از این نقطه پرواز کنند، بلکه پیاده از ارتفاع عبور می‌کنند و سپس به‌سمت پایین پرواز می‌کنند. وقتی به کوه‌های اطراف نگاه می‌کنی، مانند تپه‌های کوچک به‌نظر می‌رسند. این بلندترین قلهٔ سراسر جمبودویپا است. هیچ درختی در آن دیده نمی‌شود، بلکه تنها انبوهی از صخره‌هاست که مانند جنگلی وحشی در کنار هم قرار گرفته‌اند.

با ادامهٔ مسیر به‌مدت سه روز دیگر، از گردنه پایین می‌آییم و به ان-تا-لو-پو (اندراب) می‌رسیم.

ان-تا-لو-پو (اندراب)

این منطقه، سرزمین قدیمی تو-هو-لو است. حدود ۳۰۰۰ لی وسعت دارد؛ پایتخت آن حدود ۱۴ یا ۱۵ لی وسعت دارد. حاکم مستقلی ندارد؛ بلکه تابع ترک‌ها (توه-کیوه) است. کوه‌ها و تپه‌ها به‌صورت زنجیره‌ای قرار دارند و دره‌ها آن‌ها را قطع می‌کنند. زمین قابل کشت بسیار محدود است. آب‌وهوای آن بسیار سخت است؛ باد و برف آن شدیداً سرد و خشن است؛ با این حال، کشور به‌طور منظم کشت می‌شود و محصول‌خیز است؛ برای گل‌ها و میوه‌ها نیز مناسب است. مردمان آن ذاتاً خشن و تندخو هستند. مردم عادی بی‌قید هستند و درست و نادرست را نمی‌شناسند. علاقه‌ای به دانش ندارند و خود را صرفاً وقف پرستش ارواح کرده‌اند. تعداد کمی از آنان به آیین بودا ایمان دارند. سه صومعه و ده‌ها راهب در آن وجود دارد. آنان تعالیم مکتب ماهاسانگهیکا (تا-چونگ-پو) را دنبال می‌کنند. یک استوپه نیز توسط آشوکا-راجا در آن ساخته شده است.

با حرکت به سمت شمال‌غرب، وارد دره‌ای می‌شویم، در امتداد گردنه‌ای کوهستانی پیش می‌رویم، از چند شهر کوچک عبور می‌کنیم و پس از حدود ۴۰۰ لی به کووه-سی-تو می‌رسیم.

کووه-سی-تو (خوست)

این نیز سرزمین قدیمی تو-هو-لو است. حدود ۳۰۰۰ لی وسعت دارد؛ پایتخت آن حدود ۱۰ لی وسعت دارد. حاکم مستقلی ندارد، بلکه تابع ترک‌هاست. منطقه‌ای کوهستانی است، با دره‌های محدود؛ از این‌رو، در معرض بادهای بسیار سرد قرار دارد. مقدار زیادی غله تولید می‌کند و گل‌ها و میوه‌ها فراوان‌اند. خلق‌وخوی مردم خشن و تندخو است؛ آنان بدون قانون زندگی می‌کنند. سه صومعه با تعداد اندکی راهب در آن وجود دارد.

با حرکت به سمت شمال‌غرب، در امتداد کوه‌ها و عبور از دره‌ها و گذر از چند شهر، پس از حدود ۳۰۰ لی به کشور هووه (قندز) می‌رسیم.

هووه (قندز)

این کشور نیز سرزمین قدیمی تو-هو-لو است. حدود ۳۰۰۰ لی وسعت دارد؛ شهر اصلی آن حدود ۱۰ لی وسعت دارد. حاکم مستقلی ندارد، بلکه تابع ترک‌هاست. زمین آن مسطح و هموار است. به‌گونه منظم کشت می‌شود و مقدار زیادی غله تولید می‌کند. درختان و بوته‌ها فراوان‌اند و گل‌ها و میوه‌ها به‌طرز شگفت‌انگیزی فراوان‌اند. آب‌وهوای آن ملایم و دلپذیر است؛ خلق‌وخوی مردم ساده و صادق است. مردمان آن ذاتاً تیز و شتاب‌زده هستند؛ با جامه‌های پشمی خود را می‌پوشانند. بسیاری از آنان به سه گوهر مقدس ایمان دارند و تعداد کمی به ارواح عبادت می‌کنند. ده صومعه با چند صد راهب در آن وجود دارد. آنان هم آیین وسیلهٔ بزرگ و هم وسیلهٔ کوچک را مطالعه می‌کنند و انضباط هر دو مکتب را تمرین می‌کنند.

پادشاه آن از طایفه ترک‌هاست؛ او بر همه پادشاهی‌های کوچک جنوب دروازه‌های آهنین حکومت می‌کند. او همواره محل اقامت خود را تغییر می‌دهد، مانند پرنده‌ای که آشیانه‌اش را جابه‌جا می‌کند و به‌گونه دایم در این شهر سکونت ندارد.

با حرکت به سمت شرق از این نقطه، وارد کوه‌های تسونگ-لینگ می‌شویم. این کوه‌ها در مرکز جامبودویپا قرار دارند. در جنوب با کوه‌های بزرگ پوشیده از برف هم‌مرز هستند؛ در شمال تا بحیره گرم (جهیل تیمورتو) و چشمه‌های هزارگانه امتداد دارند؛ در غرب تا سرزمین هووه و در شرق تا سرزمین او-چا (اوچ) کشیده شده‌اند. از شرق به غرب و از شمال به جنوب، این کوه‌ها به‌گونه مساوی چند هزار لی امتداد دارند و دارای صدها قله‌ی تند و دره‌های تاریک هستند. ارتفاعات کوه‌ها به‌سبب یخچال‌ها و برف‌های یخ‌زده خطرناک شده‌اند. بادهای سرد با شدت می‌وزند. چون این سرزمین مقدار زیادی پیاز تولید می‌کند، آن را تسونگ-لینگ می‌نامند؛ یا چون صخره‌های این کوه‌ها رنگی مایل به سبزآبی دارند، از این‌رو نیز این نام را گرفته‌اند.

با حرکت حدود ۱۰۰ لی به سمت شرق، به سرزمین مونگ-کین می‌رسیم.

مونگ-کین (منجان)

این سرزمین، قلمروی قدیمی کشور تو-هو-لی است. حدود ۴۰۰ لی وسعت دارد. شهر اصلی آن حدود ۱۵ یا ۱۶ لی محیط دارد. خاک و آداب مردم آن تا حد زیادی شبیه کشور هووه است. فرمانروای مستقلی ندارد، بلکه تابع ترک‌ها هستند.

با حرکت به سمت شمال، به سرزمین او-لی-نی می‌رسیم.

او-لی-نی (اهرینگ)

این سرزمین، قلمروی قدیمی تو-هو-لو است. دو سوی رود اکسوس را در بر می‌گیرد. حدود ۳۰۰ لی وسعت دارد؛ شهر اصلی آن حدود ۱۴ یا ۱۵ لی محیط دارد. خاک و آداب مردم آن بسیار شبیه کشور هووه است.

با حرکت به سمت شرق، به هو-لو-هو می‌رسیم.

هو-لو-هو (راغ)

این سرزمین، قلمروی قدیمی تو-هو-لو است. در شمال با رود اکسوس (فو-تسو، وخشو) هم‌مرز است. حدود ۲۰۰ لی وسعت دارد. شهر اصلی آن حدود ۱۴ یا ۱۵ لی محیط دارد. محصولات خاک و آداب مردم آن بسیار شبیه کشور هووه است.

با حرکت به سمت شرق از کشور مونگ-کین، از گذرگاه‌های کوهستانی بلند عبور کرده، وارد دره‌های عمیق می‌شویم و پس از گذر از نواحی و شهرهای مختلف، حدود ۳۰۰ لی بعد به سرزمین کی-لی-سی-مو می‌رسیم.

کی-لی-سی-مو (خریشما یا کشم)

این سرزمین، قلمروی قدیمی تو-هو-لو است. از شرق به غرب حدود ۱۰۰۰ لی و از شمال به جنوب حدود ۳۰۰ لی وسعت دارد. پایتخت آن حدود ۱۵ یا ۱۶ لی محیط دارد.

خاک و آداب مردم آن مانند مونگ-کین است، با این تفاوت که مردم آن ذاتاً تندخو و خشن هستند.

با حرکت به سمت شمال‌شرق، به پادشاهی پو-لی-هو (بولور) می‌رسیم.

پو-لی-هو (بولور)

این سرزمین، قلمروی قدیمی تو-هو-لو است. از شرق به غرب حدود ۱۰۰ لی و از شمال به جنوب حدود ۳۰۰ لی وسعت دارد. شهر اصلی آن حدود ۲۰ لی محیط دارد. محصولات خاک و آداب مردم آن مانند کی-لی-سی-مو است.

با حرکت به سمت شرق از کی-لی-سی-مو، پس از عبور از کوه‌ها و دره‌ها به‌مدت حدود ۳۰۰ لی، به سرزمین هی-مو-تا-لو می‌رسیم.

هی-مو-تا-لو (هیماتالا)

این سرزمین، قلمروی قدیمی کشور تو-هو-لو است. حدود ۳۰۰ لی وسعت دارد. توسط کوه‌ها و دره‌ها تقسیم شده است. خاک آن حاصل‌خیز و مناسب برای کشت غلات است. مقدار زیادی گندم زمستانی تولید می‌کند. همه نوع گیاه رشد می‌کند و انواع میوه‌ها به‌وفور می‌رویند. آب‌وهوای آن سرد است؛ خلق‌وخوی مردم آن خشن و شتاب‌زده است. میان درست و نادرست تفاوتی قائل نیستند. ظاهرشان عامیانه و پست است. در رفتار و آداب و در لباس‌های از پشم، پوست و نمد، شبیه ترک‌ها هستند. زنان‌شان بر روی سرپوش خود شاخ چوبی به طول حدود سه فت می‌گذارند. این شاخ دو شاخه در جلو دارد که نماد پدر و مادر شوهر است. شاخ بالایی نشان‌دهنده پدر و شاخ پایینی نشاندهنده مادر است. هرکدام از این دو که زودتر فوت کند، یکی از شاخ‌ها برداشته می‌شود و وقتی هر دو فوت کنند، این سبک سرپوش کنار گذاشته می‌شود.

نخستین پادشاه این سرزمین، یک ساکیا بوده است؛ بی‌باک و دلیر. در غرب کوه‌های تسونگ-لینگ، بیشتر مردم زیر فرمان او درآمدند. مرزهای آن به ترک‌ها نزدیک بود، از

این‌رو آداب پست آنان را پذیرفتند و در برابر حملات‌شان از مرز خود محافظت کردند. بنابراین مردم این پادشاهی در نواحی مختلف پراکنده شدند و ده‌ها شهر مستحکم داشتند که هرکدام زیر فرمان یک رئیس جداگانه بود. مردم در چادرهای نمدی زندگی می‌کنند و زندگی کوچ‌نشینی دارند.

این پادشاهی در سمت غرب، با سرزمین کی-لی-سی-مو هم‌مرز است. با حرکت حدود ۲۰۰ لی از آن، به سرزمین پو-تو-چانگ-نا (بدخشان) می‌رسیم.

پو-تو-چنگ-نا (بدخشان)

این پادشاهی، قلمرو قدیمی کشور تو-هو-لو است؛ حدود ۲۰۰۰ لی وسعت دارد و پایتخت آن که در لبهٔ پرتگاه کوهستانی قرار گرفته، حدود ۶ یا ۷ لی محیط دارد. این سرزمین با کوه‌ها و دره‌ها شکافته شده و وسعتی بزرگ از ریگ و سنگ آن را پوشانده است. خاک آن برای کشت لوبیا و گندم مناسب است؛ همچنین مقدار زیادی انگور، شفتالوی خمیل، آلوها وغیره تولید می‌کند. آب‌وهوای آن بسیار سرد است. مردمان آن ذاتاً خشن و شتاب‌زده هستند؛ آداب‌شان بی‌نظم است؛ از نوشتار و هنر بی‌خبرند؛ ظاهرشان پست و فرومایه است؛ و بیشتر جامه‌های پشمی می‌پوشند. سه یا چهار صومعه در آن وجود دارد، با پیروان بسیار اندک. پادشاه آن صادق و مخلص است و ایمان عمیقی به سه گوهر مقدس دارد.

با حرکت به سمت جنوب‌شرق و عبور از کوه‌ها و دره‌ها، پس از حدود ۲۰۰ لی، به کشور این-پو-کین (یمگان) می‌رسیم.

این-پو-کین (یمگان)

این کشور نیز قلمرو قدیمی تو-هو-لو است؛ حدود ۱۰۰۰ لی وسعت دارد. پایتخت آن حدود ۱۰ لی محیط دارد. رشته‌ای از تپه‌ها و دره‌ها در سراسر کشور امتداد دارد، با نوارهای باریکی از زمین قابل کشت. از نظر محصولات خاک، آب‌وهوا و خلق‌وخوی

مردم، تفاوت چندانی با کشور بدخشان ندارد؛ تنها زبان‌شان اندکی متفاوت است. پادشاه آن خشن و شتاب‌زده است و میان درست و نادرست تفاوتی نمی‌داند.

با حرکت به سمت جنوب‌شرق، در امتداد کوه‌ها و عبور از دره‌ها و گذر از راه‌های باریک و دشوار به‌مدت حدود ۳۰۰ لی، به کشور کیو-لانگ-نا می‌رسیم.

کیو-لانگ-نا (کوران)

این کشور نیز قلمرو قدیمی تو-هو-لو است؛ حدود ۲۰۰۰ لی وسعت دارد. از نظر خاک، کوه‌ها و دره‌ها، آب‌وهوا و فصل‌ها، شبیه کشور این-وکان است. آداب مردم بی‌نظم است؛ خلق‌وخوی‌شان زمخت و خشن است؛ بیشترشان به دین توجهی ندارند؛ تعداد کمی به آیین بودا ایمان دارند. ظاهر مردم ناخوشایند و نازیباست؛ بیشتر جامه‌های پشمی می‌پوشند. در یکی از غارهای کوهستانی، مقدار زیادی طلای خالص استخراج می‌شود؛ سنگ‌ها را می‌شکنند و سپس طلا را به‌دست می‌آورند. صومعه‌ها اندک‌اند و راهبان بسیار کم هستند. پادشاه آن صادق و ساده‌دل است و احترام عمیقی به سه گوهر مقدس دارد.

با حرکت به سمت شمال‌شرق، پس از عبور از کوه‌ها و دره‌ها و گذر از راهی پرتگاه‌دار و خطرناک به‌مدت حدود ۵۰۰ لی، به پادشاهی تا-مو-سی-تیه-تی می‌رسیم.

تا-مو-سی-تیه-تی (تاماستیتی؟)

این کشور میان دو کوه واقع شده و قلمرو قدیمی تو-هو-لو است. از شرق به غرب حدود ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ لی امتداد دارد؛ از شمال به جنوب تنها ۴ یا ۵ لی عرض دارد و در باریک‌ترین نقطه، کمتر از یک لی. در امتداد رود اکسوس (فو-تسو) قرار دارد و مسیر پیچ‌درپیچ آن را دنبال می‌کند. با تپه‌های با ارتفاع‌های گوناگون شکافته شده و سطح خاک آن با ریگ و سنگ پوشیده شده است. بادهای آن یخ‌زده و شدید هستند. با آن‌که زمین را کشت می‌کنند، تنها مقدار کمی گندم و حبوبات تولید می‌شود. درختان جنگلی اندک‌اند، اما

گل‌ها و میوه‌ها فراوان‌اند .در این‌جا اسب شین پرورش می‌یابد؛ با آن‌که کوچک‌اند، اما مسافت‌های طولانی را به‌راحتی طی می‌کنند.

خلق‌وخوی مردم بی‌توجه به آداب است؛ مردمان آن زمخت و خشن هستند؛ ظاهرشان پست و فرومایه است؛ جامه‌های پشمی می‌پوشند. چشمان بیشترشان آبی‌رنگ است و از این نظر با مردم دیگر کشورها تفاوت دارند. حدود ده صومعه در آن وجود دارد، با راهبان بسیار اندک.

پایتخت این کشور هوان-تو-تو نام دارد. در مرکز آن، صومعه‌ای قرار دارد که توسط یکی از پادشاهان پیشین ساخته شده است. در ساخت آن، دامنهٔ کوه را شکافتند و دره را پر کردند. پادشاهان اولیهٔ این کشور پیرو آیین بودا نبودند، بلکه تنها به ارواحی که توسط غیرمؤمنان پرستش می‌شدند قربانی می‌کردند؛ اما طی چند قرن، قدرت تبدیل‌کنندهٔ قانون راستین در این سرزمین گسترش یافته است.

در آغاز، پسر پادشاه که بسیار مورد محبت او بود، به بیماری سختی دچار شد؛ پادشاه تمام مهارت‌های پزشکی را به‌کار گرفت، اما هیچ سودی نداشت. سپس، پادشاه شخصاً به معبد دیوا رفت تا عبادت کند و راهی برای درمان فرزندش بجوید. در این هنگام، رئیس معبد به‌نام روح سخن گفت و گفت: «پسر تو قطعاً بهبود خواهد یافت؛ دلت آرام باشد».

پادشاه با شنیدن این سخن، بسیار خوشحال شد و به‌سوی خانه بازگشت. در راه، با راهب بودایی، شامان، روبه‌رو شد که رفتار و ظاهرش آرام و چشمگیر بود. پادشاه از دیدن ظاهر و لباس او شگفت‌زده شد و پرسید از کجا آمده و به کجا می‌رود. راهب که به میوهٔ مقدس (آرهات‌شدن) رسیده بود، قصد داشت قانون بودا را گسترش دهد و از این‌رو آن ظاهر و رفتار را اختیار کرده بود. او پاسخ داد: «من شاگرد تاتهاگاتا هستم و مرا بیکشو می‌نامند».

پادشاه که بسیار نگران بود، بلافاصله پرسید: «پسرم به‌شدت بیمار است؛ نمی‌دانم زنده است یا مرده. آیا بهبود خواهد یافت»؟ راهب پاسخ داد: «شاید بتوانی ارواح نیاکانت را از

مرگ بازگردانی، اما نجات پسر محبوبت دشوار است». پادشاه گفت: «روح آسمانی به من اطمینان داده که او نخواهد مرد، اما راهب می‌گوید که خواهد مرد؛ از این دو استاد دینی، نمی‌دانم به کدام باور کنم».

وقتی به کاخ رسید، دید که پسر محبوبش مرده است. جسد را پنهان کرد، هیچ مراسم خاکسپاری برگزار نکرد و دوباره از کشیش معبد دیوا در بارهٔ او پرسید. کشیش پاسخ داد: «او نخواهد مرد؛ قطعاً بهبود خواهد یافت».

پادشاه با خشم کشیش را گرفت و گفت: «تو و همراهانت فریبکاران وحشتناکی هستید؛ وانمود می‌کنید مذهبی هستید، اما دروغ می‌گویید. پسرم مرده است و با این‌حال می‌گویید قطعاً بهبود خواهد یافت. چنین دروغی قابل تحمل نیست؛ کشیش معبد باید کشته شود و ساختمان آن نابود گردد». سپس، کشیش را کشت و مجسمهٔ معبد را به رود اکسوس افکند.

در بازگشت، بار دیگر با راهب بودایی روبه‌رو شد؛ با دیدن او خوشحال شد و با احترام به خاک افتاد و گفت: «تا کنون، نادانانه پیرو راهی نادرست بودم. با آن‌که مدت‌ها در پیچ‌وخم‌های خطا سرگردان بودم، اکنون تغییری حاصل شده است. از تو خواهش می‌کنم با من به خانه‌ام بیایی».

راهب/شامان دعوت را پذیرفت و به کاخ رفت. پس از پایان مراسم خاک‌سپاری، پادشاه به راهب گفت: «جهان انسان‌ها آشفته است؛ تولد و مرگ بی‌وقفه جریان دارد. پسرم بیمار بود و پرسیدم آیا نزد من خواهد ماند یا خواهد رفت و روح دروغگو گفت قطعاً بهبود خواهد یافت؛ اما سخن نخست تو درست بود و نه دروغ. بنابراین، آیینی که تو تعلیم می‌دهی، شایستهٔ احترام است. لطفاً مرا، با آن‌که فریب خورده‌ام، به‌عنوان شاگرد بپذیر».

او همچنین از شامان خواست که طرح و اندازه‌های صومعه‌ای را تعیین کند؛ سپس، طبق ابعاد صحیح، آن بنا را ساخت و از آن زمان تا کنون، قانون بودا در این سرزمین شکوفا شده است.

در مرکز صومعهٔ قدیمی، ویهارای قرار دارد که توسط همان آرهات ساخته شده است. در ویهارا، مجسمه‌ای سنگی از بودا قرار دارد؛ بالای آن، پوششی دایره‌ای از مس زراندود قرار دارد که با گوهرها تزئین شده است. هنگامی که مردم در حال عبادت، دور مجسمه می‌گردند، آن پوشش نیز می‌چرخد؛ و وقتی توقف می‌کنند، پوشش نیز متوقف می‌شود. این معجزه قابل توضیح نیست.

طبق گفتهٔ مردم قدیمی، گفته می‌شود که نیروی دعای مردی مقدس این معجزه را پدید آورده است. برخی دیگر می‌گویند مکانیزم پنهانی در کار است؛ اما با نگاه به دیوارهای سنگی محکم تالار و پرسجو از مردم در بارهٔ دانش‌شان از چنین مکانیزمی، هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای حاصل نمی‌شود.

با ترک این کشور و عبور از کوه بزرگی به سمت شمال، به کشور شی-کی-نی (شیخنان) می‌رسیم.

شی-کی-نی (شیخنان)

این کشور حدود ۲۰۰۰ لی وسعت دارد؛ شهر اصلی آن ۵ یا ۶ لی محیط دارد. کوه‌ها و دره‌ها به‌صورت پیوسته در سراسر آن امتداد دارند؛ زمین‌های بایر آن با ریگ و سنگ پوشیده شده‌اند. مقدار زیادی گندم و لوبیا در آن کشت می‌شود، اما برنج اندک است. درختان کم‌اند، گل‌ها و میوه‌ها نیز فراوان نیستند. آب‌و‌هوای آن بسیار سرد است؛ مردمان آن خشن و دلیر هستند. قتل و دزدی را بی‌اهمیت می‌دانند؛ از آداب نیک یا عدالت بی‌خبرند و میان درست و نادرست تفاوتی نمی‌گذارند. در بارهٔ سعادت و شقاوت آینده دچار فریب‌اند و تنها از مصیبت‌های حاضر می‌ترسند. ظاهرشان پست و فرومایه است؛ جامه‌های‌شان از پشم یا پوست ساخته شده است. خط نوشتاری‌شان مانند ترک‌هاست، اما زبان گفتاری‌شان متفاوت است.

با عبور از کوه بزرگی در جنوب پادشاهی تا-مو-سی-تی-تی، به کشور شانگ-می می‌رسیم.

شانگ-می (شامبهی)

این کشور حدود ۲۵۰۰ یا ۲۶۰۰ لی وسعت دارد. با کوه‌ها و دره‌ها شکافته شده و دارای تپه‌های با ارتفاع گوناگون است. همه نوع غله در آن کشت می‌شود؛ لوبیا و گندم فراوان‌اند؛ انگور بسیار دارد. این کشور ارسنیک/زرنیخ زرد تولید می‌کند؛ با حفاری در صخره‌ها و شکستن سنگ‌ها آن را به‌دست می‌آورند .ارواح کوهستانی خبیث و شرور هستند و اغلب مصیبت‌های بر کشور وارد می‌کنند.

هنگام ورود به کشور، قربانی‌های برای ارواح کوهستانی تقدیم می‌شود؛ پس از آن، سفر با موفقیت همراه است. اگر قربانی داده نشود، باد و ژاله به مسافران حمله می‌کنند. آب‌وهوای آن بسیار سرد است؛ رفتار مردم سریع است و خلق‌وخوی‌شان صادق و ساده‌دل . در رفتارشان قواعد آداب یا عدالت وجود ندارد؛ دانش‌شان اندک است و در هنرها توانایی کمی دارند. خط نوشتاری‌شان مانند کشور تو-هو-لو است، اما زبان گفتاری‌شان اندکی متفاوت است. جامه‌های‌شان بیشتر از پارچه‌های پشمی ساخته شده است. پادشاه آن از نژاد ساکیا است؛ او بسیار به آیین بودا ارج می‌نهد. مردم نیز از او پیروی می‌کنند و همه دارای ایمان صادقانه هستند. در این کشور دو صومعه با پیروان بسیار اندک وجود دارد.

در شمال‌شرق مرزهای این کشور، با عبور از کوه‌ها و دره‌ها و پیشروی در راهی خطرناک و پرتگاه‌دار، پس از حدود ۷۰۰ لی، به درهٔ پو-می-لو (پامیر) می‌رسیم.

این دره حدود ۱۰۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۱۰۰ لی از شمال به جنوب امتداد دارد؛ در باریک‌ترین نقطه، کمتر از ۱۰ لی عرض دارد. در میان کوه‌های برفی واقع شده و از این‌رو آب‌وهوای آن سرد است و بادها پیوسته می‌وزند .برف در تابستان و بهار می‌بارد؛ شب و روز، باد شدید می‌وزد. خاک آن آغشته به نمک است و با ریگ و سنگریزه پوشیده شده است. غلاتی که کشت می‌شوند، نمی‌رسند؛ درختان و بوته‌ها نادرند؛ تنها بیابانی پیوسته است، بدون هیچ سکنه‌ای.

در مرکز درهٔ پامیر، دریاچهٔ بزرگ اژدها (ناگاهرادا) قرار دارد؛ از شرق به غرب حدود ۳۰۰ لی و از شمال به جنوب حدود ۵۰ لی وسعت دارد. در میان کوه‌های بزرگ تسونگ لینگ واقع شده و نقطهٔ مرکزی جامبودویپا است. زمین آن بسیار بلند است؛ آب آن زلال و شفاف مانند آینه است؛ عمق آن قابل اندازه‌گیری نیست؛ رنگ دریاچه آبی تیره است؛ طعم آب شیرین و نرم است. در آب آن، ماهی‌های کاو-کی (عنکبوت‌کوسه)، اژدهاها، تمساح‌ها، لاک‌پشت‌ها پنهان‌اند؛ بر سطح آن، مرغابی‌ها، قازهای وحشی، درناها وغیره شناورند؛ تخم‌های بزرگ در بیابان‌های وحشی، میان بوته‌های باتلاقی، یا در جزایر ریگی پنهان‌اند.

در غرب دریاچه، رودخانه‌ای بزرگ وجود دارد که به سمت غرب جریان دارد و تا مرزهای شرقی پادشاهی تا-مو-سی-تی-تی می‌رسد، در آن‌جا به رود اکسوس (فو-تسو) می‌پیوندد و همچنان به سمت غرب جریان دارد. بنابراین، در این سوی دریاچه، همه رودها به سمت غرب جریان دارند.

در شرق دریاچه، رودخانه‌ای بزرگ وجود دارد که به سمت شمال‌شرق جریان دارد و تا مرزهای غربی کشور کی-شا (کاشغر؟) می‌رسد، در آن‌جا به رود سی-تو (سیتا) می‌پیوندد و به سمت شرق جریان دارد؛ بنابراین، در سمت چپ دریاچه، همه رودها به سمت شرق جریان دارند.

با عبور از کوهی در جنوب درهٔ پامیر، به کشور پو-لو-لو (بولور) می‌رسیم؛ در آن‌جا مقدار زیادی طلا و نقره یافت می‌شود؛ طلا به رنگ سرخ آتشین است.

با ترک مرکز این دره و حرکت به سمت جنوب‌شرق، در طول مسیر هیچ محل مسکونی یا روستایی وجود ندارد. با صعود از کوه‌ها، عبور از پرتگاه‌ها و مواجهه با یخ و برف، پس از طی ۵۰۰ لی، به پادشاهی کی-پان-تو می‌رسیم.

زندگینامه هیوان تسیانگ

THE

LIFE OF HIUEN-TSIANG.

BY THE

SHAMANS HWUI LI AND YEN-TSUNG.

WITH A PREFACE CONTAINING AN ACCOUNT OF THE WORKS OF I-TSING

BY

SAMUEL BEAL, B.A., D.C.L.

PROFESSOR OF CHINESE, UNIVERSITY COLLEGE, LONDON,
RECTOR OF GREENS NORTON, NORTHAMPTONSHIRE, ETC. ETC.

LONDON:
TRÜBNER & CO., LUDGATE HILL.
1888.

پیشگفتار برگردان انگلیسی

جلد حاضر به‌منظور تکمیل اثر «تاریخ سفرهای هیوان تسیانگ» (سی-یو-کی) تهیه شده است که پیش‌تر توسط انتشارات تروبنر در دو جلد نشر شده و با عنوان «گزارش‌های بودایی از جهان غربی» شناخته می‌شود. متن اصلی که ترجمه از آن صورت گرفته، با عنوان «تاریخ استاد قانون سه پیتاکا از معبد مهربانی بزرگ» شناخته می‌شود. این اثر در ابتدا احتمالاً در قالب پنج فصل توسط هویی-لی، یکی از شاگردان هیوان-تسیانگ، نوشته شده و سپس توسط ییِن-تسونگ، یکی دیگر از پیروان او گسترش یافته و در قالب ده فصل تکمیل شده است. یین-تسونگ توسط شاگردان هویی-لی انتخاب شد تا برگ‌های را که استادشان نوشته و در غاری پنهان کرده بود، بازآرایی و اصلاح کند. او یک مقدمه و پنج فصل تکمیلی به آن افزود. این پنج فصل افزوده‌شده احتمالاً همان‌های هستند که پس از شرح بازگشت هیوان-تسیانگ از هند آمده‌اند و به فعالیت‌های ترجمه‌ای او در چین مربوط می‌شوند. من ضرورتی ندیدم که این بخش از متن اصلی را بازتولید کنم؛ هدف من صرفاً تکمیل «گزارش‌های» بوده که پیش‌تر در بارهٔ هند منتشر شده‌اند.

مشخص خواهد شد که تاریخ‌نگاری هویی-لی اغلب سفرهای هیوان-تسیانگ را توضیح داده یا روشن می‌سازد. یین-تسونگ به‌وضوح از متون یا منابع دیگر نیز بهره گرفته است. این امر به‌ویژه در مورد تاریخ معبد نالندا در فصل سوم کتاب، در مقایسه با کتاب نهم از «گزارش‌ها»، صدق می‌کند...

سفر هیوان تسیانگ از چین به هند

ترک‌ها آتش را می‌پرستند؛ آن‌ها از چوکی‌های چوبی استفاده نمی‌کنند، زیرا چوب حاوی آتش است و بنابراین حتی در عبادت نیز هرگز نمی‌نشینند، بلکه فقط حصیرهای نرم روی زمین پهن می‌کنند و مراسم را به این صورت انجام می‌دهند. اما به‌خاطر احترام به استاد قانون، یک گرم‌کن آهنی با پوشش ضخیم آوردند و از او خواستند روی آن بنشیند.

مدتی بعد، هیئت چینی و نمایندگان «کاو-چانگ» با نامه‌های معرفی و هدایا وارد شدند. خان شخصاً نامه‌ها و هدایا را بررسی کرد و بسیار خشنود شد؛ سپس دستور داد نمایندگان بنشینند و با صدای موسیقی برای‌شان شراب آوردند.

خان همراه با وزیرانش به نمایندگان شراب نوشاند، در حالی که برای استاد قانون، آب انگور آوردند. پس از آن، همه با هم نوشیدند، یکی پس از دیگری جام‌ها را پر و خالی کردند و هر لحظه شور و نشاط بیشتر شد. در تمام این مدت، صدای انواع موسیقی (کین، مای، لی وغیره) به‌گونه آشفته طنین‌انداز بود. اگرچه موسیقی از نوع رایج بربرها بود، اما با این حال برای گوش و چشم بسیار سرگرم‌کننده بود و اندیشه و ذهن را خوشحال می‌کرد.

پس از مدتی، غذاهای دیگری مانند ران‌های پخته‌شده گوسفند و گوساله آوردند که در برابر مهمانان انباشته شد؛ اما برای استاد قانون، پذیرایی جداگانه‌ای ترتیب دادند که شامل خوراکی‌های پاک مانند کیک برنجی، قیماق، شکر-قند، چوب‌های عسلی (قند-جو؟)، کشمش و غیره بود.

وقتی ضیافت به پایان رسید، دوباره شراب انگور را گرداندند و سپس از استاد قانون خواستند آموزه‌های دینی را بیان کند. او برای پند دادن، در باره ده فرمان (دساسیلام)، عشق به حفظ زندگی، پارامیتاها و اعمالی که به رهایی نهایی منجر می‌شود سخن گفت. خان دستانش را بلند کرد، با فروتنی به زمین سجده کرد و با شادی آموزه‌های استاد را پذیرفت.

خان پس از چند روز اقامت، او را تشویق کرد که به‌گونه کامل در آنجا بماند و گفت: «جناب! نیازی نیست به هند (این-تو-کیا-کوو) بروید؛ آن کشور بسیار گرم است، ماه دهم آنجا به گرمی ماه پنجم ماست. با توجه به ظاهر شما، می‌ترسم زیر فشار آب‌وهوا دوام نیاورید. مردمان آنجا سیاه‌پوستان برهنه‌ای هستند که هیچ آداب ندارند و شایسته نگاه کردن نیستند»!

استاد پاسخ داد: «با وجود همه این‌ها، آرزو دارم بر آثار مقدس نظر افکنم و با اشتیاق در جستجوی قانون باشم».

سپس خان دستور داد در ارتش کسی را بیابند که به زبان چینی و زبان‌های دیگر آشنا باشد. جوانی را یافتند که سال‌ها در چنگان زندگی کرده و زبان چینی را به‌خوبی می‌دانست. او با عنوان مو-تو-تا-کوان منصوب شد تا نامه‌های معرفی برای کشورهای مختلف تهیه کند و استاد را تا پادشاهی کاپیسا همراهی کند.

افزود بر این، خان به هیوان تسیانگ یک دست کامل لباس از ساتن قرمز و پنجاه قطعه ابریشم داد؛ سپس شخصا همراه با افسرانش او را تا حدود ده لی بدرقه کرد.

از آنجا، با حرکت به سمت غرب حدود ۴۰۰ لی، به پینگ-یو رسید. این مکان «هزار چشمه» نیز نامیده می‌شود. منطقه‌ای به وسعت چند صد لی مربع است. در اینجا چشمه‌ها و استخرهای فراوانی و درختانی با سرسبزی و بلندی شگفت‌انگیز وجود دارد. رطوبت خنک و دل‌پذیر آن را به مکانی مناسب برای خان تبدیل کرده تا از گرمای تابستان دوری کند.

از پینگ-یو، با پیشروی به سمت غرب ۱۵۰ لی، به شهر تا-لو-سی (تاراس) می‌رسیم؛ سپس با حرکت جنوب‌غربی ۲۰۰ لی، به شهر پیه-شووی؛ دوباره با حرکت جنوب‌غربی ۲۰۰ لی، به شهر کونگ-یو؛ سپس با حرکت به سمت جنوب ۵۰ لی، به پادشاهی نو-چی-کین»؛ و در نهایت با حرکت به سمت غرب ۲۰۰ لی، به پادشاهی چه-شی می‌رسیم. این کشور به سرزمین سنگ معروف است و در غرب آن، رودخانه یه-یه (یا شی-شی) جریان دارد.

دوباره حدود هزار لی به سمت غرب حرکت کرده، به پادشاهی سو-تو-لی-سه-نا می‌رسیم. این پادشاهی از سمت شرق با رود ییه-ییه هم‌مرز است. این رود از فلات شمالی کوه‌های تسونگ-لینگ سرچشمه گرفته و به سمت شمال‌غرب جریان دارد.

دوباره به سمت شمال‌غرب حرکت کرده، وارد بیابانی بزرگ و بی‌آب و علف می‌شویم. مسیر را با استخوان‌های که در راه باقی مانده‌اند تشخیص می‌دهیم. پس از حدود ۵۰۰ لی، به کشور سا-مو-کین می‌رسیم [نام این کشور به‌معنای «کشور خوشبخت» است].

در این کشور، پادشاه و مردم به قانون بودا ایمان ندارند؛ بلکه آیین‌شان قربانی‌کردن برای آتش است. در این‌جا دو بنیاد مذهبی وجود دارد، اما هیچ راهبی در آن‌ها سکونت ندارد . اگر راهبان بیگانه بخواهند در آن‌جا پناه بگیرند، بومیان با آتش شعله‌ور آن‌ها را تعقیب می‌کنند و اجازهٔ اقامت نمی‌دهند.

استاد قانون، در نخستین ورودش، با بی‌اعتنایی پادشاه روبرو شد؛ اما پس از نخستین شب اقامت، برای پادشاه در بارهٔ سرنوشت انسان‌ها و دیواها سخن گفت؛ فضایل بودا را ستود و با موعظه‌ای در بارهٔ ارزش‌های دینی، سخنرانی کرد. پادشاه خوشحال شد و اجازه خواست تا به‌عنوان شاگرد، اصول اخلاقی را بپذیرد و از آن زمان، احترام زیادی برای استاد قایل شد.

دو شاگرد جوان به معبد رفتند تا عبادت کنند؛ اما بومیان دوباره با آتش شعله‌ور آن‌ها را تعقیب کردند. این دو سرامنیرا (راهبان جوان) نزد پادشاه بازگشتند و ماجرا را گفتند. پادشاه، پس از شنیدن آن، دستور داد آتش‌افروزان را دستگیر کنند؛ پس از آن، مردم را گرد آورد و دستور داد دست‌های مجرمان را قطع کنند. اما استاد قانون که می‌خواست آنان را به زندگی نیکو دعوت کند، با مثله‌کردن بدن‌شان مخالفت کرد و آنان را نجات داد. پادشاه، پس از لت‌وکوب شدید آنان، از شهر اخراج‌شان کرد.

از این واقعه، طبقات بالا و پایین با احترام به استاد نگاه کردند و همه خواستار آموزش در آیین شدند. بنابراین، با دعوت از جمعی بزرگ، بسیاری از آنان را به مقام راهبی پذیرفت

و در صومعه‌ها مستقر کرد. به این ترتیب، او دل‌های منحرف‌شان را دگرگون کرد و آداب ناپسندشان را اصلاح نمود. این‌چنین بود در هر جایی که می‌رفت.

دوباره حدود ۳۰۰ لی به سمت غرب حرکت کرده، به کیوه-شوانگ-نی-کیا رسید. دوباره حدود ۲۰۰ لی به سمت غرب حرکت کرده، به پادشاهی هو-هان می‌رسیم [یعنی «کشور شرق»]. دوباره حدود ۴۰۰ لی به سمت غرب حرکت کرده، به کشور پو-هو می‌رسیم [یعنی «کشور میانی»]. دوباره حدود ۱۰۰ لی به سمت غرب حرکت کرده، به کشور فا-تی می‌رسیم [یعنی «کشور غربی»].

دوباره حدود ۵۰۰ لی به سمت غرب حرکت کرده، به پادشاهی هو-لی-سیه-می-کیا (خوارزم) می‌رسیم. این کشور از سمت شرق با رود پو-تسو (آکسوس) هم‌مرز است.

دوباره حدود ۳۰۰ لی به سمت جنوب‌غرب حرکت کرده، به کشور کیه-شوانگ-نا (کیش) می‌رسیم. دوباره حدود ۲۰۰ لی به سمت جنوب‌غرب حرکت کرده، وارد کوهستان‌ها می‌شویم. مسیر کوهستانی عمیق و خطرناک است؛ در برخی نقاط، به‌سختی برای عبور انسان‌ها کافی است و افزون بر آن، بدون گیاه و آب است. پس از حدود ۳۰۰ لی عبور از کوه‌ها، به دروازه‌های آهنین می‌رسیم. در این‌جا، صخره‌های عمودی مانند دیوارهای در دو سوی مسیر قرار دارند که عبوری باریک را فراهم می‌کنند. سنگ‌ها سرشار از آهن هستند و از آن‌ها استخراج می‌شود. در دو سوی دیوار، درهای چوبی دولنگه‌ای نصب شده‌اند که زنگ‌های آهنی بسیاری از آن‌ها آویزان است؛ از همین‌رو، نام «دروازه‌های آهنین» بر آن نهاده‌اند. این مکان، مانعی برای پیشروی ترکان است.

پس از عبور از دروازه‌های آهنین، به کشور تو-هو-لو می‌رسیم [که قبلا به‌اشتباه «تو-فو-لو» نوشته شده بود]. از آن‌جا، پس از طی چند صد لی، از رود آکسوس عبور کرده و به پادشاهی هوو (قندز) می‌رسیم. این‌جا اقامتگاه پسر بزرگ خان ییه-هو به‌نام تا-تو-شیه بود [«شیه» یک عنوان رسمی است]. او کسی بود که با خواهر پادشاه کایو-چانگ ازدواج کرده بود.

افزون بر این، پادشاه کایو-چانگ نامه‌های به این مکان فرستاده و استاد قانون را سفارش کرده بود. هنگام ورود استاد، شاهزاده خانم هو-کیا-تون درگذشته و تا-تو-شیه بیمار بود. وقتی شنید که استاد قانون از کایو-چانگ با نامه‌های برای خودش و همسرش آمده، از اندوه بی‌تاب شد، استاد را فراخواند و گفت:

«بندهٔ فروتن شما با دیدن شما، بینایی یافته است! ای‌کاش اندکی در این‌جا بمانید و استراحت کنید. اگر سلامت خود را بازیافتم، شخصاً شما را به کشور برهمنان خواهم برد».

در آن زمان، راهبی برهمن نیز آمده بود تا افسون‌های بخواند که به‌تدریج بیماری شاهزاده را کاهش داد. پس از آن، شاهزاده با خواهر کوچک‌تر شاهزاده خانم هو-کیا-تون ازدواج کرد. اما او، به تحریک پسر خواهرش (که درگذشته بود)، سمی تهیه کرد و شوهرش را کشت. پس از مرگ شیه، شاهزاده خانم کایو-چانگ تنها یک فرزند خردسال و خواهرزاده‌ای که لقب تیلیه داشت، با خشونت حکومت را تصاحب کرد و شیه شد؛ سپس با نامادری‌اش ازدواج کرد.

در زمان برگزاری مراسم خاکسپاری شاهزاده فقید، هیوان-تسنگ بیش از یک ماه در آن‌جا توقف داشت.

در آن زمان، راهبی به‌نام تا-مو-سانگ-کیا (دارماسینها) در این کشور اقامت داشت. او برای آموزش به هند سفر کرده بود؛ در آن‌سوی کوه‌های تسونگ-لینگ، او را با لقب فا-تسیانگ می‌شناختند (یعنی «هنرمند قانون» یا «قانون‌گذار»). راهبان مناطق سو-لیه (کاشغر) و یو-تین (ختن) جرأت بحث با او را نداشتند.

استاد قانون (هیوان-تسیانگ)، برای سنجش عمق یا سطح دانش او، فرستادگانی نزدش فرستاد تا بپرسند چند سوترا یا ساسترا را می‌تواند توضیح دهد. شاگردانی که اطراف او بودند، با شنیدن این پیام، دلخور شدند؛ اما دارماسینها با لبخند پاسخ داد: «هر کدام را بخواهید، می‌توانم توضیح دهم».

استاد قانون، چون می‌دانست او با آیین بزرگ (ماهایانا) آشنا نیست، پرسش‌هایش را به‌سمت ویبهاشا و دیگر سوتراهای مربوط به آیین کوچک (هینایانا) برد. این پرسش‌ها که پاسخ‌دادن به آن‌ها آسان نبود، باعث شد دارماسینها به ناتوانی خود اذعان کند .شاگردانش شرم‌زده شدند .از آن زمان، هرگاه با استاد قانون دیدار می‌کرد، با خوش‌رویی برخورد می‌کرد و بی‌وقفه او را ستایش می‌نمود و اذعان داشت که در هیچ زمینه‌ای هم‌پایهٔ او نیست.

در همین زمان، شیه جدید به حکومت رسید. استاد قانون از او درخواست کرد تا فرستادگان رسمی و اسب‌های پست (اولو) برای سفر به‌سمت جنوب، به کشور برهمنان، در اختیارش بگذارد. شیه، پس از اندیشه، گفت:

«شاگرد شما در میان دارایی‌های خود، کشوری بنام-فوهو-لو (بکترا) دارد که از شمال با رود آکسوس هم‌مرز است؛ مردم پایتخت آن را راجگریه کوچک می‌نامند، زیرا آثار مقدس فراوانی در آن‌جاست. خواهش می‌کنم، جناب، مدتی در آن‌جا توقف کنید و به این مکان‌های مقدس ادای احترام نمایید، سپس سفر خود را به‌سمت جنوب ادامه دهید».

در آن زمان، ده‌ها راهب از باختر در آن‌جا حضور داشتند که برای ابراز همدردی با شیه جدید پس از مرگ پیشین، آمده بودند. وقتی استاد قانون با آنان دیدار کرد، قصد خود را بیان کرد و آنان پاسخ دادند: «باید همین حالا با ما بیایی، راه باز است، اما اگر بیشتر درنگ کنی، تغییر مکان دشوار خواهد شد».

استاد قانون، با شنیدن این سخن، با شیه خداحافظی کرد و همراه با آن راهبان، با کالسکه‌اش روانه شد. پس از رسیدن به آن‌جا (یعنی بلخ)، با مشاهدهٔ شهر و حومه‌اش، متوجه شد که ظاهر آن خشک و بی‌بار است، اما در واقع، سرزمینی بسیار حاصل‌خیز است.

در آن‌جا حدود صد صومعه (سانگهاراما) و نزدیک به سه‌هزار راهب بودند که همه پیرو «آیین کوچک» بودند.

در جنوب‌غرب شهر، صومعه‌ای به‌نام نواسانگهارا‌ما قرار داشت که به‌سبب ساختار باشکوه و تزئینات غیرمعمولش شناخته می‌شد. در تالار بودا درون این صومعه، ظرف آب بودا قرار داشت که حدود دو پیمانه گنجایش داشت. همچنین، دندانی از بودا در آن‌جا بود، به‌طول حدود یک انچ و عرض هشت یا نه‌دهم انچ، با رنگی زرد-سفید؛ این اثر مقدس همواره نوری معجزه‌آسا ساطع می‌کرد.

همچنین، جاروب بودا از بته کاسا در آن‌جا بود؛ حدود سه فت طول و هفت انچ قطر داشت؛ دستهٔ آن با سنگ‌های قیمتی گوناگون تزئین شده بود. این سه اثر، در هر روز جشن مذهبی بیرون آورده می‌شدند و راهبان و مردم برای عبادت به آن‌ها نزدیک می‌شدند. مؤمن‌ترین افراد، نور روحانی از آن‌ها مشاهده می‌کردند.

در شمال صومعه، استوپه‌ای به ارتفاع حدود ۲۰۰ فت قرار داشت. در جنوب‌غرب صومعه، ویهارای قدیمی بود. همه راهبانی که در طول نسل‌ها به چهار درجهٔ قدسی (چهار مسیر معنوی) رسیده بودند، پس از رسیدن به نیروانا، برای‌شان برج‌های یادبود ساخته شده بود؛ صدها پایهٔ این برج‌ها در این منطقه، نزدیک به‌هم قرار دارند.

پنجاه لی به شمال‌غرب پایتخت، به شهر تی-وی می‌رسیم و چهل لی به شمال آن، شهر پو-لی قرار دارد. در این شهر، دو استوپه به ارتفاع سه چانگ وجود دارد. در گذشته، وقتی بودا به روشن‌بینی کامل رسید، در آن‌جا از دو تاجر، عسل و آرد دریافت کرد و پس از شنیدن تعالیم اخلاقی و ده فرمان او، خواستند که نذری مذهبی تقدیم کنند. بودا به آنان تکه‌های از ناخن و موهایش داد و دستور داد برجی بسازند و الگویی برای ساخت آن ارائه کرد .آن دو تاجر، پس از دریافت این آثار، به کشور خود بازگشتند و دو برج مقدس ساختند.

حدود هفتاد لی به غرب شهر، استوپه‌ای به ارتفاع بیش از دو چانگ قرار دارد؛ این بناها در زمان بودای کاسیاپا ساخته شده‌اند.

در صومعهٔ جدید، راهبی از کشور چیکا حضور داشت که در سه پیتاکا مربوط به آیین کوچک تخصص داشت؛ نامش پراجناکارا بود. وقتی شنید که در کشور فو-هو-لو (باکترا) آثار مقدس فراوانی وجود دارد، برای عبادت و احترام به آن‌جا آمد. این مرد، دارای دانش و خرد بی‌نظیر بود و در جوانی، به‌سبب تیزبینی‌اش شناخته می‌شد. او به‌طور کامل نُه مجموعهٔ متون را بررسی کرده بود و بر چهار آگاما تسلط داشت. شهرت او در شرح اصول ایمان در سراسر هند گسترده بود. او به‌خوبی با ابهیدهارما آیین کوچک، کوشا اثر کاتیایانا، شاتپادابهیدهارما و دیگر آثار آشنا بود.

وقتی شنید که استاد قانون از راه دور برای جستجوی متون مذهبی آمده، بسیار خوشحال شد که با او دیدار کند. استاد قانون، در بیان شک‌ها و دشواری‌هایش در بارهٔ کوشا، ویبهاشا و دیگر متون، از او توضیح خواست و در هر مورد، پاسخی بسیار روشن دریافت کرد . او یک ماه در آن‌جا ماند و به مطالعهٔ ویبهاشا شاسترا پرداخت.

در این صومعه، دو راهب دیگر نیز بودند که در تراپیتاکای آیین کوچک تخصص داشتند؛ نام‌شان تا-مو-پی-لی (دارماپریا) و تا-مو-کی-لی (دارماکارا) بود؛ آنان بسیار مورد احترام دیگران بودند. وقتی ویژگی‌های مقدس استاد قانون و نشانه‌های هوش او را دیدند، احترامی ویژه برایش قایل شدند.

در آن زمان، در جنوب‌غرب باکترا، کشورهای به‌نام جوی-مو-تو (جومادها) و هو-شی-کِین (جوزگانا) قرار داشتند. پادشاهان این کشورها، وقتی شنیدند که استاد قانون از سرزمین دور آمده، وزیران ارشد خود را فرستادند تا به او سلام کنند و از او بخواهند که از کشورشان عبور کند و نذری مذهبی دریافت نماید؛ اما او از رفتن انکار کرد. فرستادگان پس از رفت و آمد چندین بار، در اثر امتناع‌های مداوم او، سرانجام درخواست اجابت کرد. پادشاهان بسیار خوشحال شده بودند، به او طلا و سنگ‌های قیمتی و نوشیدنی و غذای فراوان تقدیم کردند. استاد این همه هدایا را رد کرد و بازگشت.

با حرکت به سمت جنوب از بلخ، همراه با پراجناکارا، استاد قانون وارد پادشاهی کیه-چی (گز) شدند.

در جنوب‌شرق این پادشاهی، وارد کوه‌های بزرگ برفی شدند و پس از طی بیش از ۶۰۰ لی، از مرزهای کشور تو-هو-لو (توخارا) خارج شده، وارد پادشاهی فان-یین-نا (بامیان) شدند.

این کشور از شرق به غرب حدود ۲۰۰۰ لی وسعت دارد. در میان کوه‌های برفی واقع شده است؛ راه‌های گل‌آلود و خطر گذرگاه‌ها و مسیرها، دو برابر خطر بیابان‌های یخ‌زده است. ژاله‌های کوبنده و توفان‌های برفی به‌طور مداوم و درهم‌آمیخته ادامه دارند؛ سپس، گذرگاه‌های پیچ‌درپیچ و خمیده فرا می‌رسند و در بخش‌های هموار، گل‌ولای به‌طول چند چانگ امتداد دارد؛ به‌گونه‌ی‌که آنچه سونگ-یو در بارهٔ خطرات نواحی غربی (یعنی سزچوین و کوه‌های وو-شان) گفته، «کوه‌های چون یخ‌های لایه‌لایه و برف‌های روان به مدت هزار لی»، در این منطقه نیز صدق می‌کند.

افسوس! اگر تصمیم به جستجوی قانون بی‌همتا برای همه موجودات نگرفته بودم، ترجیح می‌دادم این بدن که از والدینم به‌جا مانده، به سفر واپسین خود برود (یعنی بمیرم). همان‌گونه که وانگ-تسون پس از ساختن سدهای کیو-چی گفت: «من فقط خدمت‌گزار وفادار دودمان هان هستم». استاد قانون که از صخره‌های خطرناک کوه‌های برفی برای جستجوی قانون مقدس عبور کرده، سزاوار آن است که «فرزند راستین تاتهاگاتا» نامیده شود.

بدین‌سان، او به‌تدریج به بامیان رسید؛ شهر اصلی آن دارای حدود ده بنیاد مذهبی و چند هزار راهب بود؛ اینان پیرو آیین کوچک و از مکتب لوکوتارا وادیانه بودند.

پادشاه بامیان برای استقبال او بیرون آمد و او را به کاخ خود دعوت کرد تا نذر مذهبی تقدیم کند؛ پس از یک یا دو روز، استاد برای بازدید و مشاهدهٔ آثار مذهبی بیرون رفت.

در آن‌جا، دو راهب از مکتب مهاسانگهیکا حضور داشتند، به‌نام‌های آریاداسا و آریاسینا که هر دو در قانون بودا بسیار ژرف‌اندیش بودند. وقتی با استاد قانون دیدار کردند، شگفت‌زده شدند که کشوری دوردستی چون چین، چنین راهب برجسته‌ای داشته باشد. آنان او را از مکانی به مکان دیگر بردند تا عبادت کند یا بازدید نماید و در خدمت و توجه به او لحظه‌ای کوتاهی نکردند.

در شمال‌شرق پایتخت، در دامنهٔ تپه‌ای، مجسمه‌ای سنگی به ارتفاع حدود ۱۵۰ فت قرار دارد. در شرق این مجسمه، صومعه‌ای (سانگهاراما) قرار دارد و در شرق آن، مجسمه‌ای ایستاده از ساکیا، ساخته‌شده از سنگ کالامین، به ارتفاع ۱۰۰ فت قرار دارد. درون صومعه، مجسمه‌ای از بودا در حالت خوابیده هنگام ورود به نیروانا، به‌طول حدود ۱۰۰۰ فت وجود دارد. همهٔ این مجسمه‌ها باشکوه و با اجرای بسیار عالی هستند.

با حرکت حدود ۲۰۰ لی به سمت جنوب‌شرق و عبور از کوه‌های بزرگ برفی، به دره‌ای کوچکی می‌رسیم که در آن صومعه‌ای قرار دارد؛ در آن‌جا، دندانی از بودا نگهداری می‌شود و نیز دندانی از یک پراتیِکا بودا که در آغاز کالپای کنونی زندگی می‌کرد. این دندان حدود پنج انچ طول و چهار انچ عرض دارد، یا اندکی کمتر. همچنین، دندانی از یک پادشاه چاکراوارتین (پادشاه چرخ زرین) وجود دارد، به‌طول سه انچ و عرض دو انچ.

افزون بر این، ظرف آهنی (پاترا) که شانگ-نو-کیا-فو-شا (ساناکاواسا) حمل می‌کرد، در آن‌جا نگهداری می‌شود؛ ظرفی با گنجایش هشت یا نُه پیمانه. همچنین، جامهٔ سانگهاتی او، به رنگ قرمز روشن در آن‌جا موجود است. این مرد، در طول پنجصد تولد در جهان، همواره با این جامه به دنیا می‌آمد؛ اما پس از آن‌که راهب شد، آن جامه به لباس کشایا تبدیل شد (یا خود تغییر یافت). این داستان طولانی است و می‌توان آن را در روایت دیگر (سی-یو-کی) مطالعه کرد.

بدین‌سان، پانزده روز سپری شد و سپس، با ترک بامیان، در روز دوم با توفان برف روبرو شد که باعث شد راه را گم کند. با رسیدن به تپه‌ای ریگی کوچک، با شکارچیانی

برخورد کرد که راه را به او نشان دادند. با عبور از رشته‌کوه سیاه، به مرزهای کاپیسا رسید.

این پادشاهی حدود ۴۰۰۰ لی وسعت دارد. از شمال با کوه‌های برفی محدود شده است. پادشاه از طبقهٔ کشاتریا انتخاب می‌شود؛ مردی باهوش و زیرک است و حدود ده کشور را زیر فرمان خود آورده است.

وقتی هیوان-تسیانگ در آستانهٔ ورود به پایتخت بود، پادشاه و همهٔ راهبان از شهر بیرون آمدند تا از او استقبال کنند.

در آن‌جا، حدود صد بنیاد مذهبی وجود دارد؛ ساکنان آن‌ها با یکدیگر مشاجره کردند، زیرا هر صومعه می‌خواست استاد در آن‌جا اقامت کند.

یکی از معابد، پیرو آیین کوچک بود و شا-لو-کیا نام داشت؛ گفته می‌شود که این معبد مدت‌ها پیش، زمانی که پسر امپراتور هان به‌عنوان گروگان نگه داشته شده بود، ساخته شده بود. راهبان این معبد گفتند:

«معبد ما در اصل توسط پسر امپراتور هان بنیان نهاده شده و اکنون که شما از آن کشور آمده‌اید، باید نخست نزد ما اقامت کنید».

استاد قانون، با دیدن این وضعیت، عمیقاً زر تأثیر قرار گرفت و چون همراهش، هویی-سینگ (یعنی پراجناکارا)، استاد قانون، پیرو همین مکتب آیین کوچک بود که این راهبان به آن تعلق داشتند، نخواست در معبدی از آیین بزرگ اقامت کند؛ بنابراین، آنان به معبدی که برای گروگان ساخته شده بود رفتند و در آن‌جا اقامت گزیدند.

در آن زمان، در زیر پای مجسمهٔ شاه روح بزرگ، در سمت جنوبی دروازهٔ شرقی تالار بودا، گنجینه‌ای بی‌شمار از جواهرات و گوهرها توسط شاهزادهٔ گروگان پنهان شده بود، تا در آینده برای مرمت بنا مورد استفاده قرار گیرد. راهبان، به‌پاس این لطف، در نقاط مختلف دیوارها تصویر شاهزادهٔ گروگان را نقاشی کرده بودند.

در پایان اقامت بارانی، این جماعت گردهمایی‌ای برای موعظه و قرائت متون مقدس برگزار می‌کردند، تا ثواب دینی او را جاودانه سازند؛ این رسم از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و هنوز هم رعایت می‌شود.

اخیراً، پادشاهی شرور که طمع در دل داشت، قصد داشت گنجینهٔ راهبان را تصاحب کند. بنابراین، دستور داد تا زیر پای مجسمهٔ شاه روح را حفاری کنند. در آن هنگام، زمین به‌شدت لرزید و طوطی‌ای که بر بالای سر مجسمه قرار داشت، با دیدن حفاری، بال‌هایش را تکان داد و با صدای بلند فریاد کشید. پادشاه و سپاهیانش وحشت‌زده شدند و بر زمین افتادند و پس از آن، به خانه بازگشتند.

در معبد، استوپه‌ای وجود دارد که حلقه‌های بالایی آن فرو ریخته‌اند؛ راهبان قصد داشتند گنجینه را برای مرمت بنا استفاده کنند. اما هنگام تلاش، زمین دوباره لرزید و غرید و هیچ‌کس جرأت نزدیک‌شدن نداشت.

وقتی استاد قانون رسید، همه جماعت گرد آمدند و از او درخواست کمک کردند و ماجراهای پیشین را برایش شرح دادند.

استاد قانون، همراه با دیگران، به محل مجسمهٔ شاه روح رفت و پس از سوزاندن عود، چنین گفت: «شاهزادهٔ گروگان، این گوهرها را در این‌جا پنهان کرده بود، با هدف نیکو برای ساخت و مرمت بنا؛ اکنون زمان آن فرا رسیده که این گنجینه را برای خیر عمومی گشوده و استفاده کنیم. از شما می‌خواهیم که نیت پاک ما را درک کنید و برای مدتی قدرت روحانی خود را فرو بنهید و اجازهٔ این اقدام را بدهید.

من، هیوان تسنگ، شخصاً بر روند حفاری نظارت خواهم کرد، وزن دقیق را اندازه‌گیری می‌کنم و به‌گونه منصفانه، آن‌چه برای مرمت لازم است را به استادکار خواهم سپرد و اجازهٔ هیچ‌گونه اسرافی را نخواهم داد. تنها از قدرت روحانی الهه می‌خواهیم که راستی نیت ما را بررسی کند».

پس از این سخنان، دستور حفاری داده شد و کارگران آرام و بدون مزاحمت حفاری کردند. در عمق هفت یا هشت فتی، به ظرفی بزرگ از مس رسیدند که چند صد خشت طلا و چندین قطعه مروارید در آن بود. جماعت بزرگ سرشار از شادی شدند و همه خدمت خود را به استاد قانون تقدیم کردند .استاد قانون، اقامت بارانی را در همین معبد گذراند.

پادشاه این کشور، به هنرهای ظریف علاقه‌ای نداشت؛ بلکه کاملاً به آموزه‌های آیین وسیع (ماهایانا) اعتماد داشت. چون به بحث‌های دینی و مناظره‌ها علاقه‌مند بود، از استاد قانون و پراجناکارا (دانشمند) سه پیتاکا دعوت کرد تا در گردهمایی دینی در معبدی از آیین وسیع شرکت کنند.

در آن معبد، راهبی به‌نام منوجناگوشا (مو-نو-جو-کیو-شا) دکتر سه پیتاکا و هم یک سا-پو-تو، ای-لی-یی-فا-مو (یعنی اریا-وارمای سرواستیوادین) و هم راهبی از مکتب می-شا-سیه (مهیساکا) بنام کو-نا-پو-تو (گوناهادرا) حضور داشتند؛ این راهبان، برترین‌های آن صومعه شناخته می‌شدند. اما دانش آنان محدود به بخش‌های خاص از آیین وسیع یا کوچک بود و اگرچه در آن بخش‌ها تسلط داشتند، اما دامنهٔ دانش‌شان محدود بود.

اما استاد قانون، آموزه‌های همه مکاتب را به‌خوبی بررسی کرده و به پرسش‌های همه حاضران، مطابق با نظام‌های مختلف دینی پاسخ داد؛ به‌طوری‌که همگان به برتری او اذعان کردند.

این مناظره پنج روز ادامه داشت، سپس جماعت پراکنده شدند.

پادشاه، از خوشحالی، به استاد قانون پنج قطعه ابریشم گلدوزی‌شده هدیه داد و به دیگران، هدایای مختلفی تقدیم کرد.

پس از پایان اقامت بارانی در صومعهٔ شا-لو-کیا، پراجناکارا به‌درخواست پادشاه توخارا، به بلخ بازگشت. استاد قانون، پس از جدایی از او، به‌سمت شرق رفت و پس از طی حدود

۶۰۰ لی و عبور از رشته‌کوه سیاه، وارد مرزهای هند شد و به کشور لان-پو (لمغان) رسید.

این کشور حدود ۱۰۰۰ لی وسعت دارد. در آن‌جا ده صومعه (سانگهاراما) وجود دارد و راهبان همه پیرو آیین بزرگ هستند. پس از سه روز اقامت، استاد به‌سمت جنوب رفت و به تپه‌ای کوچکی رسید که در آن استوپه‌ای قرار داشت. این‌جا همان‌جایی‌ست که بودا در گذشته، هنگام آمدن از جنوب، توقف کرده بود و به همین دلیل، مردم بعدها از روی احترام و محبت، این استوپه را ساختند.

تمام مناطق شمالی این‌جا، می-لی-کو (سرزمین ملیچ‌ها) نامیده می‌شوند (یعنی سرزمین‌های مرزی). تاتهاگاتا، هنگام آموزش و هدایت این مردم، از طریق هوا رفت‌وآمد می‌کرد و بر زمین قدم نمی‌گذاشت، زیرا زمین زیر پایش می‌لرزید و می‌لرزاند.

از آن‌جا، با حرکت حدود ۲۰ لی به جنوب و پایین‌آمدن از رشته‌کوه و پس از عبور از رودخانه، به کشور نا-کیه-لو-هو (نگرهاره) رسید.

دو لی به جنوب‌شرق پایتخت این کشور، استوپه‌ای به ارتفاع حدود ۳۰۰ فت قرار دارد که توسط آشوکا راجا ساخته شده بود. در همین‌جا، ساکیا بودیساتوا، در دومین عصر آسانکهیا (از زمان حاضر)، با جین-تانگ-فو (دیپانکارا بودا) دیدار کرد. او جامهٔ پوست‌آهویی خود را گسترد و موهایش را باز کرد تا بودا را از گل محافظت کند و در نتیجه، پیشگویی دریافت کرد که روزی بودا خواهد شد.

اگرچه کالپاهای بسیاری نابود شده‌اند، اما آثار این واقعه هنوز سالم باقی مانده‌اند. دیواها در این‌جا گل‌های گوناگون می‌پراکنند و همواره عبادت می‌کنند.

استاد قانون، هنگام رسیدن به این مکان، عبادت کرد و به‌گونه مذهبی، استوپه را طواف نمود. در کنار استوپه، راهبی پیر حضور داشت که برای استاد، شرحی از منشای بنا ارائه داد.

پرسش استاد چنین بود: «دورانی که بودیساتوا موهایش را گسترد، در دومین عصر آسانکهیا بود؛ اما از آن زمان تا کنون، کالپاهای بی‌شماری گذشته‌اند. در طول این کالپاها، جهان بارها ساخته و نابود شده است. وقتی نابودی با آتش رخ می‌دهد، حتی کوه سومیرو نیز به خاکستر تبدیل می‌شود؛ پس چگونه ممکن است که این اثر مذهبی یا این نشانه‌های مقدس، نابود نشده باشند»؟

او پاسخ داد: «در زمان نابودی جهان، این بنا نیز نابود می‌شود؛ اما در زمان بازسازی، این اثر قدیمی نیز به حالت اولیه بازمی‌گردد. بنابراین، همان‌گونه که کوه سومیرو پس از نابودی، دوباره بازسازی می‌شود، چرا نباید این یادگار مقدس به تنهایی دوباره ظاهر شود؟ این مقایسه هیچ جای شکی ندارد». چنین بود پاسخ مشهور.

دوباره، با حرکت به سمت جنوب‌شرق و عبور از قله‌ای ریگی، به شهری می‌رسیم که استخوان جمجمهٔ بودا در آن نگهداری می‌شود. در این شهر، برج دوطبقه وجود دارد؛ در طبقهٔ بالا، استوپه‌ای کوچکی قرار دارد که از هفت مادهٔ گران‌بها ساخته شده و در آن استخوان بالای سر تاتهاگاتا نگهداری می‌شود. این استخوان یک فت و دو انچ قطر دارد . جایگاه منافذ موها کاملاً مشخص است. رنگ استخوان زرد مایل به سفید است و در جعبه‌ای جواهرنشان قرار دارد.

اگر کسی بخواهد نشانه‌ای از گناه یا ثواب دینی خود را بداند، مقداری عود پودرشده را با آب مخلوط کرده و خمیر حاصله را روی پارچه‌ای ابریشمی می‌مالد، سپس آن را بالای استخوان فشار می‌دهد و بر اساس نقش حاصله، نیک‌بختی یا بدبختی فرد تعیین می‌شود.

استاد قانون، هنگام گرفتن نقش، تصویری از درخت بودی به‌دست آورد؛ از میان دو راهب جوان (سرامانیرا) که نیز نقش گرفتند، یکی تصویر بودا و دیگری تصویر گل نیلوفر به‌دست آورد. برهمنی که نگهبان استخوان بود، با شادی فراوان، دستانش را به‌هم حلقه کرد و گل‌های پیش پای استاد پاشید و گفت: «نشانه‌ای که استاد به‌دست آورده، بسیار نادر است و بی‌تردید نشان از بهره‌مندی از خرد راستین (بودهی) دارد».

در این‌جا همچنین برجی به‌شکل برگ نیلوفر وجود دارد که در آن استخوان جمجمهٔ بودا نگهداری می‌شود. همچنین، چشم بودا در این‌جا نگهداری می‌شود؛ به‌اندازهٔ میوهٔ امرا و آن‌قدر درخشان که پرتوهایش از جعبه تا فاصله‌ای بیرون می‌تابد. همچنین، جامهٔ سانگهاتی بودا در این‌جا موجود است؛ ساخته‌شده از پارچهٔ نخی بسیار لطیف و ابریشمی. همچنین، عصای بودا در این‌جا نگهداری می‌شود؛ حلقه‌های آن از قلع ساخته شده و دسته‌اش از چوب صندل است.

استاد قانون، با احترام فراوان، همهٔ این آثار را عبادت کرد و سپس، به‌سبب این فرصت برای ابراز احترام قلبی، در زیارتگاه‌های مختلف، پنج سکهٔ طلا، هزار سکهٔ نقره، چهار پرچم ابریشمی، دو قطعه پارچهٔ زربفت و دو دست لباس مذهبی تقدیم کرد؛ سپس گل پاشید و دوباره به سجده افتاد و از آن‌جا بیرون رفت.

اکنون شنید که در جنوب‌غرب شهر دیپانکارا، حدود بیست لی دورتر، غاری وجود دارد که در آن ناگاراجا گوپالا سکونت داشت. تاتهاگاتا در گذشته، پس از رام‌کردن این ناگا، سایهٔ خود را به‌عنوان یادگار در آن غار باقی گذاشته بود.

استاد قانون خواست به آن‌جا برود و عبادت کند؛ اما به او گفتند که راه‌ها متروک و خطرناک‌اند و افزون بر آن، راهزنان در آن‌جا رفت‌وآمد دارند؛ در دو یا سه سال اخیر، کسانی که برای دیدن آن سایه رفته‌اند، موفق نشده‌اند؛ اکنون کمتر کسی به آن‌جا می‌رود.

وقتی استاد قانون خواست برای عبادت این اثر مقدس برود، فرستادگان پادشاه کاپیسا که همراهش بودند و مشتاق بازگشت بودند، از او خواستند که دیگر تأخیر نکند و از رفتن به غار صرف‌نظر کند.

استاد قانون پاسخ داد: «سایهٔ بدن راستین تاتهاگاتا، در طول صدهزار کالپا به‌سختی قابل دیدار است؛ حال که تا این‌جا آمده‌ام، چگونه می‌توانم از عبادت آن چشم بپوشم؟ شما آهسته‌تر حرکت کنید و من پس از اندکی به شما خواهم پیوست».

بدین‌سان، تنها رفت و پس از رسیدن به شهر دیپانکارا، وارد صومعه‌ای شد و در بارهٔ مسیر پرسجو کرد، اما کسی حاضر نشد راهنما شود. پس از مدتی، با پسربچه‌ای برخورد کرد که گفت: «خانهٔ مزرعهٔ صومعه زیاد دور نیست؛ من تا آن‌جا راهنمایی‌ات می‌کنم».

استاد همرای پسر رفت، به خانهٔ مزرعه رسید و شب را در آن‌جا گذراند .سپس، پیرمردی را یافت که محل را می‌شناخت و با او به‌عنوان راهنما، راهی شدند.

پس از طی چند لی، با پنج راهزن روبرو شدند که با شمشیر در دست به آنان نزدیک شدند. استاد قانون، عبای گشاد خود را کنار زد تا لباس مذهبی‌اش نمایان شود. راهزنان پرسیدند: «استاد به کجا می‌رود»؟ او پاسخ داد: «می‌خواهم سایهٔ بودا را عبادت کنم».

راهزنان گفتند: «نشنیده‌ای که این راه پر از راهزن است»؟ او پاسخ داد: «راهزنان هم انسان‌اند. من اکنون برای عبادت بودا می‌روم؛ حتی اگر راه پر از جانوران درنده باشد، هراسی ندارم؛ چه رسد به شما که نیکوکاران انسانی من هستید».

راهزنان از این سخنان عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفتند و اجازه دادند که او برای عبادت برود و بدین‌سان، به غار رسیدند. غار در شرق مسیر سنگی آبرو قرار دارد؛ درِ آن در دیوار غربی واقع شده است. با نگاه به درون غار، همه‌چیز در تاریکی فرو رفته و چیزی دیده نمی‌شود. پیرمرد به استاد گفت: «باید وارد شوی و مستقیم تا دیوار شرقی پیش بروی؛ وقتی به آن رسیدی، بایست، سپس پنجاه گام به عقب برگرد و بیشتر نه؛ سپس رو به دیوار شرقی بایست و نگاه کن؛ سایه در همان‌جاست».

استاد قانون وارد غار شد و حدود پنجاه گام برداشت تا به دیوار شرقی رسید؛ سپس طبق دستور، عقب رفت و ایستاد. آنگاه، با آرزویی صادقانه، عبادت کرد و بیش از صد سجده انجام داد؛ اما چیزی ندید. خود را به‌سبب نقص‌هایش سرزنش کرد و با گریه و اندوه فراوان، غم خود را ابراز کرد. سپس، با تمام وجودش، دوباره عبادت کرد و سوتراهای شینگ-کوان و دیگر متون مقدس را قرائت کرد؛ همچنین، گاتاهای بوداها را خواند و پس از هر بیت ستایش، سجده‌ای انجام داد.

پس از حدود صد سجده، بر دیوار شرقی، نوری بزرگ به‌اندازۀ ظرف پاترا ظاهر شد، که در لحظه‌ای ناپدید شد. با اندوه و شادی توأم، دوباره عبادت کرد و سپس، نوری بزرگ به‌اندازۀ تشت ظاهر شد که باز هم به‌سرعت ناپدید شد.

آنگاه، با شور و اشتیاق بیشتر، در دل نذر کرد که اگر سایۀ سرور جهان را نبیند، هرگز آن‌جا را ترک نخواهد کرد. سپس، دوصد سجدۀ دیگر انجام داد و آنگاه، در حالی‌که تمام غار با نور روشن شده بود، سایۀ تاتهاگاتا با رنگ سفید درخشان بر دیوار ظاهر شد؛ همانند لحظه‌ای که ابرها کنار می‌روند و کوه زرین با شکوهش نمایان می‌شود.

خطوط الهی چهره‌اش درخشان بود و هنگامی که استاد قانون با حیرت و احترام مقدس به آن می‌نگریست، نمی‌توانست برای آن منظره مثالی بیابد؛ بدن بودا و لباس کشایا با رنگی مایل به قرمز زرد رنگ می‌درخشید و از زانو به بالا، نشانه‌های ویژۀ بدن مقدس او بسیار پرشکوه بود؛ اما بخش زیرین، یعنی تخت نیلوفری که بر آن نشسته بود، کمی در تاریکی فرو رفته بود. در سمت چپ و راست سایۀ بودا و اندکی در عقب، سایه‌های از بودیساتواها و راهبان مقدس دیده می‌شدند که پیرامون او قرار داشتند.

پس از آن‌که استاد قانون آن رؤیا را مشاهده کرد، شش نفر را از فاصله‌ای دور فراخواند تا آتش بیاورند و برای سوزاندن عود به داخل غار بیایند. اما به‌محض ورود آتش، سایۀ بودا ناپدید شد. سپس، استاد سریعاً دستور داد آتش را خاموش کنند و با درخواست صمیمانه‌اش، سایه دوباره ظاهر شد.

از میان آن شش نفر، پنج نفر توانستند سایه را ببینند، اما یکی از آنان چیزی ندید. این ظهور، تنها به‌اندازۀ نصف زمان صرف غذا ادامه داشت؛ در این مدت، استاد ستایش‌ها را خواند، گل‌ها و عود پاشید و سپس نور ناگهان ناپدید شد. پس از خروج از غار، برهمنی که راهنمای استاد بود، سرشار از شادی شد، معجزه را ستایش کرد و گفت: «اگر ایمان خالص و دعاهای استاد نبود، این اتفاق نمی‌افتاد». در بیرون درِ غار، آثار مقدس بسیاری وجود دارد [که در روایت دیگری شرح داده شده‌اند].

هنگامی که استاد و راهنمایش در حال بازگشت بودند، آن پنج راهزن، سلاح‌های خود را کنار گذاشتند، تعالیم اخلاقی را پذیرفتند و راه خود را در پیش گرفتند. پس از آن، استاد قانون دوباره به همراهانش پیوست و با عبور از کوه‌ها در جهت جنوب‌شرق، پس از حدود ۵۰۰ لی، به کشور گندهارا رسید.

این پادشاهی، در سمت شرقی، به رودخانهٔ سین-تو محدود می‌شود؛ پایتخت آن پو-لو-شا-پو-لو نام دارد. در این کشور، بسیاری از حکیمان و قدیسان از روزگاران گذشته، شاستراها (رساله‌های دینی و فلسفی) را تألیف کرده‌اند؛ از جمله: نا-لو-ین-تین ۰نارایانا دیوا)، وو-چو-پو-سا (آسانگا بودیساتوا)، شی-تسین-پو-سا (واسوباندو بودیساتوا)، فا-کیو (دارماتراتا)، جو-ای (مانورهیتا)، های-تسون-چه (پارسویکا محترم) و همه از همین پادشاهی برخاسته‌اند.

در شمال‌شرق پایتخت، برجی گران‌بها ساخته شده که در آن ظرف غذا(پاترا)ی بودا نگهداری می‌شود. این پاترا، بعدها در کشورهای مختلف جابه‌جا شده و اکنون در کشور پو-لای-نا-سه (بنارس) قرار دارد.

هشت یا نه لی به جنوب‌شرق پایتخت، درختی به‌نام پی-پو-لو (درخت بودهی) وجود دارد، به ارتفاع حدود ۱۰۰ فت. چهار بودای گذشته همه زیر این درخت نشسته‌اند و اکنون تصاویر این چهار تاتهاگاتا در آن‌جا قرار دارد. همچنین، ۹۹۶ بودای آینده نیز در همین‌جا خواهند نشست.

در کنار این درخت، استوپه‌ای قرار دارد که توسط کنیشکا-راجا ساخته شده؛ ارتفاع آن ۴۰۰ فت است، پایهٔ آن یک و نیم لی محیط دارد و ارتفاع پایه ۱۵۰ فت است.

در بالای استوپه، ۲۵ حلقهٔ فلزی غیرقابل‌فرسایش (مانند چرخ‌های الماسین) نصب شده‌اند. درون استوپه، آثار مقدس(شاریراها)ی بودا به‌اندازهٔ ده پیمانه (یک هوه) نگهداری می‌شود.

حدود صد گام به جنوب‌غرب استوپه‌ای بزرگ، مجسمه‌ای از سنگ سفید به ارتفاع ۱۸ فت قرار دارد که رو به شمال ایستاده است. در این‌جا نشانه‌های روحانی بسیاری دیده می‌شود و اغلب، افرادی هستند که در شب، مجسمه را در حال طواف استوپه مشاهده می‌کنند.

حدود صد لی به شمال‌شرق صومعهٔ کنیشکا، پس از عبور از رودخانه‌ای بزرگ، به شهر پو-سیه-کیه-لو-فا-تی (پوشکالاواتی) می‌رسیم. در شرق این شهر، استوپه‌ای ساخته‌شده توسط آشوکا راجا قرار دارد؛ در همین‌جا، چهار بودای گذشته، قانون را موعظه کرده‌اند.

چهار یا پنج لی به شمال شهر، صومعه‌ای قرار دارد که در آن استوپه‌ای به ارتفاع حدود ۲۰۰ فت ساخته‌شده توسط آشوکا راجا وجود دارد؛ در همین‌جا، بودای ساکیا، در دوران بودیساتوا بودن، با شادی به اعمال خیریه می‌پرداخت. او در طول هزار تولد، پادشاه این کشور بود و در همین‌جا، در این تولدها، چشمان خود را بیرون کشیده و در راه خیر اهدا کرده بود.

از همهٔ این اعمال، آثار مقدس بی‌شماری باقی مانده‌اند. استاد قانون، این مکان‌های مقدس را یکی‌یکی زیارت کرد و عبادت نمود. هرگاه به برجی بزرگ یا صومعه‌ای بزرگ می‌رسید، بخشی از طلا، نقره، ابریشم و لباس‌های مذهبی را که از پادشاه کاو-چانگ به‌عنوان هدیه دریافت کرده بود، اهدا می‌کرد. پس از اقامت کافی برای نشان‌دادن اخلاص در این نذرها، از آن‌جا عزیمت می‌کرد.

از این مکان، به شهر او-تو-کیا-هان-چا (اوتاکهاندا) رسید. او با حرکت به سمت شمال از این شهر و عبور از کوه‌ها و دره‌ها، پس از طی حدود ۶۰۰ لی، وارد کشور او-چانگ-نا (اودیانه) شد.

بازگشت هیوان تسیانگ از هند به چین

پس از حدود بیست روز سفر، آنان به کشور تکشاسیلا رسیدند، جایی که استاد قانون بار دیگر به محل ایثار هزار بارهٔ سر توسط چَندراپربها-راجا ادای احترام کرد.

در پنجاه یوجانا شمال‌شرق این کشور، پادشاهی کشمیر قرار دارد. پادشاه این کشور فرستادگانی برای دعوت استاد قانون فرستاد، اما به‌دلیل بار سنگین فیل‌ها، استاد نتوانست به آن‌جا برود.

پس از هفت روز توقف، استاد دوباره به‌سمت شمال‌غرب حرکت کرد و پس از سه روز، به رود بزرگ سند رسید. عرض این رود حدود پنج یا شش لی بود. کتاب‌ها، تصاویر و همراهان سفر سوار قایق شدند تا از رود عبور کنند، اما استاد قانون سوار بر فیل از رود عبور کرد.

او فردی را مأمور همراهی با قایق کرده بود تا از کتاب‌ها و دانه‌های گل‌های مختلف هند محافظت کند. اما هنگامی که قایق به میانهٔ رود رسید، باد و آب درهم آمیختند و امواج بلند شدند؛ قایق به‌شدت تکان خورد و نزدیک بود غرق شود. نگهبان کتاب‌ها، از ترس، به آب افتاد، اما سرانجام توسط مسافران نجات یافت؛ با این حال، پنجاه نسخهٔ خطی از سوتراها و دانه‌های گل‌های گوناگون از دست رفت. جز این موارد، بقیهٔ چیزها نجات یافتند.

در همین زمان، پادشاه کاپیسا که پیش‌تر در شهر او-تو-کیا-هان-چا (اوتاخاندا) اقامت داشت، وقتی شنید که استاد قانون آمده، خودش به کنار رود آمد تا به او احترام بگذارد و همراهی‌اش کند. سپس گفت: «شنیده‌ام که استاد در میانهٔ رود بسیاری از کتاب‌های مقدس را از دست داده است. آیا از هند دانه‌های گل و میوه نیز با خود آورده بودی»؟

استاد پاسخ داد: «آری، چنین کردم».

پادشاه گفت: «این تنها دلیل توفانی بود که قایق را آسیب زد. از دیرباز تا کنون، هر کس با دانه‌های گل بخواهد از رود عبور کند، دچار چنین بلاها می‌شود».

سپس استاد همراه با پادشاه به شهر بازگشت و حدود پنجاه روز در صومعه‌ای اقامت گزید. او به‌سبب از دست‌دادن نسخه‌های سوتراها، افرادی را به کشور اودیانه فرستاد تا متون ترایپیاتاکای مکتب کاسیاپیا را رونوشت‌برداری کنند.

پادشاه کشمیر، وقتی شنید که استاد به‌تدریج به کشورش نزدیک می‌شود، با وجود فاصلهٔ زیاد، شخصاً آمد تا به او احترام بگذارد و پس از چند روز، بازگشت.

استاد قانون، همراه با پادشاه کاپیسا، حدود یک ماه به‌سمت شمال‌غرب حرکت کردند، تا به مرزهای کشور لان-پو (لمغان) رسیدند.

پادشاه، پسرش و ولیعهد را پیشاپیش فرستاد تا مردم پایتخت و راهبان را برای استقبال با پرچم‌ها و بیرق‌ها آماده کند و آنان از شهر بیرون آمدند تا کاروان را همراهی کنند.

اکنون، پادشاه و استاد قانون به‌تدریج نزدیک شدند و هنگام ورود، هزاران راهب و مردم غیرروحانی با پرچم‌ها و بیرق‌ها، در اجتماعی عظیم، در انتظارشان بودند.

مردم، با دیدن استاد قانون، بسیار خوشحال شدند و به او ادای احترام کردند؛ سپس پیش و پس از او حرکت کردند و در حالی‌که او را احاطه کرده بودند، ستایشش می‌کردند. پس از رسیدن به پایتخت، آنان در صومعه‌ای از آیین بزرگ اقامت گزیدند. در این زمان، پادشاه گردهمایی بزرگی برای بخشش و نذر (موکشا-مهادانا) برگزار کرد که هفتاد و پنج روز به‌طول انجامید.

بار دیگر، با حرکت به‌سمت جنوب، پس از پانزده روز، استاد در کشور فا-لا-نا (وارانا) توقف کرد تا به آثار مقدس ادای احترام کند.

سپس، با حرکت به‌سمت شمال‌غرب، در کشور او-پو-کین (اواکان) توقف کرد؛ دوباره با حرکت به شمال‌غرب، به کشور تساو-کو-چا (تساوکوتا) رسید.

سپس، با حرکت پنجصد لی به سمت شمال، به کشور فو-لی-شی و کشور سا-تانگ-نا رسید (احتمالاً اشتباه نگارشی برای فو-لو-شی-سا-تانگ-ها، یعنی ورداستانا) باشد.

از آن‌جا، با حرکت به‌سمت شرق، آنان به مرزهای کاپیسا رسیدند. در این‌جا، پادشاه بار دیگر گردهمایی بزرگی برای بخشش نذری برگزار کرد که هفت روز به‌طول انجامید و پس از آن، استاد قانون درخواست کرد که اجازهٔ عزیمت به‌سوی وطن را داشته باشد.

با حرکت یک یوجانا به‌سمت شمال‌شرق، آنان به کو-لو-سا-پنگ (کروساپام؟) رسیدند و در این‌جا، استاد از پادشاه جدا شد و به‌سمت شمال حرکت کرد.

پادشاه، افسری بلندپایه همراه با صد مرد را برای همراهی و محافظت از استاد در عبور از کوه‌های برفی فرستاد و هم، سوخت، آذوقه و دیگر نیازهای سفر را برای او فراهم کرد.

پس از هفت روز، آنان به قلهٔ کوهی بزرگ رسیدند؛ این کوه با قله‌های نوک‌تیز و صخره‌های خطرناک شناخته می‌شود که به‌شکل‌های گوناگون و عجیب به‌سمت بالا کشیده شده‌اند. گاهی سطحی هموار دیده می‌شود و سپس قله‌ای بلند و تیز؛ هیچ نظم و یکنواختی وجود ندارد. شرح سختی‌ها و رنج‌های که در عبور از این ارتفاعات متحمل شدند، غیرقابل بیان است.

از این نقطه به بعد، دیگر امکان سوارشدن بر اسب وجود نداشت؛ بنابراین، استاد قانون با تکیه بر عصای خود به راه ادامه داد.

پس از هفت روز دیگر، آنان به گردنه‌ای بلند در کوهستان رسیدند که در پای آن، روستای با حدود صد خانه قرار داشت. مردم آن‌جا گله‌های از گوسفند نگهداری می‌کردند که به‌اندازهٔ الاغ بودند. آنان یک روز در آن‌جا توقف کردند و سپس، در نیمه‌شب حرکت را از سر

گرفتند؛ یکی از روستاییان را متقاعد کردند تا با شتر کوهستانی پیشاپیش آنان راهنمایی کند.

در این سرزمین، برف‌انباشت‌ها و شکاف‌های یخی فراوانی وجود دارد؛ اگر مسافران با دقت رد پای راهنما را دنبال نکنند، خطر سقوط و مرگ بسیار زیاد است.

آنان از سپیده‌دم تا غروب، از این قله‌های یخ‌زده عبور کردند. در آن زمان، گروه شامل هفت راهب، بیست همراه، یک فیل، ده الاغ و چهار اسب بود.

فردای آن روز، آنان به پای گردنه رسیدند. با دنبال‌کردن مسیر پیچ‌درپیچ، به‌سمت تیغه‌ای حرکت کردند که از دور پوشیده از برف به‌نظر می‌رسید؛ اما وقتی به آن رسیدند، دیدند که فقط سنگ‌های سفید است. این تیعه بسیار بلند بود، به‌گونه‌ی که با وجود پوشش ابری، برف‌های پرنده به قله نمی‌رسیدند. هنگام غروب آفتاب به قله رسیدند، اما باد سرد آن‌قدر یخ‌زده بود که هیچ‌یک از مسافران جرأت توقف در قله را نداشتند.

این کوه هیچ نشانی از پوشش گیاهی ندارد؛ فقط سنگ‌های انباشته‌شده و در هم‌ریخته، قله‌ها و نوک‌های باریک که مانند جنگلی از درختان بی‌برگ هستند. فراتر از این نقطه، کوه آن‌قدر بلند است که وقتی باد ناگهان می‌وزد، پرندگان در حال پرواز نمی‌توانند از آن عبور کنند. از جنوب تیغه تا شمال آن، فاصله‌ای چند صد گام وجود دارد و پس از عبور از آن، اندکی آسایش حاصل می‌شود.

در سراسر جمبودویپا، در میان قله‌های کوهستانی، قله‌ای بلندتر از این یافت نمی‌شود.

استاد قانون، پس از فرود به‌سمت شمال‌غرب به‌اندازهٔ چند لی، به سطح هموار کوچک رسید و چادر خود را برای شب برپا کرد. صبح روز بعد، دوباره حرکت کرد و پس از پنج یا شش روز فرود از کوهستان، به کشور آن-تا-لو-فو-پو (انتاراوا، اندراب) رسید؛ این کشور، سرزمین قدیمی توخارا است.

در اینجا، سه صومعه (سانگهاراما) و چند ده راهب وجود دارند. آنان پیرو مکتب مهاسانگهیکا اند. استوپه‌ای نیز توسط آشوکا-راجا در اینجا ساخته شده بود.

استاد قانون پنج روز در اینجا توقف کرد و سپس، با حرکت حدود ۴۰۰ لی به‌سمت شمال‌غرب، همچنان در حال فرود از کوهستان، به کشور کوه-سیه-تو (خوست) رسید که آن نیز بخشی از سرزمین قدیمی توخارا را می‌سازد.

با ادامهٔ مسیر به‌سمت شمال‌غرب و حرکت در امتداد کوه‌ها به‌مدت ۳۰۰ لی دیگر، به پادشاهی هوو (کندز) رسید که در کنار رود آکسوس (پو-تسو) قرار دارد. اینجا مرز شرقی توخارا است. پایتخت آن در ساحل جنوبی رودخانه واقع شده است.

استاد قانون، چون دید که خواهرزادهٔ شیه-هو-خان بر توخارا حکومت می‌کند و خود را شیه-هو (یعنی رئیس) می‌نامد، به اردوگاه او رفت و یک ماه در آنجا اقامت کرد. شیه-هو، نگهبانان نظامی برای همراهی با استاد فرستاد؛ او، همراه با بازرگانان همراهش، به‌سمت شرق حرکت کرد و پس از دو روز، به مونگ-کین (مونجان) رسید.

در ارتباط با این منطقه، کشورهای چون او-لی-نی (اهرنگ)، کشور هو-لو-هو (روه)، کشور کی-لی-سی-مو (کریشما یا کشم)، کشور پو-لی-هو (پاریکا) قرار دارند و همه بخشی از سرزمین قدیمی توخاره بودند.

دوباره با حرکت به‌سمت شرق از مونگ-کین و ورود به کوهستان، پس از حدود ۳۰۰ لی سفر، به کشور هی-مو-تا-لو (هیماتالا) رسیدیم؛ این نیز بخشی از سرزمین قدیمی توخارا بود.

عادات مردم این منطقه، در کل شبیه توه-کیوچ (ترک‌ها) است؛ اما یک تفاوت وجود دارد: زنان متأهل در پوشش سر خود، شاخ چوبی به ارتفاع حدود سه فت قرار می‌دهند. این شاخ، دارای دو شاخه در جلو و نشانهٔ پدر و مادر شوهر است. شاخهٔ بالایی نشان‌دهندهٔ

پدر و شاخهٔ پایینی نشان‌دهندهٔ مادر است؛ هرگاه یکی از آن دو فوت کند، شاخهٔ مربوطه برداشته می‌شود؛ وقتی هر دو درگذشته باشند، کل شاخ برداشته می‌شود.

از آن‌جا، با حرکت حدود ۲۰۰ لی به سمت شرق، به کشور پو-تو-نا (احتمالاً بدخشان با نام دیگر پو-تو-چانگ-نا) رسیدند؛ این منطقه نیز بخشی از سرزمین قدیمی توخارا بود. به‌سبب سرما و برف شدید، آنان در این‌جا بیش از یک ماه توقف کردند.

سپس، با حرکت حدود ۲۰۰ لی به سمت جنوب‌شرق از میان کوه‌ها، به کشور کی-پو-کین (یمگان) رسیدند. با ادامهٔ مسیر در منطقه‌ای کوهستانی و پرشیب به‌مدت ۳۰۰ لی به سمت جنوب‌شرق، به کشور کو-لانگ-نا (کران) رسیدند.

با حرکت حدود ۵۰۰ لی به سمت شمال‌شرق و عبور از کوه‌ها، به کشور تا-مو-سی-تی-تی (تاماستیتی) رسیدند. این کشور میان دو رشته‌کوه در کنار رود آکسوس قرار دارد. در این‌جا اسب‌های عالی‌نژاد (شین) پرورش می‌یابند که جثه‌ای کوچک اما قدرتی بسیار زیاد دارند. مردم این منطقه فاقد آداب معاشرت هستند، خلق‌وخویی تند و ظاهری ناپسند دارند. رنگ چشم‌های‌شان عمدتاً آبی-سبز است که با دیگر اقوام تفاوت دارد.

در این کشور ده صومعه وجود دارد. پایتخت آن هوان-تو-تو نام دارد که در آن صومعه‌ای ساخته‌شده توسط یکی از پادشاهان پیشین قرار دارد. در این صومعه، مجسمه‌ای سنگی از بودا وجود دارد که بالای آن سایه‌بان دایره‌ای از مس زراندود، آراسته به گوهرهای گوناگون قرار دارد؛ این سایه‌بان بدون هیچ تکیه‌گاهی بالای سر بودا معلق است و وقتی مردم در حال طواف و عبادت‌اند، سایه‌بان نیز همراه با آنان حرکت می‌کند؛ وقتی آنان توقف می‌کنند، سایه‌بان نیز می‌ایستد. هیچ‌کس نمی‌تواند این پدیدهٔ روحانی را توضیح دهد.

در شمال این کشور، با عبور از کوه‌های بزرگ، به کشور شی-کی-نی (شغنان) می‌رسیم.

با عبور از تا-مو-سی-تی-تی، به کشور شانگ-می (سامبهی) می‌رسیم. از این کشور، با حرکت حدود ۷۰۰ لی به سمت شرق و عبور از کوه‌ها، به درهٔ پامیر می‌رسیم. این دره

حدود ۱۰۰۰ لی از شرق به غرب و حدود ۱۰۰ لی از شمال به جنوب وسعت دارد. دره میان دو رشته‌کوه برفی قرار دارد و در واقع، در میان کوه‌های تسونگ-لینگ واقع شده است؛ به‌گونه‌ی که بادها و توفان‌های برفی در بهار و تابستان بی‌وقفه در آن جریان دارند. خاک این منطقه همواره یخ‌زده است، پوشش گیاهی بسیار اندک و نادر است و دانه‌های کاشته‌شده به بار نمی‌نشینند؛ کل منطقه بیابانی و بدون سکنه است.

در میانهٔ این دره، دریاچه‌ای بزرگ قرار دارد، به‌طول ۲۰۰ لی از شرق به غرب و پنجاه لی از شمال به جنوب. این دریاچه در مرکز جمبودویپا و در ارتفاعی بسیار زیاد واقع شده است. وسعت آبی آن فراتر از دید انسان است. جانوران بی‌شمار و گوناگون در آن زندگی می‌کنند و صدای هزاران فریادشان مانند غوغای صد کارگاه صنعتی است.

در این‌جا، پرندگانی به ارتفاع حدود ده فت دیده می‌شوند؛ تخم‌های به‌اندازهٔ کوزه‌های بزرگ آب دارند؛ احتمالاً همان‌های هستند که در گذشته کو-کوه (صدف‌های بزرگ) نامیده می‌شدند و نزد تاجیک‌ها (تیو-چی) شناخته‌شده بودند.

از بخش غربی دریاچه، رودی جاری می‌شود که با حرکت به‌سمت غرب، به مرز شرقی کشور تا-مو-سی-تی می‌رسد و در آن‌جا با رود آکسوس یکی می‌شود؛ سپس با حرکت به‌سمت غرب، به بحیره می‌ریزد. همچنین، همهٔ رودهای سمت راست نیز به همین شکل با هم یکی می‌شوند.

از بخش شرقی دریاچه، رودی بزرگ به‌سمت کشور کیه-شا (کاشگار) جاری می‌شود؛ در مرز غربی آن، با رود سیتا یکی شده و با حرکت به‌سمت شرق، به بحیره می‌ریزد. همچنین، همه رودهای سمت چپ نیز به همین شکل با هم یکی می‌شوند.

فراتر از کوه‌های که در جنوب دره قرار دارند، کشور پو-لو-لو (بولور) واقع شده است؛ جایی که طلا و نقرهٔ فراوان دارد؛ رنگ طلا در آن‌جا مانند آتش است. این دریاچه، از نظر جهت شمالی-جنوبی، همان دریاچهٔ آناواتاپتا است.